

شرح فہر عکبرہ مصتبیہ فی  
کافیہ طریقیہ

ابوالحسن علی بن ابی طالب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شرح

# فَصْحَمَةُ عَصْمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ فَاطِمِيَّةٍ

حسن زاده آملی

شبكة كتب الشيعة



shiabooks.net

رابطہ بدیل < mktba.net



حسن زاده آملی . حسن . ۱۳۰۷ مترجم و شارح  
شرح فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة / ابوالفضائل علامه حسن زاده  
آملی . قم :  
الف . لام . میم . ۱۳۹۰  
ص ۳۱۶

ISBN: 978-964-2894-19-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
این کتاب شرح «فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة» است که آن خود  
مستدرک و متمم «فصوص الحکم» ابن عربی است.  
۱. ابن عربی . محمد بن علی . ۵۶۰ ق. ۶۳۸ ق. فصوص الحکم - نقد و تفسیر.  
۲. حسن زاده آملی . حسن . ۱۳۰۷ - فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة -  
نقد و تفسیر. ۳. عرفان . ۴. تصوف . ۵. عصمت (اسلام) . ۶. فاطمه زهرا (س) . ۹۸  
قبل از محذرت - ۱۱ق.  
الف. حسن زاده آملی . حسن . ۱۳۰۷ - فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة.  
شرح ب. عنوان ج. عنوان: فصوص الحکم. د. عنوان فص حکمة عصمتیة فی  
کلمة فاطمیة. شرح

۲۹۷/۸۳

BP ۲۸۳ / الف ۲ ف ۶۰۱۳۲



نشر الف . لام . میم

## شرح فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة

مؤلف: ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی

ناشر: الف . لام . میم

محل: وزیر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۹۴-۱۹-۲

## فهرست

۲	..... مقدمه
۷	..... فصل اول: در بیان اقسام ازدواج
۳۷	..... فصل دوم: در بیان نکاح ساری
۵۲	..... فصل سوم: در این که عین و علم بر اساس تئلیث است
۶۱	..... فصل چهارم: در این که اسنان کامل ثمره‌ی شجره‌ی وجود است
۷۸	..... فصل پنجم: در این که اسنان کامل اگر مرد باشد مظهر عقل کل و اگر زن باشد مظهر نفس کل است
۸۵	..... فصل ششم: در مکات و منزلت رحم و صله‌ی رحم است
۹۹	..... فصل هفتم: در این که فاطمه <small>علیها السلام</small> دختر خاتم الانبیاء <small>صلی الله علیه و آله</small> صاحب عصمت بوده است
۱۱۸	..... فصل هشتم: در این که چون فاطمه <small>علیها السلام</small> صاحب عصمت بوده است کفو او نیز باید صاحب عصمت بوده باشد
۱۲۸	..... فصل نهم: در بیان این که آل عبا و اصحاب کساء <small>علیهم السلام</small> ناظر به آیه مباحله قرآن کریم است
۱۵۳	..... فصل دهم: در بیان این که هر یک از پنج تن آل عبا <small>علیهم السلام</small> خامس اصحاب کساید
۱۶۳	..... فصل یازدهم: در بیان مصادیقی از خمس و مراتب آن است
۱۸۲	..... فصل دوازدهم: در بیان این که حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> لیلۃ القدر و یوم الله است
۱۹۵	..... فصل سیزدهم: در بیان مراتب لیلۃ القدر
۲۰۲	..... فصل چهاردهم: در بیان قرآن انزالی و تزیلی و تفسیر انفسی قرآن کریم است
۲۱۲	..... فصل پانزدهم: در بیان چند امر مهم است از آن جمله این که اسنان کامل کون جامع و صاحب مقام قلب است
۲۲۰	..... فصل شانزدهم: در بیان فرق و تمیز بین نبوت تشریعی و نبوت اِلهانی است
۲۴۳	..... فصل هفدهم: در بیان این که نفس باطنه اساسی چون اعتلای وجودی یافت در حد سعه وجودی او حقایق ملک و ملکوت در او متمثل می‌شود
۲۵۸	..... فصل هجدهم: در بیان مراتب وحی
۲۸۰	..... فصل نوزدهم: در اتحاد علم و عالم و معلوم و اسنان قرآنی و درجات جت است

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ

باسلام و دعا خالصاً خواننده گرامی اگر تقدیر معروض می دارد: دعا به بیت هفتم صحیفه مکرمه  
حضرت اهل البیت امام سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیهما - برای مرزدار  
عزیز مرز و بوم اسلامی که التوبه نقل ترجمه فارسی چند جمله از آن تبرک می جویم:  
«خداوند اراد کرد بر محمد و خاندان او فرستد و سرکش و مسلمانان را بنیر و خود تقویت فرمادار  
دارای خود عطا فرماید و برایشان بخشد»

خدا را درود بر محمد و آل او فرستد و شهادت آنان بسیار کرد، و سلام آنان را بر آن و حوزه آنها پاس داد  
و جایگاه آنان را حفظ کند و میا آنان الفت اندازد، و کار ایشان را سامان دهد، و آذوقه آنها را پی ریزد  
بفرستد، هر چند نه معیشت متکفل باش، و بیاری خوشبازی و آنان را قوی گرداند، و بشکیبائی  
مدد کند، و چاره سازی بایشان آموزد.....»

این کتاب مستطاب که در پیشگاه ارباب دانش و بینش به شیرین سخن و در افشای کند شرح «فصل حکمت  
عصمتیه و کلمه فاطمیه» است. فصل یازدهم را پیش از این به عنوان مستدرک متمم «فصل الحکم»  
عارف شهاب «ابن عربی» به فارسی نوشته ایم، و اکنون به فرمان سردار بزرگوار حضرت آقا صفوی  
ایده اسبابا بالقاء السبوت - آن به فارسی ترجمه شرح نموده ایم، و به پیشگاه مبارک آن جناب و دیگر

نفوس مستعد تقدیم داشته ایم. این یک اثر انبیا و فرج است که دست حسن گرفت انجاء

باشد که عطا کند خدایش در اجر و جزای او و لقایش

قول سبحان: «إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ أَحْسَنَ» قم حرم مطهر علی ۲۰ ذی القعدة ۱۴۲۰ هـ = ۸/۱۱/۱۳۹۹

شرح  
فَصِّ حِكْمَةِ عَصْمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ فَاطِمِيَّةٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

مقدمہ بر ترجمہ و شرح « فص حكمة عصمتیہ فی کلمۃ فاطمیۃ »

نگارنده سطور، حسن زاده آملی گوید: این علق نفیس به نام «فص  
حکمة عصمتیه فی کلمه فاطمیه» به عنوان مستدرک و متمم کتاب مستطاب  
«فصوص الحکم» شیخ الکبر مجتبی الدین طائی حائمی، به قلم این کترین  
بلیست و در موضوع به رشته نوشته درآمده است که در نوزده فصل آن شرح کرده ایم.  
نخست در تسمیه یاد شده آن، اُغنی «فص حکمة عصمتیه فی کلمه فاطمیه» گویم.  
فصوص الحکم مذکور بلیست و هفت فص است، و هر فص آن به نام یکی از انسانها  
کامل که از آن تعبیر به کلمه شده است؛ و در هر فص سلطان و محور بحث یکی از  
امرات مسائل مهم قرآنی، و از اصول معارف اصیل عرفانی انسان ساز است.  
مثلاً در فص آدمی، سلطان بحث از وجوب خلیفه الله و انسان کامل است؛ و در فص شیثی  
از عطایا و منخ و هبات؛ و در فص اسماعیلی از خلود و عذاب و اقسام جنت و نار و احوال  
نفوس در برار خ و قیامت است؛ و در فص یعقوبی از دین؛ و در فص یوسفی  
از نوم و خیال و تمثال و عالم مثال؛ و در فص هودی از تنزیه و تشبیه یعنی حدیثی حدی؛  
و در فص شعبی از قلب تجدد امثال؛ و در فص عزیزی از قضا و قدر و سر القدر و نبوت  
تشریعی و مقامی، و در فص سلیمانی از رحمت و جوبی و امتثالی، و در فص یونسی  
از حقیقت ذکر و مراتب آن و ادب انسانی، و در فص الیاسی از وهم و دعاء و اجابت؛  
و در فص محمدی از فردیت.  
فانچه فصوص الحکم «فص حکمة الهیة فی کلمه آدمیه» است، و خاتمه آن فص

حکمة فريدة في كلمة محمديّة . وآن بیت وهفت کلمه نام و انسان کامل به ترتیب کتاب عبارت انداز : « آدم ، شیت ، نوح ، ادریس ، ابراهیم ، اسحاق ، اسماعیل ، یعقوب ، یوسف ، هود ، صالح ، شعیب ، لوط ، عزیز ، عیسی ، سلیمان ، داود ، یونس ، ایوب ، یحیی ، زکریا ، الیاس ، لقمان ، هارون ، موسی ، خالد ، محمد » صلوات الله وسلامه علیهم .

در قرآن کریم از بیست و پنج پیغمبر نام برده شده است که عبارت انداز : « محمد - صلوات الله علیه و آله وسلم »

آدم ، ادریس ، نوح ، هود ، صالح ، ابراهیم ، لوط ، اسماعیل ، اسحاق ، یعقوب ، یوسف ، ایوب ، شعیب ، موسی ، هارون ، یونس ، داود ، سلیمان ، الیاس ، الیسع ، زکریا ، یحیی ، عیسی ، ذوالکفل » صلوات الله وسلامه علیهم .

از انبیاء یاد شده در قرآن کریم ، فقط یسع و ذوالکفل در کتاب فصوص الحکم نام برده و بیست و سه نفر دیگر به نام هر یک فصلی مخصوص است ؛ و چهار شخص دیگر یاد شده در فصوص که به نام هر یک فصلی جدا گانه است عبارتند از : « شیت و عزیز و لقمان و خالد » علیهم السلام . و اسامی همه آنان که نام برده ایم در دعای استفتاح ماه حجب در کتاب مصباح شیخ طوسی نام برده شده اند .

تبصره : الیاس همان ادریس است زیرا آن حضرت را ظهور و غیبت بوده است ، اعنی دوبار مبعوث شده است یکبار پیش از غیبت که ادریس نبی بود ، قوله تعالی : « واذکری فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً و رفعناه مکاناً علیاً » ( قرآن کریم - سوره مریم - آیه ۵۸ ) و زمان غیبتش سیصد و شصت و پنج سال بوده است ، و پس از آن به اسم الیاس رسول ظهور فرموده است ، قوله سبحانه : « و ان الیاس لمن المرسلین » ( قرآن کریم - سوره صافات - آیه ۱۲۴ ) ؛ و شیخ البردراول فصل الیاسی فصوص الحکم فرموده است : « الیاس و هو ادریس علیه السلام کان نبیاً قبل نوح و رفعه الله مکاناً علیاً ... » ؛ و مابه تفصیل آن را در تعلیقه ای بر شرح قیصری بر فصوص الحکم تحریر کرده ایم .

برفصوص الحکم شرح بسیار به تازی و پارسی نوشته شده است ، از آن جمله شرح علامه داود  
 قیصری است که کتاب درسی عرفان نظری حوزه های علمی است ، و ما آن را در محضر انور  
 استاد عزیز و بزرگوار جناب ادیب یگانه و حکیم فرزانه حضرت علامه آیت الله آقا شیخ محمد  
 فاضل تونی - رفع الله درجاته - در حوزه علمیه تهران درس خوانده ایم ، و پس از آن  
 توفیق الهی یار شده است که آن را سه دوره کامل (در حوزه علمیه قم ، و یک دوره کامل  
 در بلرطیب آمل برای نفوس مستعد تدریس کرده ایم ، و نسخه های متعدد از  
 مخطوط و مطبوع مصحح آن را بدست آورده ایم و آن را از بدو تا ختم به خوبی تصحیح  
 نموده ایم ، و در هر دوره از اول تا آخر آن را به تعلیقاتی توشیح نموده ایم ، و در  
 پایان دوره چهارم تدریس آن در آخر کتاب به یادگار نوشته ایم که :

« باسمه تعالی شأنه ، دوره چهارم تدریس تصحیح و تحشیه این صحیفه مکرّمه که از  
 تفسیر انفسی قرآن کریم است در یکشنبه سیزدهم شعبان المعظم ۱۴۱۰ هـ ق =  
 ۱۳۶۸/۱۲/۲۰ هـ ش ، بتوفیقات حقیقه الحقائق و صورۃ الصّور در  
 دارالعلم قم به اتمام رسیده است » و پس یک دوره فصوص الحکم را از بدو تا ختم به  
 فارسی ترجمه و شرح کرده ایم .

در دوره های تعلیم و تدریس فصوص الحکم همواره این خاطره به من روی می آورد  
 که چرا در این کتاب فصوصی به نام یکی از زبان نادره دوران مانند مظهر ایمان و  
 احسن منازل قرآن حضرت عصمه الله الکبری فاطمه بنت خاتم الانبیاء ،  
 و یا حضرت مریم بنت عمران منصوص در چند آیت قرآن ، اختصاص نیافته است  
 و آن را از آدم تا خاتم در بیست و هفت فص فقط به مردان اختصاص داده است ؟  
 ، و چرا تا نسی به قرآن کریم ننده است که خداوند سبحان در سوره انبیاء قرآن  
 تنی چند از پیامبران را نام برده است و پس از آن فرمود : « والّٰی احصٰت  
 فرجها و نفخا فیها من روحنا و جعلناها و انبها آیه للعالمین ان





کاین فصّ نین یعنوا منة فصول الحکم قلم این خوش چین خرمن لایب به منصفه ظهور سیدنا والحمد لله علی ما لکم  
و انعم ، والهم واحکم

این بود عرض باز تقدیم مقدم ، بسک به ترجمه و شرح فصّ می پردازیم ، و چنان که در مقدمه  
اشاره شده است این فصّ در بیست و دو موضوع تدوین و تحریر شده است ، بلا حرج  
پسندیده است که نخست متن هر فصل را نقل کنیم و بعد از آن به ترجمه و شرح آن بپردازیم .

الکون و طلیعه گفتار پیشین در درج شرح فصّ فاطمی به عرض می رانم که هانگنور سائر آثارم به نظم و نثر ارائه  
داره (۱) من بحمد الله تعالی شانه - دینداری متمسک ذیل ولا محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم - با دلیل و  
برهان ، نه تقلید اتباع از این وان ، و بر شکر این موهبت الهی از زری وجود و در این غزل سروده ام :

در آیم زیندار ناصواب ای دست  
گذشته ایم ز اوها شیخ و شاب ای دست  
نریده ایم در اهل زمانه صدق صفا  
بریده ایم از این دیو و دماغ ای دست  
به صورت بشری آدمی و در هیئت  
بسان بیشه انبوه از دواب ای دست  
سراب لبگان این که آب حیوان است  
سرابی طلبیدیم با شتاب ای دست

بجق ساق خمخانه شراب طهور  
مدار تشنه ام از کوثر شراب ای دست  
سخن ذره چه گویم ز ذره پروریت  
شد آذره تو رشک آفتاب ای دست  
ترا بست که در دستگاه قدس ازل  
شده است حامل اسرار بوتراب ای دست  
زحل باران است اگر چرخ خسته است  
به ن والقلم و الوحی دل کتاب ای دست

اگر نه رفع حجاب کتاب می شاید  
چرا کتاب تو گردید به حجاب ای دست  
اگر نه جدو از بحر سکر اوجودیم  
چگونه و هب خطاب و آناه ای دست  
ز عشق و شوق عطایای تو غرلخویم  
که شکر موهبت تست بی حساب ای دست

حسن تو بی و حسن ناگر دی  
عیانته که فرمود آن جناب ای دست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين  
فَصْحَكَةُ عَصْمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ فَاطِمَةَ

١- قوله سبحانه : « سبحانه الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن  
انفسهم ومما لا يعلمون .

والأزواج ذات مصاديق لا تحصى :

منها العقل الكل والنفس الكلية .

ومنها العلم والعمل . وإن شئت قلت : العلم روحٌ والعمل جسده ، فِلِلْعَلْمِ عُلُوُّ  
المكانة ، وللعمل علو المكان . والعلم مقومٌ روح الإنسان ومُشَخَّصُهُ ، والعمل  
مُشَخَّصٌ بدن الإنسان من حيث هو بدنه . والعقل العمليُّ تابعٌ للعقل النظريُّ ،  
قوله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - : « العلم امام العمل والعمل تابعه »

ومنها السماء والأرض .

ومنها الوجود والماهية .

ومنها المذكر والمؤنث من كل حيوان .

ومنها الروح والبدن ، وبشبه أن يتولد الروح من نطفة الذكر ، والبدن من نطفة الأنثى .

ومنما تنبت الأرض مطلقاً كالنخلة مثلاً حيث إن الأُشْيَ منها تحتاج إلى اللقاح كما تحتاج

الرَّءُوفَ إِلَى اللَّعَاقِ ، قَوْلُهُ تَعَالَى : « وَارْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ » . وَفِي الْخَبَرِ : اِكْرَمُوا عَمَلَكُمْ  
 الْغُلَّةَ ، « وَانْكَانَتْ عَمَلَةُ الْإِنْسَانِ إِلَى الْأَثَرِ الصَّادِقِ مِنْ أَنْهَا خَلَقَتْ فَضْلَةً طَيِّبَةً عَلَيْهِ السَّلَامُ »  
 وَمِنْهَا الْمَرْخُ وَالْعَفَّارُ ، قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ : « الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا  
 فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تَوَفَّدُونَ » . وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ : « أَلَمْ تَرَوْا النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ، أَنْتُمْ  
 أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا ، ثُمَّ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ، نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمُنَاعًا لِلْمُحْسِنِينَ » أَيْ  
 الشَّجَرِ الَّذِي تَقْدَحُ مِنْهُ النَّارُ . وَمِنْ أَمْثَالِ الْعَرَبِ : « فِي كُلِّ شَجَرٍ نَارٌ وَاسْتَجَدَّ الْمَرْخُ  
 وَالْعَفَّارُ » . وَالْمَرْخُ ذِكْرُ الْعَفَّارِ النَّارِ ، يَقْطَعُ مِنْهَا غَصْنَانِ مِثْلَ السُّوَالِكِ ، فَيُصْبِقُ  
 الْمَرْخُ عَلَى الْعَفَّارِ وَهُمَا أَخْضَرَانِ يَقْطُرُ مِنْهُمَا الْمَاءُ فَتَنْقُجُ النَّارُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى .  
 وَمِنْهَا الْأَعْصَابُ الْمُنَشَّبَةُ مِنْ مَنَاقِ الرُّؤُسِ ، فَإِنَّهَا سَبْعَةُ أَزْوَاجٍ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا  
 مَزْدُوجٌ مِنْ عَصَبَيْنِ ، وَنَظَرُ ثَرَاهِمًا لَا تَحْصَى .

ترجمہ : بنام خداوند بخشنده مهربان  
 ستایش مرخدای پروردگار جہانیان را

ابن اشرع علی بنام « فَصَّ حَكِيمٌ عَصْمِيَّةً فِي كَلِمَةٍ فَاطِيَّةً »

خدا ی سبحان در سورہ یاسین قرآن فرموده است : پاک و منزہ است آن کہ ہمہ  
 از آنچه را کہ زمین می رویاند و از نفوس بشر و از آنچه را کہ بدان آگاہی نرند جفت آفید .  
 ازواج را مصادیق بشما راست : از آن جمله مصادیق ازواج ، عقل کل و نفس کل اند ؛  
 و از آن جمله علم و عمل اند . اگر خواهی بگو : علم روح است و عمل جسد آنست ،  
 پس علم را علو مکان است و عمل را علو مکان ، و علم مقوم و مشخص روح  
 انسان است ، و عمل مشخص بدن انسان از آن جہت کہ بدن اوست می باشد ؛  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود : علم امام عمل ، و عمل تابع آنست .

و از آن جمله ازواج آسمان و زمین اند. و از آن جمله ازواج وجود و ماهیت اند.

و از آن جمله ازواج نروماده از هر جانور است. و از جمله ازواج، روح و بدن اند.

و چنین می نماید که روح از لطفه مردم متکون می شود، و بدن از لطفه زن.

و از جمله ازواج همه رستنیها اند - یعنی آنچه را زمین می رویاند ازواج اند - مثل درخت

خروما که مانند زن نیاز لقا<sup>۱</sup>ح دارد. و بارها بار و رکننده اند که شاخه ها و گلها را بهم

می رسانند و تلقیح می کنند؛ و درختی است که عم خود مخته را اگر ارام نکند که از زیادی گل

آدم آفریده شده است.

و از جمله ازواج مرغ و عفار است، خدای سبحان در سوره یاسین قرآن فرموده است

: آن خدایی که برای انتفاع شما از درخت سبز آتش قرار داده است، پس آنگاه

شما از آن درخت سبز آتش می افروزید.

و در سوره واقعه آن فرموده است: آیا پس دیده اید آتشی را از درخت (سبز و زرد)

مرغ و عفار، بیرون می آورید، آیا شما آن درخت آتش آفریده اید یا ما

آفریننده کنیم؟ ماییم که آن درخت و متاع برای مسافران<sup>۲</sup> بایا<sup>۳</sup>ی قرار داده ایم. و از آنجا

عرب است که در هر درخت آتش است، مرغ و عفار را فروخته گفته اند. مرغ درخت نر است و عفار

درخت ماده، و از آن جفت دو شاخه مانند دو چوب مسواک می برند و مرغ را بر عفار

در حالی که سبز و ترونازه اند می لند آتش از آن دو به اذن خدای تعالی بیرون می آید

و مشتعل می شود.

و از جمله ازواج، اعصاب اند که از مغز سر منشعب می شوند. این اعصاب هفت  
جفتند که هر یک آنها از دو عصب مزدوج اند. و نظائر ازواجی که گفته آمد پیشما  
زند.

شرح: تخصیص فص به حکمة عصمتیه از لقاءات سبوحی آنسوئی است که در مقدمه بدان اشارتی شده است؛ و این اشارت ملکوتی خودبشارتی مراهل ولایت راست که عصمت حضرت فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - مانند عصمت دیگر اولیای صاحب عصمت موهبتی الهی است که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. فصل هفتم فص سخن از عصمت و عصمت آن بزرگوار است که در پیشان.

فص نگیں انگشتر است که موجب زینت آن است و بر آن اسم صاحبش نوشته می شود و بدان مهری زند، و حکمت علم به حقایق اشیاء و تشبیه به اله عالم است، و انسان کامل کلمه علیای الهی است، و حضرت فاطمه سلام الله علیها آن کلمه علیای آن فص حکمت عصمتیه، فافهم و تدبر و ترغیب.

افتتاح فص به خلق از واج شده است زیرا که فقط مرد و زن اند که در کبر اجتماع اند و نوع انسان که ثمره شجره وجود است و وجود غیر او به طفل وجود او به وجود آن دو برقرار است و آن شصت قلت مرد و زن و قضیه صغری و کبری اند و نتیجه آن دو فرزند است همان گونه که درباره صغری و کبری و نتیجه قیاس گفته آمد: «متمم چون پدرتالی جو مادر / نتیجه هست فرزندی برادر».

چون نتیجه تابع آخر مقدمین است زیرا که فرع بر آن دو است، خلق و خلق پدر و مادر در روی خوی فرزند دخیل است، بلکه نیات و احوال پدر و مادر در نطفه اثر می گذارد، و فراتر از آن اوقات و هیئات حال انعقاد نطفه را نیز در احوال نطفه و سر نوشت آن تأثیری شگفت منطبق وحی قرآن کریم است که پس از آن که حرث لکم، و دیگران که «افرا بیتم ما نحرثون» آنتم ترزونه ام سخن الزارعون؛ نطفه بذراست و رحم زن بسان مزرعه است و صفا مزرعه را در بر و راندن بذرا تأثیری چشمگیر است چنان که حاصل یک نوع بذرا در کشتزارهای

گوناگون تفاوت در رنگ و رو و طعم و بو و درشتی و نرمی و مزه و زبری و نرمی و دیگر خواص آن نوع است. و همچنین نکته ۸۴۸ از کتاب هزار و یک نکته «این داعی،

چند بیتی از بند پانزدهم «دفتر دل» نگارنده، و نیز چند سطر از درس صد و نوزدهم

«درس معرفت نفس» اثر ابن کثیرین مناسبی نماید؛ اما از دفتر دل:

دهم ابیاتی از بندنامه فرزند، سرورده داعی

و کلمه الهی علیا نویسنده (۱۷۲)

« کند احوال هر پیری حکایت  
 جوهر طفلی بود آغاز کارش  
 هر آن خوی بد را مادرش راست  
 همان خون نطفه او را بار است  
 غذای کسب باب و شیر و مامش  
 بزر در هر یا شکر بکامش  
 چو از پستان پاکت بود شیرت  
 تویی فرخنده کیش پاک سیرت  
 منی بدر و نسا حرث و تو حارث  
 بجز تو حاصلت را کیست وارث  
 اگر پاک است تخم و کشتزارت  
 هر آنچه کشته ای آید بکارت  
 و گرنه حاصلت بر باد باشد  
 ترا از دست تو فریاد باشد  
 نفخت فيه من روحی شنیدی  
 ولی اطوار نفخش را ندیدی  
 که اندر نطفه هم بابا و مادر  
 نماید نفخ هر یک ای برادر  
 توسبحان الذی خلق الارواح  
 بخوان در خلقت نطفه امشاج  
 دم هر یک ز روح خویش دردی  
 ازین ارواح طومارش شود طی »

اما نکته یاد شده : « فن سوم از تعلیم اول قانون شیخ رئیس (ص ۹۷) کتاب اول طر حلی و (ص ۳۰۴ ط و زیری) چهار فصل در تربیت ولد است که از چندین جهت حائز اهمیت و لائق به اعتناء و اهتمام اند . فصل دوم در تدبیر رضاع و نقل است که فرماید : اما کیفیة ارضاعه و تغذیة فیجب أن یرضع ما أمکن بلبن أمه فانه أشبه الأغذية بجوهر ما سلف من غذائه وهو فی الرحم أغنی طمٹ أمه فانه بعینه هو المستحیل لبنًا وهو أقبل لذلك وألف له حتی أنه قد صح بالتجربة أن القمامة حلیة ندي أمه عظیم النفع جدًا فی دفع ما یؤذیه ... تا این که گوید :  
 و أما شرائط الرضع فسنذكرها ونبدأ بشریطة سنهما ، فنقول : إن الأحسن أن یکون ما بین خمس عشرین سنة إلى خمس ثلاثین سنة ، فإن هذا هو السن الشبَاب و سن الصحیة و الکمال - الی قوله :  
 و أما فی أخلاقها فان تكون حسنة الأخلاق محمودتها بطبیئته من الانفعالات النفسانیة  
 الردیة من الغضب و الغم و الحین و غیر ذلك فإن جمیع ذلك یفسد المزاج و ربما

أعدى الرضاع ، ولهذا نهى رسول الله - صلى الله عليه وآله عن استئثار الجنوة ...  
 خوى ایه چو روی وی از مجرای شیر در طفل اثر می گذارد چه بنیتش از آن شیر است ؛ بلکه خوی والدین  
 وحتى احوال آنها را در اوقات و نبات آنها بلکه احوال نفس اوقات در حال انعقاد نطفه و غذای  
 مادر در زمان حمل چون دیگر اوصاف روانی و جسمانی او هم با تأثیری خاص در مزاج طفل است .  
 و حق سبحانه از مجرای وجود والدین نفخ روح می کند که گاه هر سه نفخ روح است ، و روح از این مجاری رنگ می گیرد  
 چون آب آسمان از اوادیهها فافهم . قرآنی و  
 مادر در هر یک از این مسائل مبانی قیوم و برهین اصل روانی و طبی و فلسفی و عرفانی در نقل اشباه و نظائر است  
 که منجر به تمیز بر یکدیگر کتاب می شود . مجلس هشتم در چهارم امالی شیخ صدوق را در این مسائل اهمیت بسیار است  
 و نکاتی در روانشناسی و تفسیر احوال والدین به ولد ، عائد نکته سنجمی گردد .  
 امام امیر المؤمنین حضرت وصی علی علیه السلام فرمود : « أنظروا من رضع أولادکم  
 فان الولد ينسب علیه » . و امام محمد باقر علوم النبیین علیه السلام فرمود : « استرضع لولدک  
 بلبن الحسان وایاک و القباح فان اللبن قد یعدی » . و نیز فرمود : « علیکم بالرضاء  
 من الظنوة فان اللبن یعدی » ( وافی - ۱ ط - ج ۱۲ - ص ۲۰۸ ) .  
 اما از درس یاد شده دروس معرفت نفس این که نتیجه تابع اخس مقدمین است ، و به عبار  
 علامه حتی در جوهر نضید : « ان النتيجة تتبع اخس المقدمتين لانها فرعهما  
 فلا تقوى علیهما ... » ( ط - ۱ ص ۸۹ ) یعنی نتیجه فرع بر مقدمین است لذا اقویتر  
 از آنها نمی گردد ، پس در قضیه که یک کلی باشد و دیگری جزئی ، نتیجه جزئی است ؛ و یا  
 یکی سالبه باشد و دیگری موجیه ، نتیجه سالبه است زیرا کلی اشرف از جزئی است چون کلی  
 اضبط و انفع در علوم است ؛ و نیز در نسب اربع ، کلی اخس از جزئی است و اخس  
 به علت اشتمالش بر امر زاید ، اشرف از اعم است که در اینجا جزئی است ؛ و موجیه اشرف از  
 سالبه است چون وجود اشرف از عدم است . و همچنین در مواد صناعات خمس ، اگر  
 یک مقدم مثلا از مقدمات برهان و دیگری از مقدمات خطاب باشد ، نتیجه خطایه است  
 و هكذا .



یک از بزرگان در زن خواستن در بیت به تازی دارد که

لا تخطن سوی کریمه معشر فالعرق دسّاس من الطرفین  
أولست تنظر فی نتیجه أنها تبع الأخس من المقدمین  
و ترجمه آن به فارسی چنین است :

زن میگیر جز کریمه قومی را که عرق دسّاس از طرفین است  
می بینی که در قیاس، نتیجه تابع اخس مقدمین است «  
و اما جنبیتی از « پند نامه فرزندان » :

« ای خوش آن جان پاک مردوزنی که فرزند ز نور ایمانا  
پدر و مادر ندان بحرین طفل آن لؤلؤ است و مر جانا  
ای خوش آن کودکی که آغارش طیب طاهر است زهدانا  
بعد از آن مهد نازا و باشد همچو زهدان پاک دامانا  
ز غذای حلال می نوشد پاک و پاکیزه شیر پستانا  
خوی مادر شیر پستانش می نشند به طفل آسانا  
مادر است صغری و پدر کبری خود نتیجه است طفل ایشانا  
رنگ گیر د ازین مقدمین نفع روح خدای خلقانا »  
ست :

پس از توجیه به خلق ازواج انتقال حاصل شده است که ازواج را مصادیق پیشمارا  
از آن جمله عقل کل و نفس کل که آن پدر است این مادر و همه کثرات عوالم از بر نامه صنع  
الهی فرزندان این پدر و مادرند، و همه ازواج به اختلاف مراتب و عوالمشان مظاهر  
این دروند، در دیوان این کمترین آمده است :

عقل کل والدوأم نفس کل وزین اب وأم آدم بهو العجب فرشی عری ولریست

و از آن جمله ازواج علم و عمل اند ؛ علم روح است و عمل بدن و جسد و است لذا علم را نسبت  
به عمل علو مکان است و عمل را نسبت به علم علو مکان ؛ و جناب رسول الله - صلی الله  
علیه وآله وسلم - فرموده است : « العلم إمام العمل والعمل تابعه » . علم مقوم روح

انسان و مشخص است چنان که لسان صدف اتحاد علم و عالم و معلوم بدان ناطق است . و این شئت قلت : حرکت قوه عاقله تعقل است که تعقل نفس معقولات است و این حرکت اشتداد و جوی نفس از انسان در حقیقت مجعول افعال و احوال و نبات و سعی خود است . و عمل انسا یعنی هر فعلی از افعال انسان در مابعد الطبیعه صورتی دارد که پس از انتقال فاعل آن از این نشأه در متن ذات او بر او ظاهر می شود ، و علم انسان مشخص روح او و عملش مشخص بدن اخروی است ؛ چنان که الأعمال مستتبعه للملکات فی الدنیا بوجه ، و الملکات مستتبعه للأعمال فی الآخرة بوجه .

در حقیقت غذای جسمانی معدن نفس برای ساختن بدن دنیوی او است ، و همچنین صور ملکات الأعمال معدن نفس برای ساختن بدن اخروی او است ؛ و این ابدان در طول هم اند و تفاو و نشان به کمال و نقص است ؛ و وحدت صورت و هیئت این ابدان در تمام مراحل و عوالم محفوظ است ، بحيث لو رأیته لقلت فلان ، و این شئت قلت که این ابدان طولی هر یک قالبی برای روح اعنی نفس انسانی است ؛ ففی التفسیر الصافی نقلاً عن التهذیب و الکافی عن الصادق علیه السلام : فاذا قبضه الله تعالى صیر تلك الروح فی قالب کفالبه فی الدنیا فیأکلون و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت فی الدنیا » . این قالبها همان ابدان در طول بکدیگر نهند جدای از یکدیگر و گرنه تناسخ باطل لازم آید قندبر . از این اشاره که در طول این ابدان و قوالب نموده ایم دانست می شود که معاد انسانی هم جسمانی و هم روحانی است ، و این جسم را در اصطلاح حکمت متعالیه جسم دهری می نامند . در قصیده عاثره « ینبوع الحیاة » گفته ام :

معادک جسمانی ان کنت فاحصاً      کما کان روحانیاً ایضاً بجملته  
فی جسم هذاللس بمعناه العنصری      بل الجسم دهری فخذ کدرته

رموز کنوز کل مافی الشریعة فلا بد فیها من علوم غریبه

ولابد فیها من صفاء السریة ومقعد صدق عند رب البریة

و ما رساله ای در معاد انسان که هم جسم و روح است تقریر و تحریر کرده ایم و آن را در چند نیم کتاب ما  
« هزار و یک کلمه » یک کلمه قرار داده ایم، و هم آن را در معاد « در القلاند علی غر القلاند » که تعلیقات ما بر

شرح حکمت منظومه مثاله سبز واری است بقما هم نقل کرده ایم  
عارف بزرگوار سنائی غزنوی در اول باب پنجم « حقیقه الحقائق » چه نیکو گفته است:

علم نرآمد و عمل ماده دین دنیابدین دو ماده

سنائی ناظر به حدیث یاد شده است که « العلم امام العمل والعلم تابعه ».

و نیز مطلبی مطلوب و کلامی کامل در مصباح الانس « علامه ابن فناری <sup>آید</sup> است  
که « ان المؤمن ثمره الذکوره ، و للهیئة القابله درجه الانوثة ، و للمریة  
درجه المحلیة ، و النتائج الآثار و التبعات .... » (ط ۱ - ص ۱۳۳).

از آن جمله ازواج آسمان و زمین اند ، پیشینیان کواکب هفتگانه سیار را  
« که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل ، و در فارسی به همین  
ترتیب یاد شده : ماه و تیر و ناهید و خورشید و بهرام و برجیس و کیوان »  
آباء سبعه می گفتند ، و عناصر اربعه را « که خاک و آب و هوا و آتش اند »  
امتهات اربعه ؛ بدین نظر که از تنالک آن آباء باین امتهات ، موالد ثلاثه  
که نبات و حیوان و انسان اند پدید می آیند ، و یا معد و نبات و حیوان که انسان  
در حیوان مندرج باشد .

علاوه این که خود کواکب یاد شده برخی را مذکر و برخی را مؤنث می نامند ؛ حکیم ریاضی  
رصدی بزرگ جناب غلامحسین شیرازی جنبوری - رضوان الله علیه - در هیچ

بهاری (طهند - ص ۶۶۳) فرماید: «واضح باد که احکامی آنچه در عالم کون و فساد، مجربات حوادث را بسبب تأثیرات بروج و کواکب یا فتنه بروج و کواکب بهمان مجربات نسبت کردند. مثلاً هر برجی که در وقت طلوع آن بیشتر اوقات فرزند نرینه متولد شد آن برج نرگفتند، و آن که در آن ماده بیشتر متولد شد ماده قرار دادند، و بر این قیاس در جمیع صفات».

عصمتی در موضوع تذکیر و تأیید کواکب و بروج از نظر احکام نجومی و سیع، و لکن در در آن موجب اسباب و اطناب و سبب خروج از هدف اصلی باب کتاب می شود؛ و سخن به نقل ابیات از دفتر سوم عارف رومی خاتمه می دهیم:

حکمت حق در قضا و قدر کرده ما را عاشقان یلده گر  
جمله اجزای جهان را حکم پیش جفت جفت عاشقان جفت خوش  
هست هر جفتی ز عالم جفت خواه راست همچو کبریا و برگ کاه  
آسمان گوید زمین را مر حبا با توام چون آهن و آهن را

آسمان مرد و زمین زن در خرد هر چه آن انداخت این می پرورد  
چون نماند گرمیش بفرستد او چون نماند تریش غم بدهد او  
برج خاکی جز داری را بد برج آبی تریش اندر دهد  
برج بادی ابر سوی او برد تا بخارات و خیم را برگشد  
برج آتش گرمی خورشید از او همچو تاب سرخ ز آتش پشت و رو  
هست سرگردان فلک اندر زمین همچو مردان گرد مکسب بوزن  
وین زمین کدیا نویهای کند بر ولادات و رضا عشق می تند  
بس زمین و چرخ را دان هوشمند چون کار هوشمندانی می کنند  
گر نه از هم این دو دلبری می زنند پس چرا چون جفت در هم می خزند

ی زمین کی گل برید و ارغوان  
پس چه زاید زاب و تاب آسمان  
بهر آن میل در ماده زینر  
تا بود تکمیل کار همدگر  
میل اندر مردوزن حق زان نهاد  
تا بقایا بد جهان زین اتحاد

نگارنده در رساله « لوح و قلم » ( ده رساله فارسی - ط ۱ - ص ۱۸۱ ) گفته است : « اگر تأمل شود معلوم می گردد که هر عقلی قلم است و هر نفسی لوح . و همچنین فافوقی نسبت به ماد و نش که آن داهب است و این متّصّب ، آن قلم و این لوح است ؛ معلم و متعلم آن قلم است و این لوح ؛ دهر فاعلی قلم و دهر منفعی لوح است ؛ آدم قلم و حیوان لوح است ، آسمان قلم و زمین لوح است ، امام امیر المؤمنین علی علیه السلام مظهر عقل کل ، و سیدّ النساء عالمین فاطمه صدیقه مظهر نفس کل است ، و عقل و نفس قلم و لوح اند .

و این سخن در رساله است

و از آن جمله ازواج وجود و ماهیت اند ؛ فصل اول فصوص فارابی در زیارت وجود بر ماهیت است ، نگارنده فصوص فارابی را یک دوره کامل بفارسی شرح کرده است و آن را « فصوص الحکم بر فصوص الحکم » نامیده است ، و آن را در اثنای شرح که در حدود چهار سال به طول انجامید بر جمعی از نفوس مستعدّه تدریس کرده است به تفصیل که در مقدمه بیان شده است ؛ غرض این که در بیان مقصود از آن فصل گفته ایم که : این فصل در زیارت وجود بر ماهیت است ، و این مطلب بر عمشای مشاء طریقی است که منتهی می شود به دو امر که هر یک اساس اصیل حکمت است ؛ دیگر مسائل حکیه مطلقاً متفرع بر آنست ؛ یکی اثبات وجود واجب تعالی ، و دیگر اثبات این که واجب تعالی اینست محض یعنی وجود صرف است . « عارف شمس مغرب در ازدواج وجود و ماهیت گفته است :

کاروان وجود گشت روان  
جانب چین و هند و روم و عراق  
مجمع گشت با وجود عدم  
اجتماعی قرین بوس و عناق  
چه عروسی است آنکه هستی حق  
باشد او را که نکاح صدق  
هر که او زین نکاح شد آگاه  
دو جهان را بکل بداد طلاق

و مرادش از عدم ربیبت دوم ماهیت امکانی است چنان که عارف رومی در مشنوی گوید :

ماعد مهیایم و هستیها ما  
 شرح عین هم کتاب ما شرح العیون فی شرح العیون « در این مقام مطلوب است.

و از آن جمله ازواج، و نرواده ازهر جانور است. هر نوعی از انواع جانوران مطلقا چه بری  
 و چه بحر، و چه جانورانی که بچمی زایند و چه جانورانی که تخم می نهند، زوج است یعنی نرواده است.

مناسب است که در بیان سرتی از اسرار تکوینی جانوران چه دریای و چه صحرا بی سخنی به میان آید و آن  
 این که امام الکلی فی الکلی حضرت وصی، امیر المؤمنین علی - علیه السلام فرموده است: «لیس  
 شیء قبیح اذناه الا وهو بیض، و لیس شیء نظهر اذناه الا وهو یلد» (عیون الایجاب  
 ابن قتیبہ دینوری، ج ۲ - ص ۸۸).

یعنی هر جانوری که گوشهای آن برآمده نیست تخم می گذارد، و هر جانوری که گوشهای او برآمده است  
 بچهای زایند.

چنانکه مار و سوسمار و ماهی و مارماهی و یاخه و اکثر پرندگان گوش آنها به سر آنها چسبیده است و لاله  
 ندارد تخم می نهند، و انسان و آهو و اسب و شتر و شیش و شب پرده گوش آنها برآمده است و  
 لاله دارد بچهای آورند.

از خانی برگزیده و دانش پزوه بوده است و با عز و اراده و همتی شگفت در پی تحقیق  
 این موضوع مهم برآمده است یادی شود، و آن این که فاضل قاجار فرهاد میرزا در کتاب شریف زینبیل  
 (ط ۱ - ص ۱۴) گوید:

« از مجلس امیر کمال الدین حسین فنائے نقل شد: حضرت صادق - علیه السلام - از ام جابر پرسید  
 که در چه کاری؟ عرض کرد که می خواهم تحقیق کنم از چرند و پرند که آب بیضی می دهند و آب بچه می آورند؟  
 فرمود که احتیاج به این مقدار فکری نیست، بنویس که گوش هر حیوان که مرتفع است بچهای آورد، و هر کدام که  
 منخفض است بیضی دهد ذلك تعدیر العزیز العظیم.

باز آن که پرند است و گوش او منخفض و به سر او چسبیده بیضی می دهد. سلحفا که چرند است  
 چون بدین منوال است بیضی دهد؛ و گوش خفاش چون مرتفع است و به سر او چسبیده  
 نیست بچهای آورد.»

محض آگاهی عرض می شود که جناب شیخ رئیس ابوعلی سینا در اول مقاله پنجم حیوان شفاء (ط۱ - رحلی - جاب سطر - ص ۴۰۳) فرموده است : « لیس شیء مآله رجلان یلد حیواناً الا الإنسان وحده » یعنی هیچ جاندار دو پا بچه نمی آورد مگر انسان فقط ؛ بدین معنی که حیوانات دو پا به جز انسان همه تخم می زنند و تنها انسان است که بچه می آورد .  
و دانسته شده است که این سخن به اطلاق درست نیست زیرا که خفاش از جانداران دو پا است و بچه می آورد .

ای عزیز بدان که تشریعیات از من تکیه نباتات برخاسته اند ، و حال که در بیان سرتی از اسرار تکیه بی جانوران سخن به میان آمده است ، بسیار مناسب است که از سرتی تشریعی نیز آگاهی حاصل گردد تا دانسته شود که غذای والدین و احوال و اوصاف و نباتات و تخم های هر یک حتی اوقات انعقاد لطفه را بلکه آب و هوا و اقلیم و سرزمین را در خوی و روی طفل تأثیری بسیار برآورد ؛ غرض این که :

پرنده ای  
از معصوم - علیه السلام - سؤال شده اهل گاه کسی تخم در آنچه - یعنی در بیشه - یافته است ، و یا تخم پرنده آبی یافته است ؛ و نمی داند که تخم پرنده حلال گوشت است یا خوردن آن جایز باشد ، و یا تخم پرنده حرام گوشت است که خوردن آن حرام باشد ، به چه نشانه داند که تخم حلال گوشت است یا حرام گوشت ؟

در جواب فرموده : هر تخمی که در و طرف آن یکسان است از حرام گوشت است ، و اگر مثل تخم مرغ خانگه است که یکطرف آن پهن است و جانب دیگر آن کشیده است - یعنی مخروطی است - آن تخم حیوان حلال گوشت است .  
و من لا یحضره الفقیه

چند روایت در این موضوع در جزو یازدهم وافی فیض از کاف و تصنیف شده (واف - چاپ ط - ج ۱۵ ص ۱۵) ، از آن جمله از کتاب کافی روایت شده است که : « عن زرارة قال قلت لأبي جعفر علیه السلام : البیض فی الآجاء ؟ فقال : ما استوی طرفاه فلا تأکل ، و ما اختلف طرفاه فکل » .

و از آن جمله از کتاب من لا یحضره روایت شده است که : « عبدالله بن سنان عن ابي عبد الله علیه السلام عن بیض طیر الباء ؟ فقال : ما کان منه مثل بیض الدجاج یعنی علی خلقته - فکل » .  
تخم مار دراز و پر در و طرف آن یکسان است ، و تخم باختر گراست و از همه جایگسان است ، و هر دو حرام گوشت اند ؛ و تخم لیک و کبوتر و لجنشک و مرغ خانگه مخروطی است که یک طرف پهن و جانب دیگر آن کشیده است و اینها حلال گوشت اند .

پرنده تمیز خوار تخم آن به خوبی محروطی است؛ و پرنده حلال گوشتی که مانند اردک از خوردن  
لجن خودداری نمی کند، تخم آن اگر چه محروطی است و لکن در تخم پرنده گان تمیز خوار به خوبی  
محروطی نیست.

این مطلب را بدین نظر آورده ایم تا بدانان و مادران بدانند که غذاها را در خوی و روی فرزند اهیت  
بسیار بسزا است.

مرور زن جفت همیگر بدانند که نکاح برای انشاء صور انسان است، نه برای اطفاء شهو حیوانی.

ای عزیز روایات تفسیر بطون آیات قرآنی اند، باید پیش از ازدواج به اداب و احکام اجماع روایه  
از قبیل بحار الانوار و دوافی و وسائل الشیعه و مانند آنها آشنا و آگاه بوده باشی.

اینک بدین گفتارم توجه داشته باش: تمام صنایع آدمیان از برتری و بحری و فضایی راستوار  
و آید است که بر حفظ و بقا و دوام آنها اند؛ چنانکه اگر هر یک از آنها را کار خود به قدر یک میکرون از بین  
ببرد و در خطا و ناراحت نماید، در همان نخستین بار خطا و ناروایی تباه می شود و نابودی می گردد، مثلاً هواپیما

ازضا سقوط می کند و کشتی در ریاض غرق می شود؛ و انومیل دچار حوادث گوناگون می گردد، و آن چرخ خیاطی  
خراب می شود، و آن ساعت رست تو تباه می گردد و از کارش بازمی ماند، و هکذا صنایع بیشمار دیگر؛

و این همه صنایع گوناگون ساخته شخص جناب انسان است که برای بهبودی و درستی هر یک آنها  
دستور العملی در کنارش نهاده است؛ خدای سبحان فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»

(صافات - ۹۷) یعنی خداوند شمارا و همه ساخته های شما را آفریده است چنانکه نظم ها را تحت  
تدبیر مملکت بجای رسیده اند که عامل این همه صنایع شگفت شده اند «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ»

خلق من ماء ذائق مخرج بین الصلب والترائب» (الطارق - ۶-۷)؛ انصاف بده آیا  
می شود صنایع شمارا بدین و این باشد، و خود شما که ماهرترین صنع الاهی هستید و این همه  
صنایع شگفت گوناگون صنع شما است بی دین باشید مالکم کیف تمحکون؟!؟

تبصرة: امام امیرالمؤمنین علی وصی علیه الصلوة والسلام در ذیل خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه (طبریز - چاپ سنگ - ص ۱۵۲) فرموده است: «واعلم ان کلمات و کلمات لاغنی به عن  
الباء والیاء مختلفة فطاب سقیه طاب غسله وحلت ثمرته، وما خبت جنت و امر ثمرته».



بعضی هر عملی نباتی است و نبات از آب بی نیازی نیست ، و آبها گوناگون اند آن نباتی که آب وی پاکیزه  
غرس وی پاک و میوه اش شیرین شود ، و آنکه آب وی بدست غرس بدو بارش تلخ گردد .

خداوند سبحان درباره دو کلمه طیبه اش حضرت مریم و میوه اش حضرت عیسی روح الله - سلام الله علیهما -  
فرمود : « فقیلها ربها یقبل حسن و انبتھا نباتا حسنا » ( آل عمران - ۳۸ ) ؛ و نیز درباره  
دو بلد فرماید : « و البلد الطیب یمخرج نباته باذن ربہ و الذی خبت لا یخرج الا نکدرا » ( اعراف - ۵۹ )  
فاخبرهم و تدبر .

بدان که احوال و اوضاعی که در خصوص مزاج نطفه انسانی مثلا که محل قابل نفس ناطقه و پذیرای آنست چسب  
و ضبط در نمی آیند ، زیرا تفاوت از مندرج و اختلاف آفاق و اوضاع کواکب و احوال الدین و کیفیت اطعمه و اثر به  
و هزاران هزار عوامل دیگر در نحوه کیفیت مزاج نطفه دخیل اند ، و آن نطفه که از این در چنان اوضاع  
و احوال مطابق طبیعت و جبلت خود منعقد می شود و به وفق آن ، قابلیت گرفتن عطا یا و هب  
باری تعالی پیدا می کند

شیخ بزرگوار ابن سینا فرماید : « و قد یفعل البدن هیئته نفسانیة غیر الذی ذکرناھا مثل تصورات النفسانیة  
فانھا تأثیر اموراً طبیعیة کما قد یعرض أن یتخلل صورته عند المجامعة  
و یقرّب لونه من لون ما یلزمه البصر عند الانزل ؛ و هذه أشياء ربما اشتمل علی قولھا قوم لم یقفوا  
علی احوال غامضة من احوال الوجود ، و اما الذین لهم غوص فی المعرفه فلا ینکرونها انکما لا یجوز حجة ؛  
و من هذا القبیل حرکة الدام المستعد لھا اذا اکثر تأملہ و نظره فی الأشياء المحرمة » ( کلئیا قانون - طناصر ص ۱۹۵ )  
ابن بابویه - رحمه الله علیه - از ابو سعید خدری از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - آرد این  
موضوع نکاح ، و امور چند در تأثیر اوقات و اوضاع و احوال والدین بر خوی و مرضی فرزند ، روایت  
کرده است که هر یک ستری از اسرار طبیعت است ، از آن جمله این که ابو سعید خدری گوید :

أرسل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی ابن ابی طالب علیه السلام فقال : یا علی ..... و امنع  
العروس فی اسبوعها من الألبان و الحنظل و الکزبرة و التفاح الحامض من هذه الاربعة الأشياء .  
فقال علی علیه السلام : یا رسول الله و لا یشیء من هذه الأشياء الاربعة ؟

قال: لأن الرحم تعقم وتبرد من هذه الأربعة الأشياء عن الولد، والمحصر في ناحية البيت خير من امرئ لا تلد.

فقال علي - عليه السلام - : يا رسول الله فما بال الخُل تمنع منه ؟

قال : إذا خاضت على الخُل لم تطهر أبداً طهرأ بنام . والذكر برة (الكسفرة - خ)  
تثير الحيض في بطنها وتشتد عليهما الولادة ، والنفاح الحامض يقطع حيضها فيصير  
داءً عليهما .

ثم قال : يا علي ... لا تسلم عند الجماع فإنه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أخسر . ولا ينظر  
أحدكم إلى فرج امرأته ولبعض بصره عند الجماع فإن النظر إلى الفرج يورث العي

في الولد .  
يا علي لا تجماع امرأتك بشهوة امرأة غيرك فإني أخشى أن قضى بينكما ولد أن يكون مختناً مؤثماً  
محبلاً .

يا علي لا تجماع امرأتك من قبل أن ذلك من فعل الحميم ، وإن قضى بينكما ولد كان بوالاً  
في الفراش كالحمير البواله في كل مكان .

يعني عروس را رهفته تختین از خوردن شیرها و سرکه و گشنیز و سیب ترش بازدار زیرا که زهد<sup>ن</sup>  
از این چار، سرد و نازاینده گردد؛ و بویار و گوشه خانه به از زن نازاینده است . اگر عروس  
بر سر که خوردگی خون حیض بنده هیچگاه به خوبی از آن پاک نکرده؛ و گشنیز آن خون را در  
درویش بشویند و زایمان را بروی دشوار گرداند، و سیب ترش آن را از آمدن بازدارد  
و بیماری بروی گردد .

دگاه جماع سخن مومبا و آفریندنک و لال گردد . و به عورت زن نگاه نکن که سبب نابینا فرزند شود .  
و با شهوت زن دیگری در خاطرت ، باز نت جماع مکن که فرزند مخت آید . و با ستاده باز نت جماع مکن  
که از کار خزان است و اگر فرزندی آید در فراش کمیز میزند شود .

تبصره : عالم عارف شهیر صدرالدین قنوی در بیان اصل دوازدهم از فصل اول

باب كشف سر كل رسالة كرافد رش بنام « مفاتيح غيب الجمع الوجود » فرأيت : ثم النكاحات  
 ايضا تركيب من هذه الاصول داخل وخرج ، والظاهر اثره في المولد كان ما كان انما هو  
 لا عليها حكما فيه وأقواها نسبة به من حيث النكاح ومن حيث النكاح كالمولد النبي صلى الله  
 عليه وآله به في علم التذكير في المولد والتأنيث بحسب غلبة ماء الرجل ماء المرأة  
 وسبقه وعلوه وبالعكس ، وهذا سر اربطول ذكرها ويحرم كشفها . . . . .  
 وشارح تحرير متميز : علامه ابن فناري در بيان شرح آن فرموده است : « - وهذا  
 سر اربطول ذكرها ويحرم كشفها - : من جملتها - والله اعلم - ما ذكره الأطباء  
 أن تعين حلية المولود من شكله وأخلاقه تابع لتخيل الوالدين حال الإنعلاق بحسب  
 المفارقة بين تخيليهما ، ولهم في ذلك حكايات وتجارب فيرتبون عليه قاعد  
 هي من أراد أن يكون ولده على شكل مخصوص فليصوره على صحيفة وليضعها  
 في مقابلته ( بمقابلته ) حين موافقته ليكون ناظرا إليها وقت الانعلاق .  
 ومن أراد أن يكون ولده على خلق مخصوص أو صفة مخصوصة من علم أو عمل أو غيرهما  
 فليخيلها وقت الانعلاق ، وليخيل ايضا التذكير والتأنيث حينئذ من يريد  
 وكل هذا مبني على أن كل ما ظهر في الوجود العيني فأنما هو ظل حاك ومثال محاك  
 لما سبق تعينه في الحضرة الروحانية والمثالية والعلوية المعنوية . . . ( ط ١ - ص ١٩٢ ) .  
 بلكه جناب شيخ رئيس پيش از قونوي وابن فناري ، همين معنى لطيف تأثير وتأثر  
 احوال واوضاع مذکور در خلق وخلق طفل را در کلیات قانون افاده فرموده است  
 چنانکه پیشتر که بدان اشاره نموده ایم ، و شرح عین شتم و چهل وهفتم کتاب « شرح العیون »  
 فی شرح العیون ، را در این مسائل اهتیت بسزا است .  
 وان جمله ازواج ، روح وبدن اند . این دو به مثابت آسمان وزمین اند ؛ و این شئت  
 قلت که روح وبدن به منزلت عقل ونفس اند ، پس ای عزیز اقرا و ارقه . شرح  
 عین هشتم کتاب « شرح العیون » فی شرح العیون تأثیر یک از نفس وبدن از دیگری جز  
 مطالبی است .

(۱۱-۳۳) «لَمْ يَكُنْ فِيهِ»

تبصره: «روح و بدن دو چیز ممتاز و منما از یکدیگر نیستند تا یک شخص انسان از آن دو تالیف و ترکیب شده باشد، بلکه در حقیقت بدن مرتبه نازله نفس و تجسد آن و مظور کالات و قوای آن در عالم شهادت است، چنانکه مطلب صحیح و قویم جسمانیة الحدوث بودن نفس بر این امر صلی لسان صادق است. شرح عین هفتم کتاب «شرح العیون و شرح العیون» در این مطلب مهم آنکه بدن مرتبه نازله نفس؛ و شرح عین نهم آن در این امر هم اعنی در تکیون جوهر نفس که نفس جسمانیة الحدوث است نه روحانیة الحدوث.

(۵۵-۳۳) چنانچه در ۱۱-۳۳ و ۱۱-۳۳

جانب شیخ رئیس شفا فرماید: و يشبه أن تولد الروح من نقطة الذکر و البدن من نقطة الأنثی. این گفتار استوار شیخ از چندین بعد علمی، سزاوارت فکر و تدبر و شایان تحسین و تأمل است، ۲

و از جملة ازواج هرستنها اند. یعنی آنچه را زمین رویا نازد ازواج اند. مثل رخت خروا مانند نیا ز به لقاح دارد، و بادهای بارور کننده اند که شاخها و گلها را بهمی رسانند و تلقیح می کنند و در خبر است که عمر خود نخل را اگر کم نسید که از زیادی گل آدم آفریده شده است.

المحاسب عن بعض اصحابنا من أهل الری برفعه إلى ابی عبد الله علیه السلام قال: سئل عن خلق النخل بدتاً ما هو؟ فقال: إن الله تبارک و تعالی لما خلق آدم من الطینة التي خلقه منها فضل منها فضلة فخلق منها نخلتين ذكرًا و أنثی، فمن أجل ذلك أنهما خلقتا من طین آدم تحتاج الأنثی إلى اللقاح كما تحتاج المرأة إلى اللقاح و يكون منه جید و رقی و دق و غلیظ، و ذكر و أنثی، و والد عقیق؛ ثم قال: إنها كانت عجوة فأمر الله آدم علیه السلام أن ينزل بها معه حين أخرج من الجنة فغرسها بمكة فما كان من نسلها فی الجعفی، و ما كان من نسلها فمؤثر النخل الذي مشاق الارض و مغاربها. (بجاء ط۱ - ج ۱۴ ص ۸۴)

به نقل چند سطر از افادات استاد عزیزم معلم عصر حضرت علا شریف روحی فداه، و در اثر کرامت شرف و رفع الله درجاته -

۲  
دیده و دیگر این که ایشان را به احوال قوامون علی السلام دارد؛ و دیگر این که در مظور عقل و زبان ظن

بنام «راه سعادت» تبرک می جویم :

«چند آیه ای که باید موردِ اعجاب علمای طبیعی شود

علمای طبیعی اروپا ثابت کرده اند که گیاه نروماده دارد، و باد گرمی از زمین متقل به ماده می کند و آن آبستن می کند. در سوره حجر آیه ۲۲ است: «وارسلنا الیاح لواقع» یعنی فرستادیم بادها را آبستن کننده. در سوره رعد آیه ۳: «ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین» یعنی از هر میوه ها در زمین جفت نروماده قرار داد. دیگر در سوره الذاریات آیه ۵۰ «ومن کل شیء خلقنا زوجین» یعنی از هر چیز جفت نروماده آفریدیم (در عربی زوج بر یک تا اطلاق می شود باین جهت آن را ثنی می بنند، و زوجین بمعنی نروماده است) در قدیم کسانی نروماده گیاهان خبر نداشت مگر خرماء. در سوره یس آیه ۳۶: «سبحان الذی خلق الازوج کلها مما ثبت الارض ومن انفسهم وعلما یعلمون» یعنی منزّه است آن که جفته ها آفرید همه را از آنچه زمین برپایند و از خود ایشان (بنی نوع انسان) و از چیزها که نمی دانند. از این آیه معلوم می شود که جفت بودن مخصوص انسان و گیاه نیست و چیزهای دیگر هم که مردم آن روز نمی دانستند و علمای بدان نرسیده بودند مانند الکتریک که خدا آن را هم جفت آفریده است....»

و از جمله ازواج مرغ و عفار است، قوله سبحانه: «الذی جعل لکم من الشجر الأخضر نارا فاذا انتم منه توقدون» (یس - آیه ۸۱). یعنی آن خدا یی که برای شما از درخت سبز و تر آتش آفرید (آتش قرار داده است) پس شما از آن آتش می آفریزید.

و قوله تعالی شأنه: «افرایم النار الی تورون» انتم انشاءتم شجرتها ثم نمنن المنشئون نحن جعلناها تذکرة و متاعا للمؤمنین فسبح باسم ربک العظیم» (واقع ۷۲-۷۵).

یعنی: آیا پس دیده ای آتشی از درخت (مرغ و عفار) بیرون می آفرید، آیا شما آن درخت آتش آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ ماییم که آن را تذکره و متاع برای مسافران بیابانی قرار داده ایم.

تمنخ درخت نراست و عفار درخت ماده که آن رازند و این رازنده گویند؛ هرگاه شاخه ای سبز و ترو تازه از منخ را بر شاخه ای سبز و ترو تازه از عفار بمالند آتش از آقا بیرون می آید و مشتعل می شود، اما اگر شاخه ها و یا یکی از آن خشک باشد هرگز از دلک آن درو آتش پدید نمی آید.

جناب طبری در تفسیر آخر سوره مبارکه یس از مجمع البیان گوید: «يقول العرب: في كل شجر نار واستمجد المرخ والعفار. وقال الكلبي كل شجر تنقدح منه النار الا العناب». و در تفسیر آیه مبارکه از سوره واقع (افرا تيم النار التي توردن ...) فرموده است: «العرب تنقدح بالزبد والزبد، وهو خشب يحك بعضه ببعض فتخرج منه النار ...» آن که کلینی گفته است: «جمع درختها آتش دارند الا درخت عناب» حق این است که در هر درختی آتش است و استثنای درخت عناب ناصواب است، چه این که هر یک از نبات و حیوان و انسان دارای نفس، و مرکب از خشت و خاک و آب و هوا و آتش است؛ و حق همانست که فی کل شجر نار. جز این که در برخی نار اندک آ چون درخت عناب، و در برخی بسیار چون مرخ و عفار؛ لذا چه بسیار که در جنگها بر اثر وزش باد سخت و برخورد شاخه های درخت با یکدیگر آتش حادث می شود و جنگل آتش می گیرد با این که اصلاً درخت مرخ و عفار در آن وجود ندارد.

آن که از مجمع البیان نقل کرده ایم: «يقول العرب في كل شجر نار ...» در کنز اللغه گوید: «استمجاد: بزرگی و افزونی گرفتن خواستن».

صفی پوری در ماده «مجد» منتهی الأرب گوید: «استمجاد: افزونی گرفتن و افزونی خواستن، منه المثل: «في كل شجر نار واستمجد المرخ والعفار»

- أَيْ اسْتَكْبَرَتْ مِنْهَا - كَأَنَّهُمَا أَخَذَا مِنَ النَّارِ مَا هُوَ حِسْبُهُمَا .

مِثْلُ الَّذِي دُرِّجَ فِي الْأَمْثَالِ « كَوَيْدٍ : « فِي كُلِّ شَجَرٍ نَارٌ وَاسْتَمَجَدَ الْمَرْخُ وَالْعَفَّارُ »  
يُقَالُ : مَجَدْتُ الْإِبِلَ تَمَجُّدًا مَجُودًا إِذَا نَالَتَ مِنَ الْخَلَاءِ قَرِيبًا مِنَ الشَّيْخِ أَيْ اسْتَكْبَرْتَ  
وَأَخَذَا مِنَ النَّارِ مَا هُوَ حِسْبُهُمَا ، شَبَّهَا بِمَنْ يَكْتَرِ الْعَطَا طَلِبًا لِلْمَجْدِ لِأَنَّهُمَا  
يَكْتَرِ الْوَرَى يَضْرِبُ فِي تَفْضِيلِ بَعْضِ الشَّيْءِ عَلَى بَعْضٍ ، قَالَ أَبُو زَيْدٍ : لَيْسَ  
فِي الشَّجَرِ كُلِّهِ أَوْ رِي زَنَادٌ مِنَ الْمَرْخِ . قَالَ : وَرَبَّمَا كَانَ الْمَرْخُ مَجْتَمِعًا مَلْتَقًا  
هَبَّتِ الرِّيحُ فَحَكَّ بَعْضُهُ بَعْضًا فَأَوْرَى فَاحْتَرَقَ الْوَادِي كُلُّهُ وَلَمْ تَرُذْكَ  
فِي سَائِرِ الشَّجَرِ ، قَالَ الْأَعْنَى :

زَنَادُكَ خَيْرُ زَنَادِ الْمُلُوكِ خَالِطُ فَيْصَمٍ مَرْخٍ عَفَّارًا  
وَلَوْ بَتَّ تَقْدَحٌ فِي ظِلْمَةٍ حَصَاةٌ بَنَيْعٍ لَأُورِيَتْ نَارًا  
وَالزَّنَادُ الْأَعْلَى يَكُونُ مِنَ الْعَفَّارِ ، وَالْأَسْفَلُ مِنَ الْمَرْخِ ، قَالَ الْكَلِمَاتُ :

إِذَا الْمَرْخُ لَمْ يُورِي تَحْتَ الْعَفَّارِ وَضُنَّ بِقَدْرِ فَلَمْ يُعْقَبِ .  
وَأَنْجَلَهُ إِزْوَاجُ ، أَصَابَ مِنْ شَعْبِ إِزْمَغَزَرٍ سَرَانِدٍ ، أَيْنَ أَصَابَ هَفَّتْ زَوْجُهُ  
وَهَرِيكَ آهَهَا إِزْدَادُ عَصَبٍ مَزْدُوجٍ أُنْدٍ . دُرِّعُ شَرِيفٍ آتَانُومِي - يَعْنِي عِلْمُ تَشْرِيحِ -  
مَبِينٌ شَدِيدٌ اسْتَكْبَرَتْ - يَعْنِي إِزْمَغَزَرٌ - هَفَّتْ زَوْجُ عَصَبٍ مِنْ شَعْبِ  
جَنَابِ شَيْخِ رُئِيسِ رُكُلِيَّاتِ قَانُونِ ( ط ١ ، ر ج ١ - ص ٣٧ ؛ و ط ١ ، وَزِيرِي - ص ١١٣ )  
فَرِيَايِدُ : « قَدْ نَبِثَ مِنَ الدِّمَاغِ إِزْوَاجٌ مِنَ الْعَصَبِ سَبْعَةٌ ... » ؛ وَمَا

در کتاب «نصوص الحکم بر فصوص الحکم» که شرح ما بر فصوص معلّم ثانی فارابی، از شرح فصّ ۴۴ (ص ۲۴۵) تا شرح چند فصّ بعد از آن، مطالبی در این موضوع تقریر و تحریر کرده ایم.

از واج یاد شده را نظائریشماراست، حتی در رشته های ارثماطیقی اعداد را به مذکر و مؤنث تقسیم فرموده اند، و در کتب مربوطه بدان در این امر لطائف بسیار است، و بحمد الله سبحانه مراد در رشته های ارثماطیقی دستی باز و بجزئی خاص است و لکن بحث آن بدرازی کشد؛ چنان که در ادبیات عربی و فرانسوی مثلاً تذکیر و تأنیث کلمات در حروف اهمیت بسزا است.

«ونکته ۲۷ و ۲۸» از کتاب ما هزار و یک نکته در حول مطلب این فصل که خلق از واج است مطلوب است؛ اما نکته نخستین این که:

نکاح ساری در دار هستی از فردیت ثلاثه است که مطلقاً در وجود دوش و پذیرش و سپس پیدایش است. نکاحاً ختمه در فصّ محمدی فصوص الحکم ص ۴۷۹

شرح قیصری، ص ۲۷۹ شرح جندی، و در مواضع بسیار دیگر آن نیز عنوان شده است. و به تفصیل تمام در مصباح الانس صفحه ۱۵۹ - ۱۶۰ چاپ سنگی.

و اما نکته دومین این که:

علم عظیم الشان و افاقیک از رشته های ریاضی که امروز در عداد علوم غریبه قرار گرفته است. همان که یک شکل قطاع هندسی به «۴۹۷۶۶۴» حکم هندسی منتهی می شود به طوری که خواجه طوسی درباره این یک شکل هندسی یک کلام را نقل کرده «کشف



القناع عن اسرار الشكل القطاع « نوشته است ، و بایک شکل عروس که همان شکل فیثاغورث است که به تخفیف غورس و به تحریف عروشن که بیش از صد وجه عروس خوانده آن از شکل خواهر عروس و مادر عروس ، به اصطلاح هندسی اختلاف وقوع دارد ؛ همچنین علم اوفاق نیز در انحاء سیر اعداد در جدول وفقی میدانی وسیع دارد بطوری که مؤلف « غایة المراد فی وفق الأعداد » گوید :  
 شارح رساله زنجانی فرموده که چهار هزار نوع مربع چهار در چهار را نگاشته اند غیر مکرر ؛ و خود مؤلف کورسی و دو طریق آن در غایة المراد آورده است .

و نیز مؤلف « کنه المراد فی وفق الأعداد » فرمود : لوح پنج در پنج به دروست صورت نگاشته  
 غرض این یکبار اسرار علم اوفاق این است که عدد بارشمار آدم نرسد مستعد قبول اعتدال وفقی نمی شود ، لذا اولین مربع وفقی سه در سه است ؛ و از این جهت احادیثه که مجموع آن عدد آدم است اصل اعداد گفته اند ؛ چنانکه آدم ابو البشر اصل بشر است ؛ و از این گونه اسرار و لطائف در علم اوفاق بسیار است و تأییدات آیات قرآنی و روایات مأثوره درباره آن متعدد .

در این مطلب وفقی گوئیم : طه ، طیر در اثره ابجد کبیره است ، و « ه » در طرف بسیار و از یک تانه اصول اعداد است و در شمار نه رقم است ، و مجموع آن چهل و پنج است که عدد آدم است که « هُم » و محبوب حق ، « یحبهم و یحبونه » ، و از یک تا پنج پانزده است که عدد حواء است ، و ارقام را از طرف بسیار نویسند :

$$\text{حواء} = ۱۵ = ۱۲۳۴۵ \text{ و } \text{آدم} = ۶۵ = ۱۲۳۴۵۶۷۸۹$$

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

وَأعداد تائهة آدَمَ نرسد قبول اعتدال وفقی نشود، لذا  
 اولین مربع وفقی سه در سه است هکذا: ←  
 و به چندین صورت دیگر نیز مربع بر می شود.

حواء در ضلع أليس قرار می گیرد که طرف وحشی مربع است و مجموع آن پانزده، چنانکه  
 دیگر اضلاع وسطی مجموع آنها سه برابر حواء است که آدم است.

بین اقوی الجانین است، و موجود مفارق لها اضایه طبیعت خواه به اضافه و تعلق  
 تکمیلی خواه استکمالی، نفس نامند. نخستین عقل کل در زمین عقل جزئی است. و آدم  
 منظر عقل کل و حوام منظر نفس کل، فالمرأأقوی من المرأة، و الرجال قوا موع على النساء. <sup>طبیعی</sup>  
 مرحوم علامه نجفی با رجوع به کتب کثکول (طیخ المذنب - ص ۳۳) گوید: «قال بعض اصحاب الأئمة  
 : إن عدد التسعة بمنزلة آدم عليه السلام فإن للأحاد نسبة الأبوة إلى السائر الأعداد،  
 والخمسة بمنزلة حواء، فإنها التي تولد منها مثلها فإن كل عدد فيه خمسة إذا  
 ضرب فيما فيه الخمسة فلا بد من وجود الخمسة بنفسها في حاصل الضرب البته.  
 وقالوا قوله تعالى طه إشارة إلى آدم وحواء. وكل من هذين العددین إذا جمع  
 الواحد اليه على النظم الطبيعي اجتمع ما يساوى عدد الاسم المختص به، فإذا  
 جمعنا من الواحد إلى التسعة كان خمسة وأربعين وهى عدد آدم؛ وإذا جمع من  
 الواحد إلى الخمسة كان خمسة عشر وهى عدد حواء.

و قد تقرّر فی الحساب أنه إذا ضرب عدد د فی عدد یقال لكل من المضروبین ضلع،

نفس کل و در زمین نفس کل و واقع نظر از اینها چنین

والمحاصل مضطلع، وإذا ضربنا الخمة في التسعة حصل خمسة وأربعون وهي عدد آدأ وضلعاء التسعة والخمسة.

قالوا: وما ورد في لسان الشرع - صلوات الله عليه وآله - من قوله: «خلقت حواء من الضلع الأيسر»  
 للتسعة والأربعين، والتسعة الضلع الأكبر، والأيسر اليسر وهو القليل  
 لا من اليسار». أن بود كلا را فهم، واین هم بیان بزرگان، تا قبول آید.

به مناسبت موضوع مسائل این فصل که درازواج و طایفه ای از مصداق آن سخن  
 به بیان آمده است، و به خصوص که عنوان رساله «فصل حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمة»  
 است، آن را بدین سروده بسیار شیرین در مدح نساء، از استاد محمد جواد خضر  
 جناحی، که در کتاب گرانقدر «شعراء الغری» (ج ۷ - ص ۶۷۲) مندرج است،  
 خاتمه می دهیم:

حي النساء وذكرهنه  
 ما هن الا كاللکواکب  
 اشرقت وسط الدجنه  
 ن على العفاف ازارهنه  
 بيض حرائر قد عقد  
 ملء النواظر والحنايا  
 وجد السعادة والودا  
 عة والمضا في ظلمنه  
 هيهات يحلو العيش  
 اوتصفوا الحياة بدونه

فالبيت مملكة يتو	ج سعدها إشرافه
يبعث في أرجائه	متع الحياة بأنسه
ويشعن في أجوائه	لطفاً يؤكد لطفه
غمر السرور جهاته	فتأرجت من عطره
فبو النعيم إذا ازدهت	جنباؤه من عطره
وهو الجسيم إذا دخلت	حجراته من عطفه
ولهن عنوان الحياة	وهن رمز المجده
أكرم بهن إذا نهض	ن لغاية الكرم بهن
أني لأعجب كيف يمجّد	شاعر ألفت الحقيقة فضلها
وقد استمد الشعر سر	جلاله من فيضه
ولوا بغير الأجيال كان	نبوغهم من صنعته
هذي الفنون الخالدات	تدفقت من وحيه
أشرقن في دنيا الفنون	يفيض فيهما حسنهن
ولرب موهبة جلالها	للفنون جمالهن
ولرب رائعة تدفق	سحرها من سحرهن
فالحب سر خلوده	في الخافقين فتاهنه
وأعزّشي في الوجود	على الرجال شبابهن

أُتلومهن إذا حزن على      الشباب وفيه سرّ خلودهنه  
يأليت شعري هل صبت      نفس الفتى لعجزهنه  
يا جذا إسمائهنه      وجذا لفئاتهنه  
وتبارك الحسن البديع      يلوح في تسمائهنه  
قد أودع الرحمن سر      جلاله في خلقهنه  
وقلوبهن وما أجل على      النفوس قلوبهنه  
فاضت حنانا فارتوى      من فيضها أبناءهنه  
انفقن في أعدا جدي      لى ناهض أعمارهنه  
غذينه حب الفضيد      لمة والبلاد بدهنه  
بقلوبهنه أحطنه      ووقينه بنفوسهنه  
ودفعن عنه أذى الخطر      ببعطفهن وبرهنه  
حتى إذا ما اشتد ساعد      فتياً فالعقوجزأوهنه  
لهفى على تلك النفوس      الودعات المطمئنه  
يشقن ظلما في الحياة      ونحن سرّ شقائقهنه  
ونسومهن الخسف في      سلطاننا ونذيقهنه  
مر الحياة فإن عتب      ن فلانطبق عتابهنه  
وإذا تكاثرت الرزايا      فالعزاء دموعهنه

دمع تناثر كالجمان      على عقيق خرد ودهنه  
 ينبيك عن ظلم الرجا      لوعن فداحة خطبهنه  
 وغنوصهن وندعى      أن الخيانة شأنهنه  
 نغريهن فان ترا      عت زلة من بعضهنه  
 نبكى الفضيلة والعفا      ونشتكى من كيدهنه  
 ما ذنبهن إذا استغل      الآثمون من الغداری ضعفه  
 ونقول كل بلية      حلت بنا من مكرهنه  
 لو كان مكر عندهن      لما أضعن حقوقهنه  
 ولما احتملن من الرجال      تجنباً حرمانهنه  
 نعم القصاص لمن يقصر      في رعاية حقهن الفهنه  
 فحذار يركب الرجال      حذار من أغصابهنه  
 فعدا وما أدنى الغد      الآتى سيأتى دورهنه  
 وسيقتصصن ويأسوى      صفع الرؤوس قصاصهنه  
 فالحق يصرخ إننا      في عهدنا لم نرعهنه  
 نفوس معصن ما سوى      الصبر الجميل شعارهنه  
 ظلم الرجال نساءهم      ثم اشتكوا من ظلمهنه  
 ماسبة التآريج في الا      جبال إلا سجنهنه

ستظل وصمة عاره      سوداء مثل حجابهنه  
حي النساء الناهضات      وحي زاكى عهدهنه  
سيمر الجيل الجديد      من الاسار بعزمهنه  
وسيبتنن حضارة      تزهو كبارق ثغرهنه  
أكرم بهن إزانهضن      لغاية أكرم بهنه

٢- النكاح سارٍ في الوجود كله بالحرّة القدسيّة الحبيّة في مراتبه الكلية المنفصلة إلى أنواعه الخمسة الموجبة لإنتاج العوالم المعنوية والروحية والنفسية والمثالية والحبيّة على اختلاف صورها لأنّه يجبر الوجود الجوّزاً أولاً وأبداً، والوهاب والإتّهاب والإنتاج تدور، والإفاضة والاستقاضة وطرائف النعم تفور» يسأله من في السموات والأرض كل يوم هو في الشأن، والحركة مطلقاً حبيّة، والفيض فائض من الحركة الحبيّة.

فأول النكاحات الخمسة الكلية هو التوجّه الإلهي الذاتي من حيث الأسماء الأولى الأصلية التي هي مفاتيح غيب الصوّة الإلهيّة والحضرة الكونيّة.

ثم الاجتماع الأسامي لإيجاد عالم الأرواح - أي العقول المفارقة - وصورها في النفس الرحمان المسمّى بالطبيعة الكلّيّة والصادر الأول والرق المنشور والنو المشوش وماء الحياة «من الماء كل شيء حيّ» والأسماء العظام الأخرى.

ثم اجتماع الأرواح النورية لإيجاد عالم الأجساد الطبيعية والعنصريّة.

ثم اجتماع الأخرى المنتجة للمولات الثلاث ولواحقها.

والنكاح الخالص يختصّ بالكون الجامع الذي هو مجمع بحري الغيب والشهادة - أي الإنسان الكامل.

ومن خلق الأزواج والنكاح الساري أن الله سبحانه أَلَف الروح والنفس الحيوانيّة، فالروح بمنزلة الزوج، والنفس الحيوانيّة بمنزلة الزوجة، و



جعل بينهما تعاشفاً فما دام في البدن كان البدن يقظان ، وإذا فارقه لا بالكلية بل تعلقه باقٍ كان البدن نائماً ، وإذا فارقه بالكلية فالبدن ميت ، قوله تعالى شأنه : « الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمكّن التي قضى عليها الموت و يرسل الأنف إلى أجل مسمى إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون ».

ترجمه : نکاح درهم وجود به حرکت قدسی حقیّ ساری است . و مراتب کلی نکاح به پنج نوع منقسم است که موجب پیدایش عوالم معنوی و روحی و نفسی و مثالی و حسی باهم اختلاف صوری که دارند می باشد ، زیرا خوی و سرشت وجود از ازل تا ابد ، جو د است ؛ و وهب و اِتهاب و انتاج - یعنی دهش و پذیرش و پیدایش - پیوسته در کارند و دوری زنند . و افاضه و استفاضه و نعمتهای تازه به تازه ، نوبت در جوشش اند ، هر اهل آسمانها و زمین - همواره و آن فآن - از او خواهند ، و او هر روز - همیشه و هر آن - در شأن و کاری است . حرکت به طور اطلاقاً حقیّ و فیض باری که تفاضل و جاریست . نکاح نخستین از نکاحهای پنجگانه کلی یاد شده ، توجه ذاتی الهی از حیث اسماء نخستین اصلا است که مفاعیل غیب هویّ الهی و حضرت کوئی اند .

پس از آن - یعنی نکاح دوم - نکاح اجتماع اسماء برای ایجاد ارواح یعنی عالم عفو و مفارق و صور آنها در نفس رحمانی است . نفس رحمانی به طبیعت کلی و صادر اول

ورق منشو و آب حیاله «من الهاء کل شیء حی» و نامها بزرگ دیگر نیز نامیده می شود.  
سپس نکاح سوا و آن اجتماع و انوری برای ایجاد عالم اجساد طبیعی و عنصری است.

و بعد از آن در رتبه چهارم نکاح، اجتماع ادبیر است که منبج مولدات ثلاث به نام معدن و نبات و حیوان و لواحق آنها می باشد.

نکاح پنجم اختصاص به کون جامع یعنی انسان کامل دارد که مجمع دور یا غیب و شهادت است.

و از جمله خلق ازواج و نکاح ساری این است که خدای سبحان روح و نفس حیوان را با هم

الفت داده است که روح بمنزلت زوج و نفس حیوانی بمنزلت زوجه است، و

آن دو را عاشق یکدیگر گردانید، پس با روح در بدن است بدن زنده و بیدار است،

و هرگاه روح از بدن بکلی جدا نشده است بلکه تعلق او به بدن باقی است بدن در

خواب است (و یا در شبه خواب است)، و هرگاه روح به کلی از بدن جدا شده است بدن

مرده است؛ خدای تعالی فرمود: خداوند جانها را در هنگام مرگشان می گیرد (توفی

می کند)، و جانها را که مرگشان فرا نرسیده است در خوابشان می گیرد،

پس آن جانها را که حکم مرگشان فرا رسیده است نگاه می دارد، و جانها را که حکم مرگشان فرا

نرسیده است تا اجل نام برده شده (و مهلت تعیین نگاه می دارد، هر آینه در این امر (توفی)

آیات برای گروه اندیشمندان است.

شرح: نظام وجود بر حرکت قدسیّه جبّیه است، و سرشت وجود از ازل تا ابد وجود است، و مدار آن بر محور دَهَب و اَتَهَاب و اَنَاج در رمی زند که پیوسته افاضه استفاضه و طرائف نعمت در جریان و فوران است، و همواره آنچه در آسمانها و زمین اند سائل اند و همیشه حقیقت هستی که هو مطلق است در شأن و کار است و جواب سؤال همه را آن فَاَن می دهد، و اِنْ شئت قلت: نکاح که دهش و پذیرش و پیدایش است در بیان وجود ساری است.

در تکه ۴۲۷ کتاب هزار و یک تکه اشاره نموده ایم که « نکاح ساری در دار هستی از فردیت ثلاثه است که مطلقا در دار وجود دهش و پذیرش و سپس پیدایش است. نکاحات خمس در فصّ محمدی فصوص الحکم (ص ۷۹) شرح قیصر - ط ۱، و ص ۶۷۹ شرح جزئی - ط ۱) در مواضع بسیار دیگر آن نیز عنوان شده است، و به تفصیل تمام در مصباح الانس ابن فناری (ط ۱ - ص ۱۵۹) ».

انواع نکاح را چنان که اشاره شده است، به طور کلی به پنج قسم منقسم فرموده اند و در هر نوع در مبدی و آن فَاَن دهش و پذیرش و پیدایش است که موجب اَنَاج عوالم معنویه و روحیه و نفسیه و مثالیه و حسیّه است.

نوع اول از انواع پنجگانه نکاح یاد شده هر آینه توجّه ذاتی الهی از حیث اسماء نخستین اصل که مفاتیح غیب هیئت الهیه و حضرت کونیه اند می باشد، قوله سبحانه « و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو » (انعام - آیه ۶۰). خلیل در کتاب العین فرموده است: « الْمَفْتَحُ: الخزانة، و لكل شیء مَفْتَحٌ و مَفْتَحٌ بالفتح و الکسر من صفو الاشياء، فَاَلْمَفَاتِيحُ فجمع المفتاح الذي يفتح به المغلاق ».

کَوْن در اصطلاح اهل نظر - اعنی اهل حکمت - مراد با وجود مطلق است، و در اصطلاح عرفان عبارت از وجود عالم از حیث تعین و ماهیت است. علامه قیصری در اوائل

شرح نصّی، مصوّل الحکم (ط۱ - چاپ پنجم - ص ۶۲ - ستون ۱ - ص ۷) فرماید: «الکون فی اصطلاح هذه الطائفة عبارة عن وجود العالم من حيث هو عالم لا من حيث إنه حق، وإن كان مراداً للوجود المطلق عند أهل النظر»

نوع دوم از انواع پنجگانه نکاح اجتماع اسماء الهییه برای ایجاد عالم ارواح یعنی عقول مفارقة و صور آنها در نفس رحمانی که عبارت از صادر اول است می باشد. تفسیر ارواح عقول بدین نظر است که مقصود بیان بعضی از مراتب کلیه وجود در اواخر فصل اول فصول و زاده گانه ترشش بر فصول الحکم شیخ اکبر که مخطی بسیار گرفته اند و از شمند در تفسیر معارف عرفانی بر آن شرح افزوده است: «وما یسمی باصطلاح الحكماء بالعقل المجرد یشتمل باصطلاح اهل الله بالروح، ولذلك یقال للعقل الأول روح القدس» (ط۱ - چاپ پنجم - ص ۱۱) .

همانای اشاره به شأنی از شئون آن دارد .  
صادر اول را نامهای بسیار است، و جناب صدر المتألمین در اسفار (ط۱ - ۲ ج - ص ۱۶۳ - ۲۷) آن را به «الوجود الانبساطی» نام برده است؛ و این نگارنده حسن زاده آملی، هشتاد و یک اسم شریف دیگر آن را از صحف اصیل عرفانی و زبور قوم حکمی در اشای تدریس و تحقیق مسائل هر یک از کتب نوریه مربوط بدانها گرد آورده است، و آن را کلمه «۲۲۸» از کتاب «هزار و یک کلمه» قرار داده است . و در کلمه «۸۵» از همین کتاب «هزار و یک کلمه» در تسمیه آن به «هیولی» و فرق میان هیولی اولی به اصطلاح حکماء و هیولی اولی به اصطلاح عارف به تفصیل بحث کرده است، و فوائد علمی

بسیار دیگر نیز در این کلمه آورده است. اول شرح نص ابوبی «مَدَّ الصَّم» ، و به تفصیل در  
 «نثر الدرای علی نظم اللالی» (ط ۱۳۸۸ ص ۱۹۸) که تعلیقا  
 بر «اللالی المنتظمة» و شرح آن در علم منطق، تألیف مثالب سبزواری است، در فرق میان  
 اول و خلق اول بحث مستوفی کرده است.

و نیز عارف مثالب جناب سید حیدر آملی - رفع الله درجاته - در رساله کریمه نقد النقد فی معرفه  
 الوجود «(ط ۱۳۹۰ ص ۲۹۰) بسیاری از اسامی آن نقل نموده است و بهر یک شرح و تفسیر  
 شایسته و بایسته فرموده است.

خواننده گرامی! فیوض بحث این حقیقت علیا، وجه تسمیه آن از نظر بحث عرفا و حکمی بمصادر  
 یارنده ارجاع می دهیم؛ واللّٰه سبحانه فتّاح القلوب و منّاح الغیوب.

نوع سوم از انواع نکاحات پنجگانه اجتماع ارواح نوری برای ایجاد عالم اجساد طبیعی  
 و عنصری است. چه این که اگر از فهم اسرار خلقت ناتوان باشیم، عقل حاکم است که  
 پیدایش هر طبقه و طایفه از موجودات بدون تنالکح اسمائے مربوط به آن طبقه و طایفه  
 صوت پذیر نیست، زیرا که نظام هستی بر قانون و اساس علت و معلول و دهش و  
 پذیرش و پیدایش استوار است؛ سُبْحٌ قَدْرُسْ رَبَّنَا وَ رَبِّ الْعَالَمِکَ وَالرُّوحُ؛ اَرَى  
 مَوْجِدَ تَوْحید صمدی آگاه است که این علت و معلولیت به نحو دو چیز ممتاز و ممتاز  
 از یکدیگر مثل بناء و بناء نیست، و در حقیقت تعبیر علت و معلولیت در این مقام فوق  
 تعبیر علت و معلولیت در فلسفه رائج است. دیده ای خواهی مبدء سوراخ کن / تا  
 حجب را بر کنی از بیخ و بن. «در این معنی - اعی در علت و معلولیت به نحو رائج، و  
 به معنی حقیقی و واقعی آن در حرکت متعالیه در بند هیچم رفت و دل (دیوان - ص ۱۳۹)  
 گفته ۴۱: بیا از صحبت اغیار بگذر بیا از هر چه جز از یار بگذر

بیایک باره ترک ماسواکن خودت را فارغ از چو چرخ کن  
 به این معنی که نبود ماسوائے خدا هست کند کار خدایی  
 به این معنی که او فریست یزج به این معنی که او جمعیت ی فوج  
 به این معنی که وحدت هست قاهر نباشد کثرتی غیر مظاهر  
 ندانم کیست علت کیست معلول که در وحدت در یچو معقول  
 بلی علت به یک معنی صوابست که اهل کثرت از آن در حجابست  
 چه اندر کعبه باشی چه در دریا ترا قبله است وجه الله ولا غیر  
 بگویم حرف حق بی هیچ خوفی صمد هست و صمد را نیست چو غی  
 برون آیکس از وسواس و نندار که تابینی حقیقت را پدیدار  
 مرا شمرده و کوه و درو درشت بر روی دلستانم هست ملکوت  
 حدیث چشم با کوران چه گوئی خدایا از خدا در و ران چه جوئی

چهارم از انواع نکاح پنجگانه اجتماع دیگر اسماء است که منتهی مولدات سرگانه معدن نبات و حیوان  
 و لواحق آنها می باشد چنانکه پیشتر که در تالک آباء علوی و امهات سفلی و توالد الموالید ثلاث  
 از آنها اشاره نموده ایم .

نکاح پنجم اختصاص به کون جامع یعنی انسان کامل دارد که جمیع بحرین غیب شهادت است .  
 در اصطلاح علم متعالی عرفان که در حقیقت تفسیر انفسی قرآن کریم است ، دو واژه  
 « کون » و « کون جامع » را اهمیت بسزا است . علامه قیصری در آغاز شرح  
 فص آدمی « فصوص الحکم » ( ط ۱ ، چاپ سنگی - ص ۶۲ ) در بیان آن دو فرموده است  
 : « الکون فی اصطلاح الطائفة عبارة عن وجود العالم من حیث هو عالم لا من حیث إنه حق ، وإن  
 كان مراداً للوجود المطلق عند أهل النظر ؛ والکون الجامع هو الانسان الكامل المسمی

بآدم و غیره لیس له هذه القابلية والاستعداد .»

انسان کامل را به اسمی گویند که اسم می برند و هر اسمی اشارتی به شأنی از شئون آن دارد ، و به بیان متین مرحوم شیرازی در گلشن هفتم بستان السیاحه (ط ۱- چاپ رحلی - ص ۲۸۱) : « انسان کامل را به اسمی مختلفه خوانده اند و از وجهی و مناسبتی با اسمی مسمی کرده اند ، من جمله قطب و اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و آدم گفته اند

قطب وقت آ و اسرافیل جان مرده سازد زنده سازد در زمان  
گر سرافیلش بخواند تور و است جبرائیلش گر بگوید تو بجا  
اوست میکائیل اوراق حضور اوست عزرائیل نفس پرشور  
آدم کل است و مسجود ملک غایت ایجاد و مقصود فلک

نوح گفتند برای آن که نجات دهند از طوفان بلا است ؛ و ابراهیم گفته اند زیرا که از نار هستی گذشته و نمرود خواش را کشته و خلیل حضرت حق گشته ؛ و موسی نامیده آن جهت این که فرعون هستی را به نیل نیستی غرق نموده و در طور قرب مناجات می کند ؛ و خضر گفته اند برای آن که آب حیوان علم لرزان خورده و به حیات جاودانه پی برده است ؛

و الیاس و داود و سلیمان و مهدی و هادی و صاحب الامر و صاحب الزمان و غوث و سواد اعظم و أم القرى و امثال اینها بعبارة و استعارات حضرت انسان کامل را نام می برند ...» انتهى باختصار .

علاوه بر این در کلمه شریف « جامع » نکته ای دقیق و لطیف است ، و آن این که اسم جامع در السنه اکابر و مشایخ علماء و عرفان با الله دائر و سائر است در آن سری است ؛ و آن این که عدد « ۴۱ ع » یکصد و چهارده است که مساوی با عدد سوره های قرآن است ، و قرآن صورت کتبه انسان کامل است ، چنان که قرآن کونی عینی صورت عینیه انسان کامل است ، و کون جامع قرآن ناطق است که به هم مقامات و معارج و مدارج

اینها را در یک نام جامع گردانیده اند

تفسیر در خطبه شرح قصه الحکم در وصف انسان کامل گوید: «وَأَجَلُ فِيهِ جَمِيعُ الْغَائِقِ»  
 قرآن کنی و معنی واقف است؛ این چنین انسان که نامش می‌برم / من و صفی تا قیام قاصم،  
 و قلب او عرش الرحمن است؛ و در روایت: «إِنَّ فِي الْعَرْشِ تَمَثُّلَ جَمِيعِ مَا خَلَقَ اللَّهُ» و فی آخری:  
 «إِنَّ فِي الْعَرْشِ تَمَثُّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» و فی حدیث آخر: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ» و فی آخر عن النبی - صلی الله علیه و آله و سلم: «مَأْمُونٌ مَخْلُوقٌ إِلَّا وَصُورُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ»  
 فافهم و تدبر.

در او اسط بند اول «دفتردل» (ص ۲۶۱ دیوان) راجع به این چنین قلب گفته ام:

میرس از من حدیث دفتردل      مکن آواره ام در کشوردل  
 نیارم شرح دل دادن چه نیست      چه وصف آن ز گفتگو بروست  
 هر آنچه شنوی از بیش از کم      نه آن وصف دل است و الله اعلم  
 نه آن وصف دل است ای نور دیده      که دل رو است و وصف آن سپیده  
 چو حرف اندک از بسیار آمد      چو یکدانه ز صد خر و ار آمد  
 بر صا جلدی بنا یافت      نماید وصف دل را تا قیامت

و بدان که در رساله مطبوع فارسی ما را به نام «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»  
 و «نهج الولایه» در شرح و تفسیر این نکته علیا اُغنی کون جامع اُهیّت بزرگ است.

حال آنکه معنی کون جامع، و انسان کامل کون جامع است معلوم شده است،  
 ستر این نکاح پنج اختصاص به کون جامع دارد نیز دانسته شده است و الله سبحانه  
 و لی التوفیق و بیده اُزْمَةُ التَّحْقِيقِ.

از جمله خلق ازدواج و نکاح ساری و نشانه های بارز آن این که خدای سبحان میان روح انسان  
 و نفس حیوانی الفت داده است چنان که روح بمنزلت زوج و نفس حیوانی به منزلت  
 زوجه است بدین نظر که نفس حیوانی مرتب نازل روح است؛ و آن در و عاشق  
 یکدیگر کرده است پس تا روح در بدن است بدن زنده و بیدار است، و هرگاه از آن مفارقت

و انهم یكون صوراً فاسده الجامع العزیز الزکر



وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّهْدِي اللَّهُ سُبُلَ الْبِرِّ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

نه مفارقت بطور کلی بدن در خواب است، و هرگاه از بدن بطور کلی مفارقت کند بدن است.  
خداوند تعالی در قرآن کریم فرموده: «خدا یکه جانها را در هنگام مردنشان می گیرد، و جانهای را که مرگشان فرارسیده است در هنگام خوابشان می گیرد، پس آن جانهای را که حکم برگشتن فرموده است نگاه می دارد، و جانهای دیگر که حکم برگشتن فرموده است تا مدت مسمی ارسال می فرماید، هر آینه که در این امر توفی نفس ارسال و امساک آنها نشانه های برای گروه اهل نکر است.»

در بیان و تفسیر این آیه کریمه از جواهر بحث به میان می آید که به اندازه بینش و دانش این شیخ  
خبر من است منجمله تدوین تنظیم یک محل کتاب حجم و ضخیم می شود، لذا اشاره فقط در  
بیان توفی اکتفاء می کنیم؛ سخن ما این است که:

توفی أخذ النبیء بما مره است، مثلاً اگر یک مشت گندم بر زمین ریخته شده است و کسی  
آن را چنان جمع کرده است که یک دانه از آن بر زمین نمانده است، گویند آن را توفی  
کرده است. خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ

حين موتها...» (زمر - ۴۳)؛ و نیز فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ...» (نحل - ۷۱)، و بدین مفاد چند آیه دیگر. غرض این که حق تعالی  
صورت حقیقی هر شخص انسانی را که شئیت بصورتش است توفی می کند و چیزی  
از او در این نشاء نمی ماند. انسانهای آگاه می دانند که مردن فوت نیست بلکه  
وفات است، گویم که مرد و زنده تر شد. قرآن کریم از گروهی ناعلم و حکایت می کند  
که: «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ خَلْقُ جَدِيدٍ لِّهِمْ بَلَاءٌ بَلَاءً فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (الحجرات - ۱۲)  
یَتَوَفَّاكُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِي ذُكِّرْ بِكُمْ ثُمَّ أَلِیْهِمْ رَاجِعُونَ» (الحجرات - ۱۲)

صورت حقیقی و واقعی

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّهْدِي اللَّهُ سُبُلَ الْبِرِّ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

یعنی آنان گفتند آنگاه که ما در زمین گم شده ایم یعنی مریم و نابود و ناپدید شده ایم آیا دوباره  
در آفرینش نوین خواهیم بود؟! بلکه ایشان به لقاء پروردگارشان یعنی رجوع به سوی او را منکرند،  
بگوشتار ملک الموت یعنی فرشته مرگ - که بر شما گماشته شده است توفی می کند سپس بسوی  
پروردگارتان بازگشت می کنید.

این گروه به حقیقت موت پی نبرده اند که موت فوت نیست بلکه وفات است، ونداشتند آنکه انسان  
موجودی ابدی است و از داری بداری انتقال می نماید، و به حقیقت در درجتم که یک رحم مادر  
و دیگر رحم اینشاء طبیعت آبرای ابد ساختن می شود، و علم و عمل اوسازنده حقیقت او هستند  
و در حقیقت این دو رحم کارخانه صنع آرمسازی حق تعالی هستند، و بقول شریف و منیف  
شیخ رئیس در فصل هفتم مقال پنجم نفس شفاء (ص ۴۰۴) بتصویر تعلیق نگارند:  
« و لیست هذه الأعضاء لنا فی الحقیقة إلا کالشیاب الّتی صارت لدوام لزومها  
إیانا کأجزاء متاعنا، و إذا تخیّلنا انفسنا لم نتخیلها عراة، بل نتخیلها  
ذوات أجام کاسیة، والسبب فیہ دوام الملازمة، إلا أن اقد اعتدنا  
فی الثیاب من التجرید والطرح ما لم نعتد فی الأعضاء فکان ظننا الأعضاء  
أجزاء منا أکد من ظننا الثیاب أجزاء منا ».

تبصره: سیه کریمه ای که اکنون در موضوع توفی نقل کرده ایم در روایت توفی النفس به حق سبحانه  
اسناد داده شد، و در یک آیه به ملک الموت، و به همین ثابت آیات دیگر حکایت توفی النفس  
و وجه آن برای موجب تنوید صمدی روشن است که در نظام هستی فاعل مطلق حق سبحانه است  
و اسناد فعل به مظاهر نیز در حقیقت اسناد به همان فاعل مطلق است؛ نظیر اسناد افعال ما  
به قوی و اعضاء و در حقیقت هم این قوی و اعضاء مظاهر و شؤون نفس اند؛ دو  
سال فارسی را یک به نام « وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، و دیگر به نام « خیر الاثر در درجبر و  
قدر » در بیان موضوع این تبصره اهمیت بسزا است.

به مناسبت مطالب یاد شده در این فصل، چند بیت از بند چهاردهم  
« دفتر دل » از دیوان نگارنده (ط ۲ - ص ۳۴۵) تقدیم میشود:

جلال او شئون کبریائی است      نوال او شجون ماسوائی است  
بنزدیج جلالش بانوالش      تماشاکن بدین حُسن جمالش  
زمین حُسن و زمان حُسن آسمان حُسن      عیان حُسن و زمان حُسن و میان حُسن  
همه حُسن اند و ظل حُسن مطلق      همه فرزند و از آن اصل مشتق  
همه حُسن و همه عشق و همه شور      همه وجد و همه محب و همه نور  
همه حُسن و همه علم و همه شوق      همه نطق و همه ذکر و همه ذوق  
در این باغ دل آرایک و قیلت      که تار و پودش از آیات حق نیست  
گلشن حُسن و چو گل هست      تو خارش را کنی تحفیر و خوارش  
چرخش گفتند دانا یان یونان      که عالم قوسموس است ای عزیزان  
بدان معنی قوسموس است ازینت      مگر در دیده ات باشد جز اینت

شرح این فصل را به نقل قصیده ای غراء از دیوان مستطاب دانشمند ارجمند  
و شاعر هنرمند جناب ملاعباس شوشتری متخلص به «شباب»  
- رضوان الله علیه در مدح و منقبت حضرت عصمة الکبریٰ فاطمه  
زهراء سلام الله علیها خاتمه می دهیم (ط ۱ - چاپ بمبئی -  
ص ۲۳۰) :

در تعزیت مولود و مدح صدیق طاهر <sup>علیه السلام</sup> بنو عذراء فاطمه هرا صلوا علیها

ابدل از نوساز عشرت کله فصل بهار جانمی گنج بدین زین مرده ریل در نهار  
از پی تقدیم دیدار گل از کتم عدم خیزد و کاشانه خیزد زک بطرف لاله زار  
گوسای نادهد جا صبو پرزی گو بمطرب تانهد چنگ نواخوان در کنار  
در چنین برمی نشا انگیز عشرت <sup>ط</sup> خیز اگر لاله را بدین نگو سارش بدار از شاخا  
گو نمی گنج در این هنگام جز عیش و طرب در تو این نبود که هم خونین دل هم داغدار  
سرور اینگر که ز این شادی نمی باشد شکب کبک بنگر که ز این بهجت نمی گیرد قرار  
مرغ دارد چون نیک ناله ادا لفریب مرغ دارد هم چنت نغمه های مشکبا  
بهر مولود بهمین بازوی خو را منزل بهر ایجاد مصیبت خاتون ختمی اقتدار  
زهده برج حیا زهرای از هرفا طم دخت احمد جنت حیدر مظهر پروردگار  
آن که از ایجاد او اسرار بدین شد مشهور آن که از دیدار او مقصود <sup>اشکا</sup> حقی شد  
احمد از بی وی بدی بود چو بحر بی گهر حیدر از بی وی بدی بودی چو حوضی  
هر بید که را چنین زختر بود که مصطفی بال نبود که سپر از وی نمایند یادگار  
مار گیتی گرا بنساز خنجر آرد کاشکله هر کجا نطفه پسر از صلبی کردی قرار  
کیست غیر از او که تواند بتقریب نسب گه نماید بر پدر گاهی بمادر افتخار  
نسل او بر اصل احمد برآید در حسب صبر او با فقر حیدر همسر آمد در عیار  
عیسی او را چو حواری بنده فرمان پذیر مریم او را چو حواری برده خد مکنده

تا قبول افند که روید خاک <sup>هش</sup> گنج چشم  
 تا ابد هاجر ز هجر خلیل آسوده بود  
 فضا اش یافتی که فیض خدمت آسید  
 که صفو را گرد راهش نمودی محل چشم  
 خادم رگه او سلمان اگر بلفیس  
 دست یزدان روشن احمد شراب بر فرد  
 که عروس ذات او در حجله کتم عدم  
 او سبب شد خلق جو و آدم را بلی  
 که جمال عصمتش تابا شده در آینه  
 عفتش با مهر اگر نبود چرا از عکس  
 تا قیام آفتاب از ماه نماید کسب  
 چه استعجاب است هلا از آن آید بشر  
 گرفته مقامش بهر استفتاح خلد  
 بوسه ها بر دست او دادی شهنشاهی  
 بهر استخلا آن کور از نار آید خیل  
 رشته ای گرد بر پشت جبرئیل بدست  
 ای مبین خاتون خلد ای عصمت  
 ساره میکرد دیگر دسر و رادست آس واد  
 در مینای میهر او گرفتند جا کردی نشا  
 شافع فرعون و هاما بدید بسگاه شما  
 لن ترانی چون کلیم او را نکفتی کردگار  
 خواستگاری کردی از وصل سلیمان عا  
 تا بر او گرد گهی فرزند لبندش سوار  
 تا کنو بودی نبوی اصل و فرج ان هفت و جا  
 نخل و نه باید که خرما و شکر آید بیار  
 از رخ آئینه با سوهان نمیرفتی غبار  
 رعنش در آب روان جاری بود سیلاب واد  
 ماه را اگر گردن علینش نشیند بر عذار  
 چون هلال آمد بصیفت قمرش را گوشا  
 خلد میبودی نشیمن جعد را ویرانه واد  
 عرش را بر خاک پایش بوسه دادن افتخا  
 خویش را در آتش اندازد ملک پروا واد  
 بهر شیطانی گدشت اجزا آدم کردار  
 ای بصین بای تو دهرای بحر رحمت را کنا

بهر ایجاد تو بآب و جفت تو حق  
 آنچه در نیروی قدرت داشت فرمود آشکار  
 گر یک زین هر سه در پرده پنهان شتی  
 تا بدی در پرده جاد پرده بودی پرده دار  
 خاصه فخر عالم مکان محمد کرار  
 اولیا را مرجع آمد انبیا را شهریار  
 ای سکه می گویند منم منم چو گویم زان که هست  
 در ثنائش هر وجود غیر بزبان شر مسار  
 یا رسول الله من مع تو حاشا کی سزد  
 نسبت نیرنگ افسونگر بوحی کردگار  
 از شباب ای باب احساروی افت مبتاب  
 در دو عالم زان که هست از رحمت امیدوار  
 تا قنایم مقصود او تسلیمش کلید  
 تا تو گل نخل امید و شکرش برگ و بار  
 نیک خواهان تو را امروز نیکو ترزدی  
 جان نثاران تو را امسال میمون تر زیاد

٣ - والعلم والعين على أساس التثليث كما أنَّ أنواع الإدراك ثلاثة وهي الإحساس والتخيّل والتعقّل، وأما التوهم فالوهم كأنه عقل ساقط . والعلم حصول النتيجة من الأصغر والأكبر الحد الأوسط، والعين إيجاد الأعيان فيبتدئ النكاح الساري العيني من الفردية الثلاثة وهي الذات الأُحدية - أي التوجه الذاتى الإلهي، والأسماء الإلهية، والطبيعة الكلية التي هي النفس الرحاني، وهذا هو نكاح الفردية الأولى . وهكذا في خلق الإنسان مثلاً « فلينظر الإنسان ممّ خلق خلق من ماء دافق يخرج من بين الصلب والترائب » ففي هذا الخلق أب وأم وهيئة خاصة منها فهو أيضاً على أساس التثليث .

والترائب جمع التريبة كالكتائب والكتيبة، وهي جدار العظام التي من مقاييم البدن، والصلب جدار العظام التي من ظهر البدن سواء كان الجداران من المرأة أو المرأة، كما أن الماء الدافق هو منى الرجل والمرأة لما امتزجا في الرحم واتحدت عنهما وهو مفرد؛ فهذه الكريمة نمو ما في سورة النحل: « وإن لكم في الأنعام عبرة نسقيكم مما في بطونه من بين فرث ودم لبناً خالصاً سائغاً للشاربين .. »

ترجمته : علم عين برأس تثليث اند، چنانکه ادراک سه نوع است که احساس و تخيّل و تعقّل است؛ أما توهم، در حقیقت و هم کأن عقل ساقط است، تثليث در علم عبارت از حصول نتیجه صورت علمیه است از اصغر و اکبر و حد وسط است.

وتثلیث در عین این که ایجاد اعیان از نکاح ساری عینی است، و این نکاح از فردیت سه گانه آغاز می شود که عبارت اند از ذات اُحدیّت - یعنی از توحّه ذاتی الهی - ، و از اسماء الهی، و از طبیعت کلی که نفس رحمانی است ؛ و این نکاح فردیت نخستین است .

و همچنین به عنوان مثال، خلق انسان بر اساس تثلیث یعنی از فردیت سه گانه<sup>ست</sup> که عبارت اند از پدر و مادر و هیئت و صورت و پیره ای که از آن رود در حال تلقیح است ؛ خدای سبحان در قرآن فرموده است : هر آینه انسان بنگرد از چه چیز آفریده شده است ؟ از آب جهنده ای آفریده شده است که از میان<sup>ن</sup> صلب و ترائب بیرون می آید .

ترائب جمع تریبه است مانند کتائب که جمع کتیه است، و آن عبارت از دیواره استخوانهای جلوی بدن است ؛ و صلب دیواره استخوانهای پشت بدن<sup>ست</sup> خواهد این دو دیواره استخوانها از مرد باشند خواه از زن ؛ چنان که آب

جهنده هم منی مرد است و هم منی زن، و چون این دو آب جهنده در رحم زن درهم آمیخته شده اند و یک گردیده اند به صورت مفرد تعبیر به ماء دافق یعنی آب جهنده شده است . پس این آیه کریمه همانند این آیه سوره نحل است که : « هر آینه برای شما در انعام عبرت<sup>ست</sup> که شمار از بطون آنها از میان سرکین و حو<sup>ن</sup>، شیر خالص برای نوشندگان گوارا است، می نوشانید .



شرح: علم دین هر دو بر اساس تثلیث اند؛ اما علم مقصود این است که نتیجه از ترتیب خاص دو قضیه کبری و صغری قیاس بدست می آید به تفصیل که در علم الکفایه منطق - در تعبیر شیخ رئیس در دانشنامه علایی: «در اثبات تراز و مجز و مبین - و باز در دیوانم راجع به انتاج قیاس گفته ام: (ص ۲۰۶)

به تفصیل در این شیوه و سبب و ادراک شیخ در منطق دانشنامه: اگر در این کتاب بسیار است و این اشارت در آخر است.

آیا به تولید است انتاج قیاس یا رأی اعدادش بود اصل و اساس  
یا جریان عادت خدایت لزوم نه، مجرد توافقت  
قوی که مختار محققان است اعداد حقیقت و نه آن است  
بعد از حصول جمله معنات از عالم قدسی بود افاضات  
چه جزئی عادت خطا شد عادت اعدادی که تولید است  
قوی است تشخیص کرده نقل و نقیض صاحب اسفارش فرزده عقدش  
نتیجه صورت مقدماست چون آن که زنجیر و دیگر آلات است  
شیخ اجل فرمود به اساس است زیرا نتیجه لازم قیاس است  
آری مقدمات در شکل قیاس علی مادیش بود به التباس  
در نزد صدر نظری مقبول است که اتحاد عاقل و معقول است  
یا قوت علم به مطلوب است علم مقدماتش ای صاحب نظر  
در نزد ناظم رأی شیخ و صدر هر یک بود به ششم صدر آرا  
هم رأی آن هم رأی این تمام جز این که هر یک در مقام است  
با منطقی از صاحب شفا گو در حکمت از صدر ای ذوالبها گو

برای استیفاء بحث از افاضه صور علیه به درس نوزدهم کتاب مایه نام «در بیان اتحاد عاقل و معقول»، و شرح لسانی منتظمه متاله سبزواری به تصحیح و تعلیقان نگاشته (۲۹۰) جوع

تبصره: آن که در افاضه علم از عالم قدسی گفته ایم که بر اساس تثلیث است مراد علم کسبی است  
 نه علم دهبی لرنی، یعنی افاضه مطلق صور علیه بر اساس صغری و کبری و حدّ اوسط نیست  
 چه که علوم الدینی بر قلب انسان مستعدیه نحو الهم و وحی به صورت انزال دفعی از مبدا قدس  
 فیاض علی الإطلاق تعالی شأنه بگونه ای افاضه می شود که اصلاً مسبوبه ترتیب مقدمات  
 صغری و کبری و حدّ وسط نیست؛ چنانکه مثلاً یکصد و چهارده سوره قرآن کریم حکیم  
 در لیلۃ القدر زمانه بر قلب انسان کامل ختمی - صلی الله علیه و علی آله وسلم - به نحو  
 انزال دفعی یکبارگه نازل شده است، قوله سبحانه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر)  
 «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ» (دخان - ۳)، «قُلْ مِنْ كَانُ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ  
 عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره - ۹۸)، «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ  
 الْمُنذِرِينَ» (نمل ۱۹۵).

در غزل از دیوان ابن کثیرین آمده است (ط ۲ - ص ۸۱):

بنگر که یارم آن قبله کل      وان وحی مهبط وان عشق مرابط  
 امّ الکتابست لوح محفوظ      ناخوانده یک حرف ننوشده یک خط

و نیز در غزل دیگر از دیوانم آمده است (ص ۱۱۹):  
 ترا از صفح دار الحموی آیدند اهرم      که ای عرش اشیا ای و نگر کمربت سلطان  
 فوادمستها جمع می جانانی      به یک القاء سبوحی بیابد در دره قلا

آری هر صورت علمیه مطلقاً اعم از کسبی و دهبی بر اساس تثلیث است بدین معنی که هر قضیه  
 و حکم علمی مطلقاً مبتنی بر اساس برهان و دلیل است، و برهان و دلیل همان نتیجه  
 صورت قیاس دانش ترازو است. مثلاً خدای سبحان در سوره جن قرآن از آن طایفه  
 گرانمایه حکایت می کند که با منطق دلیل قرآن پذیرفتند و به دین اسلام ایمان آوردند:

وَقُلْ أَدْعِيَ إِلَىٰ أَنِ اسْتَمِعْ نَفْسِي أَلَسَمِعْتُ مِنَ الْغَيْبِ فَقَالُوا لَا نَسْمَعُ قَرَأْنَا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ  
فَأَمَّا بَآءُ «تأین که گوید: «وَأَلَسَمْنَا سَمِعْنَا الْهَدَىٰ آمَنَّا بِهِ».

آری این گروه بآنکه بیان از طریق ضرب اول شکل نخستین قیاس اقترانه منطق، راه رستگاری  
خویش یافته اند و دین درست خود را به دست آورده اند، بدین روش :

القرآن یهدی إلى الرشد

وكل ما يهدى إلى الرشد يجب أن يؤمن به

فَأَمَّا بَآءُ

صغری و کبری و نتیجه هر یک در کمال استواری است، یعنی برهان است که مقدمه مانش  
قضایای یقینی و منتج یقین است.

شیخ بزرگوار ابن سینا را سخنی نیک پرورده و سنجیده است که: «مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ  
مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ أَسْلَحَ عَنِ الْفِطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ» گوید: کسی که خو کرده است بدون  
دلیل باور کند از آفرینش انسان بد راست.

بلکه هر کلمه وجودی در نظام هستی کتاب بزرگ و آئینه از علوم و معارف است، و چنانکه  
در نکته ۲۶ کتاب هزار و یک نکته، گفته ام: «عالم یعنی علم انباشته روی هم»،  
و برگفته شیوای شیخ اجل سعدی:

برگ درختان سبز در نظر هوای شیار هر روز دفتری امعزوت کرگزار  
تبصره را در همین جا خاتمی دهم، و بعضی آگاهی عرض می شود که رساله فارسی ما به  
«قرآن عرفان» برهان از هم جدا نمی دارند» در شرح و بیان این تبصره اهتیت بسیار است.

اما عین چگونه بر تثلیث است؟ اولاً باید گفت که بین عین و علم محاکات است بدین معنی  
که هر دو از یکدیگر حکایت می کنند، پس چون دانسته شد که پیدایش یکی از آن دو بر  
تثلیث است دانسته می شود که آن دیگری نیز چنین است، مثلاً علم ادراک است که انواع  
ادراک در نزد عارفان و فیلسوفان راسخ در عرفان و فلسفه الهی بر تثلیث است که احسان

وخیل و تعقل است؛ اما توهم در زردآنان و هم عقل سا قضا است یعنی وهم مرتبه نازل  
عقل است نه این که مدرك بر سبیل استقلال و انفراد بوده باشد، چنان که عوالم بطور کلی قسم  
عالم شهادت مطلق و عالم مثال منفصل و عالم عقل، و اصل تکوین بر تثلیث است یعنی  
ثلاثه از جانبین که جانب حق و جانب خلق است. از جانب حق ذات است و ارادت و  
قول کُن، و از جانب خلق عین ثابت است و سماع آن عین در مقابل ارادت حق، و قول  
امثال امر موجب به کینونت.

چون در موضوع تثلیث ادراک که وهم مرتبه نازل عقل است در نکته ۱۵ کتاب ما و هزار  
یک نکته، و در موضوع این که اساس عین علم بر تثلیث است، در فصل پنجم ما و قرآن  
و عرفان و برهان از هم جدا می ندارند، به تفصیل بحث شده است، در اینجا به همین  
اندازه اشاراتی که نموده ایم اکتفاء می کنیم.  
چون علم و عین بر اساس تثلیث انداجرم پیدایش هر یک از آنها مبتنی بر نکاح ساری  
وجود است، و در حقیقت هر یک از سه موضوع یاد شده: «خلق ازواج،  
ونکاح ساری، و علم و عین بر اساس تثلیث» متمم یکدیگرند.  
باری پیدایش اعیان خارجی از نکاح ساری است که از فردیت سه گانه نخستین پدید می آید  
لذا آن را نکاح فردیت نخستین گویند، و آن فردیت سه گانه عبارتند از توحه ذاتی الی و اسما، الی و  
نفسی، که یک از آنهاهای دیگرش طبیعت کلیه است.

برای موجد به توحید صمدی پوشیده نیست که این فردیت سه گانه در تمام انواع و اقسام نکاح  
سراسر نظام هستی ساری است جز این که باوصف عنوان نخستین، «چنانکه گفتیم»  
سپس به عنوان تمثیل که از مظاهر بزرگ فردیت نخستین را که خلق انسان است، قلم آوریم  
که این خلقت شکفتن از آب چرمند پدرو مادر بر اساس تثلیث است که پدر و مادر  
و هیئت خاص آن دو در هنگام حرث بذر نطفه است. سبح قدوس و تبارک الملائکه  
و الروح.

و چون شهرت حاصل بر سر زبانها که صلب فقط ظهور رجل یعنی پشت بدن مردمی دانند، و تراش را فقط مقادیرم ثله یعنی سینه و جلوی بدن زن، در دفع این بندار نار دست گفته ایم که تراش جمع تریده دیواره استخوانهای جلوی بدن است و صلب دیواره استخوانهای پشت خواهد این دو دیواره از مرید باشند و خواه از زن، و به همین وزن ماء دافق یعنی آب جنده که مراد نطفه مرد و زن است. سپس خروج نطفه را از میان مقادیرم و ظهر هر یک از مرد و زن تنظیم کرده ایم به کریمه «وان لکم فی الانعام لعبرة...» که وجه انطوائت مناسب است که چندین بار از بنیاد هم دفتر دل نگارنده را بر صفحه دل بنگاری (دیوان ص ۳۲):

به بسم الله الرحمن الرحیم      که بینی نطفه ای در یتیم است  
 بدین از قطره ماء مهینی      فرشته آفریده دل نشینی  
 ز سیر حقی ماء حیاتی      بروید ز ابتدا شاخ نباتی  
 همی در تحت تدبیر خداوند      در آید صورتی بی مثل و مانند  
 که در ذات صفات و فعالش      بنحو اکمل است عین مثالش  
 تعالی الله که از حیا مستور      مثال خویش را آورده بیرون  
 نگر در صنع صورت آفرینند      به حسن طلعت و نقش جبینند  
 به یک یک دستگاههای چنانی      که داری از نهانی و عیان  
 از این صورت که بکسر آفرین است      چه خواهد آن که صورت آفرین است  
 تعالی را شنو از حق تعالی      ترا دعوت نموده سوی بالا  
 چه بودی مرتعالی را تو لایق      تعالوا آمدت از قول صادق

شرح این فصل را به قصیده ای عاثره از جناب حکیم متا له میرزا ابوالحسن جلوه متوفای ۱۳۱۴ هـ ق - قدس سره العزیز - خاتمه می دهیم. این قصیده هم در دیوان مستطاب آنجناب آمده است، و هم در «نامه فرهنگیان»

تألیف محمد علی مصاحبی نائینی مختلص بعبر، (ص ۳۳۱).

قصیدہ ردیوان آن جناب بہ این عنوان است: « در صفت ربیع و نکویش دنیا  
و مدح حضرت زہراء علیہا السلام فرماید: رفت دی و باغ... »؛ و در نامہ فرہنگی<sup>۱</sup>  
بدین عنوان:

### فی مدیحتہ الزاہراء علیہا السلام

رفت دی و باغ پر ز نقش و نگار <sup>ست</sup>	نقش و نگارش بچشم من ہمہ خارا <sup>ست</sup>
پیش من این نو بہار ناخوش و زشت <sup>ست</sup>	در نظر تو اگر خجستہ بہار <sup>ست</sup>
تا کی گویی ز سعی ابر بہاری	لؤلؤ لالا بفرق لاله نثار <sup>ست</sup>
زلف بنفشہ بطبع پر خم و تابان <sup>ست</sup>	دیدہ پر گس بخویش پر ز خارا <sup>ست</sup>
ہمچون نہ حاملہ است ابر خوشا <sup>ست</sup>	کز پی زادن ہی بنالہ ی زارا <sup>ست</sup>
زک چو بزیاید بگردد بچہ بگردد	این برود زود چون گذاشتہ بار <sup>ست</sup>
این ہمہ تشبیہ و استعارہ چہ لایم <sup>ست</sup>	ز آتش غفلت بستر اگر نہ بخارا <sup>ست</sup>
پیش تو گر بار است نخل زمانہ <sup>ست</sup>	در نظر من بسان بید و چنار <sup>ست</sup>
خار شمار آنچہ پایدار نباشد	پس گل بیخار آن نگار نگارا <sup>ست</sup>
گر کہ گلش خواندہ ام مکیہ تو برین <sup>ست</sup>	عالم الفاظ تنگ تیرہ و تارا <sup>ست</sup>
زیب جہا عاریہ <sup>ست</sup> ، عاریتی زیب	زشت بود گر کیست با کہ ہزار <sup>ست</sup>
دہر زنی زانیہ است سخت سیم روی <sup>ست</sup>	لیک برنگ مشاطہ سرخ عذار <sup>ست</sup>
دارد بادگیران اشارہ نہانے	با تو بظاہر اگر بیوس کنارا <sup>ست</sup>

۱، این برود دید چون ... نخل

چون تو بسی کشته و کشتن مردان  
 این زن بدکاره را طبیعت و کار است  
 دوست مدارش که هو شمنند خود  
 دوستی آنکه دشمنش شعار است  
 رنج ز نیک بد جهان مشو ایراک  
 نیک و بدش جمله در گذشت و گذار است  
 دور زمان را غم تو نیست چه داند  
 حالت و امانده را کسی که سوار است  
 دشمن تو نفس است از ره تحقیق  
 هیچکس از شر او خلاص نیار است  
 بر تو بود حکمران و قاهر و بیش  
 عقل تو طاعت گزین و غاشیه دار است  
 غیر اطاعت در چه جیله سگالده  
 آنکه بچنگال شیر شرنه شکار است  
 نفس تو دیواست بسملة شریعت  
 بسمله مردیور از مام و مهار است  
 اصل شریعت مدیح فاطمه است  
 آنکه شفیع گناه روز شمار است  
 جفت علی مام سید بن و نبی باب  
 بیشتر از این در چه عز و فخار است  
 باغ نبی راست مرد درخت بر و مند  
 طرفه درختی که اولیاش شمار است  
 بار خداوندی و درخت خدای  
 گر که انا الله زنده عید عواری است  
 فاطمه در حق فنا و هر که چنین است  
 مرصفت ایزدش شعار و در ثار است  
 زبنت صدیقه زانکه زخت رسو است  
 خجالت مردان و انبیای کبار است  
 مریم و هاجر برای خدمت طاعت  
 همچو جواریش بر زمین یسار است  
 مهرش حصنی مصون ز هول قبا  
 علم و عمل راه آن ستوده حصار است  
 تا که مرا از مدح میر غور است  
 تا که مرا از کلام بیخده عار است  
 بادر از غرور و حرص رهائ  
 کاین دو صفت مایه هلاک دمار است  
 تلبیه: سر تصدیر تصدیر مدح حضرت عصمة الله الکبری فاطمه سلام الله علیها، به توجع بر ارباب ولایت

٤ - والانسـان الكامل سواء كان مذكراً أو مؤنثاً ثمره شجر الوجود - أى غاية  
حركتي الإيجادية والوجودية - فيسـر مطلق الإيجاد بل السر المخصوص  
بإيجاد الإنسان هو تكون تلك الثمرة من تلك الشجرة ؛ فالمرأة مصنعة  
الصنع الإلهي فالغرض من إيجاد الإنسان ومطلق الإيجاد هو أن يتجلى  
الحق المحقق بكمال ذاته أزلاً وأبداً بالكمال الأسـمائي المتوقف على الظهور  
فهى كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتى أكلها كل حين بإذن  
ربها ؛ نساؤكم حرث لكم ؛ أفرأيتم ما تَحْرَثُونَ أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون  
هو الذى يصوركم فى الأرحام كيف يشاء ؛ ووَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا  
حملته أُمُّهُ كُرْهًا ووضَعته كُرْهًا .

الكَرْهُ بِالْفَتْح : المشقة التى تنال الإنسان من خارج مما يحمل عليه بإكره  
ومنه القيد كُرْهٌ ؛ والكُرْهُ بالضم ما يئـاله من ذاته وهو الكراهة « حملته  
أُمُّهُ كُرْهًا ... »

« وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين إحساناً إما يبلغن عندك  
الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولاً  
كرهما واخفض لهما ذللاً من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيراً .  
وعن ابن عباس قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله - : أنا الشجرة وفا  
حملها وعلى لقاحها والحسن والحسين ثمرها والمحبون لأهل البيت  
ورقمها من الجنة حقاً حقاً .  
ترجمه : انسان کامل چه مرد باشد و چه زن ، میوه درخت وجود است ، غلام



پس مطلق ایجاد بلکه مخصوص به ایجاد انسان همانا که تکون این میوه از آن  
 درخت است. پس کار خاصه صنع الاهی است که غرض از آفرینش انسان و از مطلق آفرینش  
 این است که حق متحقق به کمال ذات ازین رویش به کمال اسمائی که متوقف بر ظهور است  
 تجلی کند؛ پس زن مانند شجره طیبه ای است که ریشه آن استوار و شاخه آن در  
 آسمان است، در همه وقت به اذن پروردگارش میوه می دهد؛ زنان شاکست  
 نمایند، آیا آنچه را گشت می کنید شما آن را می رویانید یا ما رویانده ایم؛ اوست  
 که شما را در رحمها پر کرده بخواد صورتگیری می کند، به انسان سفارش کرده ایم که به پدر  
 و مادرش نیکو بکند، مادرش را به سختی حمل کرد و به سختی وضع کرد - بارداری و زایمانی  
 هر دو به رنج و سختی بوده است - .

کره - به فتح کاف - سختی و رنج و دشواری است که از خارج بر انسان به ابراه باری شود؛ و بدین  
 معنی است که گویند: بند کره است؛ و کره - به ضم کاف - آن رنج و سختی و دشواری است  
 که از خود انسان بدروسی می آورد، و بدین معنی است حمله امه کرها.

و پروردگار حکم فرمود که جز او را پرستش نکنید، و به پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از آن دو یا هر دو  
 نزد تو پیوسته باشند یا کلامی از او شنیدی، و مرا ایشان را زجر کن، و سخن گویا مرا ایشان را بگو، و بالواقع  
 از روی رحمت برای ایشان فرمود که بگفتار و بگو پروردگارم ایشان را بخشناد چنانکه مرا از خود پروردگارم  
 از این عیاس روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من رزختم، و فاطمه بار آفتاب  
 و علی لقاخ - بار دهند - آفتاب، و حسن و حسین میوه آفتاب و دوستان اهل بیت حقاً برکتی هستند.

« غایت حرکت وجودی و ایجابی انسان کامل است

در مشهد اصفی و منظر اعلای ارباب شهو و اصحاب قلوب حرکت وجودیه و ایجابیه حرکت  
حتیّ مأخوذ از گنجینه کنت کنزاً مخفیاً فأجبت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف  
غایت حرکت وجودیه کمال حقیقی حاصل برای انسان است، یعنی حرکت وجودیه حرکت استکمال  
که انسان به کمال حقیقی خود بر سه خفقت عبث نیست و هر نوعی در راه تکامل است و  
به کمال ممکن خود می رسد و انسان هم از این امکان مستثنی نیست، پس وصول غایت انسانی  
برایش ممکن است و باید به فعلیت خود برسد و آن به فعلیت رسیدن انسان کامل است.

و غایت حرکت ایجابیه ظهور حق در مظهر تام مطلق شامل جمیع جزئیات مظاهر است و آن انسان  
کامل است و این اطلاق سعه وجودی است که حاوی همه شئون است. صان الدین علی ابن ترکه در تمهید  
(التمهید فی شرح رساله قواعد التوحید) بر این اصل سدید و حکم رشید گوید :

« الغایة للحركة الوجودية هي الكمال الحقيقي الحاصل للإنسان؛ وغاية الحركة الإيجابية هي  
الحق في المظهر التام المطلق الشامل لجزئیات المظاهر. والمراد بالإطلاق الذي  
هو الغاية في الوصول هي هنا ليس هو الإطلاق الرسمي الاعتباري المقابل للتقييد  
بل الغاية هي هنا هو الإطلاق الذاتي الحقيقي الذي نسبة التقييد وعدمه إليه

«وگرچه در این شعر به هر دو عالم اشاره شده است»  
 علی السویه؛ و ذلك هو الشامل لهما شمول المطلق لجزئياته المقيدة» (ط۱ - چاپ سنکے - ص ۱۵۹).  
 مراد از مظهر نام در عبارت صائغ الدین علی بن ترک، انسان کامل است. به معنای  
 قویم حکیم، کمال عالم کوئی انسان کامل است، و این حکم بحکم عارف بالله است که غایت  
 حرکت وجودی و ایجادی انسان کامل است. پس نتیجه این فصل خطاب این که  
 عالم کوئی و نشاء عنصری هیچگاه از انسان کامل که غایت و کمال عالم است و حجة الله  
 و خلیفه الله است خالی نیست. «در غزلی گفته ۲۱ (ص ۲۰۸ دیوان)»: «ایک  
 حالاکه دانستی غایت حرکت وجودی و ایجادی انسان کامل است، به مفاد بهم رزق  
 الوری...»، و مانند آن که در زیارت جامو آمده است: «بکم یزول الغیث... و اشرف  
 الاراض نور کم...» و عبارت بسیار دیگر بدین مضمون، آگاهی می یابد. مثلاً  
 باغبان که نهال را غرس کرده است و آن را آبیاری و خدمت می کند، آن نهال که به کمال رسیده  
 و درخت بار آورنده است، میوه اش بدو می گوید که تو بطفیل من غرس شدی و تابیدنجا  
 رسیده ای چه اگر باغبان به امید من نمی بود و انتظار مرا نمی داشت تو را نمی کاشت،  
 پس در حقیقت تو به طفیل من غرس و آبیاری پذیرای شدی. و به بیان متین و نظم و وزن  
 عارف رومی در دفتر چهارم مثنوی معنوی:

ظاہراً آن شاخ اصل میوه است	باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امید ثمر	کی نشاندی باغبان بخی شجر
پس بمعنی آن شجر از میوه زاده	گر بصورت از شجر بودش نهاد
مصطفی زاین گفت کادم و انبیا	خلف من باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذنون	رفتن آن الاخرون السابقون
گر بصورت من زادم زاده ام	من بمعنی جد جد افتاده ام

کز برای من بیدش سجده ملک و ز پی من رفت تا هفتم ملک  
پس زمن زانید در معنی پدر پس زمیوه زار در معنی شجر

بایستی و این

بر این اصل اصل که انسان کامل ثمره شجره وجود و غایت حرکت وجودی و ایجاد است  
پس سر مطلق ایجاد بلکه سر مخصوصه ایجاد انسان همانا که نکون این ثمره از آن شجره است  
پس باید گفت که زن کارخانه صنع الاهی است چه این که غرض از ایجاد انسان تحقق تجلی  
حق تعالی به کمال اسمائے اوست که این تجلی متوقف بر ظهور است و این ظهور از آن  
کارخانه صنع الاهی تحقق می یابد ؛ لذا آیات چند از قرآن کریم نقل کرده ایم که هم اهمیت  
مادر دانسته شود که چنان مظهر اتم الاهی میوه این شجره وجود است « کثیرة طیبة اصلها ثابته  
و فرعی فی السماء ... » ؛ و هم این که نکاح برای انشاء صورت انسانی است نه برای اطفاء  
شهوت حیوانی « نساؤکم حرث لکم ، افرأیتم ما تَحْرَثُونَ ... » ؛ و هم این که مصور  
فقط خدای یکتا است که ضمیر مفرد آورده است « هو الذی یصورکم فی الارحام  
کیف یشاء ... » ؛ و هم این که سفارش بحق والدین است « و صینا الانسان بوالدیه ... »  
« قضی بک ألا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احساناً ... » ؛ و به مناسبت در فرق  
میان کرده و کره اشارت نموده ایم ، و در پایان روایتی از حضرت رسول الله - صلی الله  
علیه و آله و سلم - در بیان مصداق بارز شجره دین الاهی نقل کرده ایم .

تبصره : فص آدمی فصوص الحکم شیخ اکبر مجتبی الدین در حقیقت بیان اسرار این  
مطلب مهم است که آدم غایت حرکت ایجاد و وجودی است ، و با محمد الله تعالی شأنه  
در شرح آن به فارسی به نام « مُبَدِّ الصَّعْم » در شرح فصوص الحکم « که در « سازمان  
چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی » چاپ شده است ، در پیروان ما محمد شایسته  
و تحقیق بایسته کرده ایم ، خواننده گرامی بدان کتاب رجاع می دهیم . والله سبحانه و لی التوفیق .

تبصره : به مناسبت نقل حدیث شجره که رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : « انا الشجرة وفاطمة حملها وعلی لقاحها والحسن والحسين ثمرها والمحبون لأهل البیت در قها من الجنة حقا قاً » ، عرض می شود که عبد الوهاب شعرانی در کتاب « البواقیت والنجوهر » ( ۲ ج - ص ۱۹۸ ) گوید : « فان قلت : ففی أي منزل اصل شجرة طوبی ؟ فالجاب كما قاله الشيخ محیی الدین فی الباب الحادی والسبعین من الفتوحات : ان اصل شجرة طوبی فی منزل الإمام علی بن ابی طالب لأن شجرة طوبی هی حجاب منظر نور فاطمة الزهراء .... حتی یكون سر کل نعيم فی الجنان وکل نصیب للأولیا متفرعاً من نور فاطمة - رضی الله عنها » .

این عبارت یواقیت منقول از فتوحات که حق محض صدق صرف است در باب هفتاد و یک فتوحات چاپه نیامده است . و تنها همین یک مورد نیست که مطلب اصیل ولایت از فتوحات چاپه حذف شده است ، بلکه موارد دیگر مشابه آن را هم از فتوحات برداشته اند . چند نکته کتاب ما به نام هزار و یک نکته در نکوهش تحریف است ، از آن جمله در نکته ۷۹۷ و ۶۰۲ است که التون آن دوران نقل می کنیم و پس از آن نکته ۵۸۵ را

« یکا از مصیبت های بزرگ برای علای امامیه بلکه برای اسلام و عالم علم این منتحلیان به دین اسلام به تحریف کتاب اکابر علماء دست یازیده اند و برخی از کتب ما را به کلی مثله کرده اند . این سیرت سینه بعد از پیرایش چاپ خپله ریشه دوانیده و در چاپخانه ها ریشه افت . یکا از این کتب تحریف شده لشکول شیخ بهائی به چاپ صراست که گاهی اورا دیده باشند می دانند چه بلا بر سر این کتاب آورده اند ، از جمله این که : آنچه که در منقبت حضرت صدیق طاهره فاطمه زهراء بنت رسول الله صلی علیه و آله بوده که از جمیع روای عارفان روایت شده است برداشته اند .

و دیگر تاریخ ابو جعفر طبری است که در هنگام طبع تحریف کرده اند ، زیرا این اثر در کتاب تاریخش می گوید من از تاریخ ابو جعفر طبری نقل می کنم مگر آنچه را که در مشال اولی و دومی و سومی آورده است نقل نمی کنم ؛ غرض این است که در کجای تاریخ طبری

چاپ شده مثالب آنان موجود است ۱۹

و دیگر فتوحات مکيه شيخ ابرمجى الدين است ، يک از نمونه هاى بارز تحريف آن اين است  
که باب سيمصد و شصت و شش آن درباره قائم آل محمد - عليهم الصلوٰة والسلام - است ؛  
ابوالفضائل شيخ بهائى در شرح حديث سيم و شصت کتابش « اربعين » گويد :

خاتمة : انه ليعينى كلام فى هذا المقام للشيخ العارف الكامل مجبى الدين بن عربى  
أورده فى كتاب الفتوحات المكية ، قال رحمه الله فى الباب الثلاثائة والستين  
والستين من الكتاب المذكور : « إن لله خليفة يخرج من عترة رسول الله  
- صلى الله عليه وآله - من ولد فاطمة عليها السلام ، يواطى اسمه اسم رسول الله  
- صلى الله عليه وآله - جدّه الحسين بن علي - عليها السلام - يبايع بين الكرك والمقام ، يشبه  
رسول الله - صلى الله عليه وآله - فى الخلق بفتح الخاء ، وينزل عنه فى الخلق بضم  
الخاء الخ .

در فتوحات چاپ شده چه از طبع بولاق در چهار مجلد ، و چه طبع ديگر مصر در هشت مجلد ، و  
چه چاپ بيروت همگى حسين بن حسن تحريف کرده اند .

مهم ترين کلام در اصل فتوحات ، پيش از تاريخ چاپهاى ياد شده چند سطر از عبارت شيخ را  
که امام قائم را نايدانش نام برده است برداشته اند ، چنان که عبدالوهاب شعرانى متوفى  
۹۷۳ هـ ، در جلد دوم کتاب يواقيت و جواهر صفحه ۱۴۵ طبع دوم جامع از مصر  
سنه ۱۳۰۷ هـ ، عبارت شيخ را زيباب مذکور چنين روايت و نقل کرده است :

وعبارة الشيخ محبى الدين فى الباب السادس والستين وثلاثائة من الفتوحات : واعلموا  
أنه لا بد من خروج المهدى عليه السلام ، لكن لا يخرج حتى تمتلئ الأرض جواراً وظلماً  
فملاًها فسطاً وعدلاً ، ولو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد طول الله ذلك اليوم  
حتى يلى ذلك الخليفة وهو من عترة رسول الله - ص - من ولد فاطمة - رضي الله

عنها، جدّه الحسین بن علی بن ابی طالب، والدّه حسن العسکری بن الإمام علی النقی  
بالتون ابن محمد النقی بالتاء ابن الامام علی الرضا ابن الامام موسی کاظم ابن الإمام  
جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین علی ابن الإمام الحسین  
ابن الإمام علی بن ابی طالب رضی الله عنه یواطی اسمه اسم رسول الله - ص -

یبایعه المسلمون بین الرکن والمقام، يشبه رسول الله - ص - فی الخلق بفتح الخاء،  
وینزل عنه فی الخلق بضمهما الخ .  
تأیید الگویم که شیخ در چند جای فتوحات تصریح کرده است که به خصوص امام قائم علیه السلام <sup>فریاد</sup>  
شده. علاوه این که رساله «شق الجیب» را فقط در بود آبختاب غیبت و بی شفا

از این گونه کتب محرف بسیار است؛ این عمل بسیار بیجا قبیح موجب عدم اعتداف انسان به کتب مطبوعه  
می گردد، و سبب سلب اطمینان بدانها می شود.

اما این که: «عبد الوهاب شعرانی متوفی ۹۷۳ هـ در چند جای کتاب کبریت احمر و کتاب  
یواقیت و جواهر تنصیص نموده است که معانی در در فصوص و فتوحات در نمونه  
ناشیخ محی الدین ابن عربی را بدنام کنند و چندین موارد در سوس را نام برده است؛  
و در ابتدای یواقیت در این موضوع به تفصیل بحث کرده است، و گوید تا نسخه ای یافتیم که  
از روی نسخ شیخ استنساخ شده بود که موارد مشکوک را آن ندیده ایم. و از جمله  
سخنانش این که:

« وقد توقفت حال الاختصار فی مواضع كثيرة منه لم تظهر لي موافقتها  
لما عليه أهل السنة والجماعة، فحذفها من هذا المختصر حتى قدم علينا الأخ  
العالم الشريف شمس الدین السید محمد بن السید ابی الطیب المدنی المتوفی ۹۵۵ هـ  
فذاکرته فی ذلك فأخرج إلي نسخة من الفتوح التي قال بها علی النسخة التي علیها خط  
محی الدین نفسه بقویة، فلم أرفیها شیئاً ما توقفت فيه وحذفته؛ فعلمت أنّ  
النسخ التي فی مصر الآن كلها کتبت من النسخة التي درسا علی الشیخ فیها ما یخالف

عقائد أهل السنة والجماعة كما وقع له في كتاب الفصوص وغيرها .

ابن بودغرض ما از عنوان تبصره که گفته آمد . اُمانت ۵۸۵ در بیان شجره طوبی  
این که : « شجره طوبی صورتی است ایمان که اصلها ثابت و فرعها  
فی السماء تنوّی اُکله کل حین باذن ربها ، و هر مؤمن ! الهی شاخه ایست از آن شجره  
طوبی چه بحسب زمان قبل از آن حضرت و چه بعد از آن ، و بالجمله شاخه ها  
آن صورت ارتباط ایمانی هر مؤمن است به خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - .  
ثقة الاسلام کلینی رضوان الله تعالی علیه در باب « المؤمن و علاماته و صفاته از اصول  
با سناد از ابی بصیر زاما صادق علیه السلام روایت کرده که قال قال امیر المؤمنین علیه السلام  
: طوبی شجره الجنة اُصلها فی دار النبی - صلی الله علیه و آله ، و لیست مؤمن الا و فی داره غصن  
منها لا یخضر علی قلبه شهوة شیء الا اُتاه به ذلک ، و لو ان راکباً مجتداً سار فی ظلها  
مائة عام ما ُخرج منه ، و لو طار من اُسفلها غراب ما بلغ اُعلاها حتی یسقط هراً ،  
اُلفی هذا فارغبوا .

امام علیه السلام در ذیل بیان شجره طوبی معقول بر محسوس تشبیه کرده تا عظمت این شجره طوبی معلوم گردد .  
جناب فیض روائی - ط - ج ۳ - ص ۳۷ - اُفاده فرمود که : تاویل طوبی العلم فان لكل نعيم  
الجنة مثلاً فی الدنيا ، و مثال شجره طوبی شجره العلوم الدینیة التي اُصلها فی دار النبی الهدی  
هو مدینه العلم ، و فی دار كل مؤمن غصن منها ، و اِنما شجرات المؤمن و مثباته فی  
الآخرة فروع معارفه و أعماله الصالحة فی الدنيا فان المعرفه بذر الشهادة و العمل بالصالحات  
غرس النعيم ، الا ان لم یزق لم یعرف و لا یزق الا من اُخلص دینه لله و قوی اِمانه  
بالله بأن یتصف بصفات المؤمن المذكورة فی هذا الباب .

ابن حبیب شریف در امالی ابن بابویه و تحف العقول ابن شعبه و دیگر جموع روائی نیز  
مذکور است .  
تذیل : در این تذیل چند مطلب مناسب با مسائل یاد شده در همین فصل را تقدیم می داریم :



مطلب اقل این که در صدر شرح این فصل به حرکت وجودی و ایجاد اشارت شده است، خواننده گرای بلند که این داعی کتاب به فارسی به نام «گشتی در حرکت» نوشته است، این گشت به عدد درهای بهشت در هشت دشت صورت می گیرد، و این هشت دشت راسی و سه چمن، و یک گلستان، و یک بوستان، و یک گلزار، و یک باغ، و دریاغ است؛ و هر دشت آن گشتی خاص در مباحث اقسام حرکت از حرکت حتی و تجد و امثال و حرکت در جوهر طبیعی و نتائج متفرع بر آنها است؛ این کتاب به قطع و زبری در ۳۵۶ صفحه در طرآن در «مرکز نشر فرهنگ رجا» به طبع رسیده است؛ اهل تحقیق را در بیان اقسام حرکت یاد شده بدان کتاب مستطاب ارجاع می دهیم.

در آثای تصنیف کتاب منیف «گشتی در حرکت» به مناسبت رویداد مباحث و مطالب گرانقدر آن این غزل «تازه بتازه نوینو» از طبع نگارنده صورت گرفته است:

جلوه کند نگارمن، تازه بتازه نوینو	دل بردار ديارمن، تازه بتازه نوینو
چهره بی مثال او، و هله پوهله و بر	برده زمن قزاقمن، تازه بتازه نوینو
زلف گره گشای او، حلقه محلقه میجو	موجب تار و مارمن، تازه بتازه نوینو
عشو جان شکار او، خانه بخانه کوبکو	در صدر دشکارمن، تازه بتازه نوینو
دشت چمن چمن، لحظه بلخه دمدم	ز صنع کردگارمن، تازه بتازه نوینو
لشکر بدشمار او، دسته بدسته نصف	می گذرد کنارمن، تازه بتازه نوینو
شکر و نای ابود، کوچ بکوچم در بدر	شیوه من شعارمن، تازه بتازه نوینو
محضر او ستارمن، رشته رشته فن فن	عزت و افتخارمن، تازه بتازه نوینو
دشمن سنگدل برد، گونه بگونه بی پے	سنگدلی بکارمن، تازه بتازه نوینو

حُسن خسرو ز داز، سینه بسینه دل بدل  
ز نور هشت و چارمن، تازه بتازه نوینو

مطلب دوم این که در باب مناقب اصحاب الکساء و فضلهم - صلوات الله علیهم -

از مجله زم بخار (طکبانی ص ۱۸۱)، مشابه حدیث ابن عباس که نقل کرده است

حدیثی بدین صورت از «ما» یعنی از امامی شیخ نیز روایت شده است :

ما ، المفید عن عبد الله بن محمد الأبهری عن علی بن احمد بن الصباح عن ابراهیم بن

عبد الله بن اخی عبد الرزاق عن عمه عبد الرزاق عن اُبيه همام بن نافع عن مینا

مولی عبد الرحمن بن عوف قال : قال لی عبد الرحمن یا مینا ألا اُحدِثُکَ بحديث

سمعتہ من رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - ؟ قلت : بلی ، قال : سمعتہ یقول

: انا شجرة ، وفاطمة علیها السلام فرعها ، وعلی - علیه السلام - لقاحها ، والحسن

والحسین - علیهما السلام - ثمرها ، وحبوهم من امتی وقرها .

و نیز روایت دیگر از «ن» یعنی از عیون الرضا علیه السلام بدین صورت نقل کرده است (ص ۱۸۰)

: عن الرضا عن آبائه عن علی - علیه السلام - قال : قال لی رسول الله - صلی الله علیه و آله -

: یا علی خلق الإنسان من شجرة شتی ، و خلقت أنا وأنت من شجرة واحدة أنا أصلها ،

وأنت فرعها ، والحسن والحسین أغصانها ، وشيعتنا أوراقها ، فمن تعلّق بغصن

من أغصانها أدخله الله الجنة .

و نیز روایت دیگر از «ما» با سندش نقل کرده است : «عن علی - علیه السلام - عن النبی

- صلی الله علیه و آله - أنه قال : مثلی مثل شجرة أنا أصلها ، وعلی فرعها ، والحسن

والحسین ثمرها ، والشیعة وقرها ، فأبی أن یخرج من الطیب إلا الطیب . (ص ۱۸۲) .

مطلب سیم این که در ترجمه کریمه « افرأیت ما تحوثلون ا انتم تزرعونه ا من نحن الزارعون »  
 حرت را به کشت کردن ترجمه کرده ایم ، و زرع را به رویانیدن <sup>رویانیدن</sup> و لا یزرعونان صورت  
 دادن و به بار نشانیدن است ، اعی پرورش بذر در رحم زمین مانند پرورش  
 نطفه در رحم انثی است که فقط « هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء »  
 و به نظم شیرین شیخ اجل سعدی :

ز ابرافکند قطره ای سویی م ز صلب آورد نطفه ای در شکم  
 از آن قطره لؤلؤ لا کند و ز این صورت سر و بالا کند  
 دهد نطفه را صورت چوپری <sup>ن</sup> که کرده است بر آب صورت نگری

و نیز در مجلد سیم آن ( همان طبع - ص ۲۸۳ )

در مصراع نخستین بیت اول و دوم ناظر به حدیثی است که از حضرت  
 وصی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام که در قرب الإسناد روایت  
 شده است ، و آن را جناب ابو الفضائل شیخ بهائی رحمه الله علیه در  
 او آخر جلد اول کشکول ( طبع الدوله - ص ۱۳۸ ) نقل کرده است :  
 « ومن الكتاب المذكور ( یعنی قرب الإسناد ) عن علی صلوات الله علیه فی  
 قوله تعالى : ینخرج منها اللؤلؤ والمرجان » قال من ماء السماء ومن ماء البحر  
 فاذا امطرت فتحت الأصداف فخواها فیتقع فیها ماء المطر فینخلق  
 اللؤلؤة الصغيرة من القطرة الصغيرة ، واللؤلؤة الكبيرة من القطرة  
 الكبيرة . »

سبحی در بیان حوث و زرع بود، حوث را به کشت کردن ترجمه کرده ایم، و زرع را به رویانیدن  
 و پروراندن؛ و رویانیدن و پروراندن بذرها مانند تصویر نقطه در رحم است بلکه خود  
 القاء نقطه در رحم و خلق و تصویر آن از مصادیق بارز حوث و زرع اند؛ قوله  
 سبحانه: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ ...» (سور بقره - آیه ۲۲۵)؛ و قوله تعالی شأنه: «  
 أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْنُوتُ ۚ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (سوره افعه - آیه ۶۰).

و بدانچه در بیان زرع و حوث تفسیر نموده ایم، لطافت و سرائین حدیث شریف که جناب  
 امین الاسلام طبرسی در تفسیر سوره واقعه از جمیع البیان روایت فرموده است  
 دانسته می شود؛ و روی عن النبی - صلی الله علیه و علی آله - أنه قال: لا یقولن أحدکم  
 زرعْتُ و لیقل حَرِثْتُ».

جناب ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب ایمان و کفر اصول کافی  
 (۲ ج - معرب - ص ۳۰۸) با سندش روایت فرموده است: «عن یونس بن ظبیان  
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال: إن الله خلق قلوب المؤمنین مبهمه علی الایما  
 فاذا أراد استنار ما فیها فتحها بالحکمة و زرعها بالعلم و زارعها بالقیام علیها  
 رب العالمین» . فافهم و تدبّر، و به نکته ۸۰۰ کتاب هزار یک نکته رجوع بفرمای  
 ثم اقرأ و ارقه .

مطلب چهارم این که در موضوع تحریف کتاب لثکول چاپ مصر گفته ایم  
 آنچه که از جوامع روایه در منقبت حضرت صدیق طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها

بوده است حذف کرده اند، در این امر به لشکول چاپ اول ایران (طبع نجم الزوله - ص ١٤٠) رجوع بفرمایید، و ما به نقل برخی از روایات آن التفاء می کنیم:

: «بسم الله الرحمن الرحيم، أحاديث منقولة من صحيح البخاري؛ باب مناقب فاطمة عليها السلام: أبو الوليد حدثنا ابن عيينة عن عمرو بن دينار عن أبي مليكة عن السوربي مخزومة أن رسول الله - ص - قال: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني.

باب فرض الخس، حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا إبراهيم بن سعيد عن صالح عن ابن شهاب أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة أم المؤمنين أخبرته أن فاطمة بنت رسول الله سئلت أبا بكر بعد وفات رسول الله - ص - أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله - ص - مما أفاء الله عليه؛ فقال لها أبو بكر: إن رسول الله - ص - قال: لا نورث ما تركناه صدقة؛ فغضبت فاطمة بنت رسول الله فمهرت أبا بكر، فلم تزل مهاجرة حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله - ص - ستة أشهر....».

شرح ابن فضل را بنقل قصیده ای غزاء در مدیحه حضرت عصمه الله الکبریٰ فاطمه  
زهراء - سلام الله علیها - ، از رضوان جابگاه جلال الدین ابوالفضل طالقانی  
متخلص به «عقواء» ، متوفی ۳۳۳ هـ ق ، تبرک می جویم ( نامه  
فرهنگیان تألیف محمد علی مصاحبی نائینی متخلص به عبرت - ص ۶۳۳ ) :

فے مدیحه الزهراء علیها السلام  
زین سپس قفل خموشی بر گرفتارن  
چشم دلکش و دلکش است کردارن  
بای اثر اندیشم سر ز سرورها مکش  
محرّم کفینہ می دل باش و بر سرارن  
چند ازین گفتاری معنی روا نایزه شد  
گوهر معنی بچنگ آورد یا بارن  
گفتگو تر و خموشی لب ای هو شمند  
پوست مقرب و بغیر نغز و بر کارن  
باش صم و بکم از هر گفتگو جز حرف عشق  
جان آله بملک دل تو عاشق وارن  
عاشق دلدار شود دل و راه از این وان  
در ساد چو در اگام نه فرانہ با سن  
تن از این پستی جاب عشق اثارن  
هر کج و تزلزل بگرد خویشتن جانامتن  
ناله جانان خوی خیز و ره اثارن  
کام جو خویشتن خود کام می مسا دورا  
یک نفس از نفس اف بر این مکارن  
بندگی از نخست افرا کردستی بعش  
حالیامکار چو ز شہ برین انکارن  
حق پستی پیش کن از راه و رسم مرضی  
برز دل سکه می شاهنشہ مختارن

لوح دل دفتر آبا الهامین می  
 دین احمد گیر و مهر بر افرازن  
 چون بهم خویش گفت بقلل نشست  
 پیرو دین محمد باش و بر غدا رزن  
 در مصافق کافرو الفقار عون حق  
 برکش و مری بکش شمشیر جوگر ازین  
 مرزا بت آمد این در هم هم شکن  
 با خدایین آرو سنگی بر سر دینار زن  
 هم تو خوردنی ز جام او شد عشق از  
 از پی آن ذوق مستی شود رخسار زن  
 ساکن میخا باش و باره دین بشو  
 بوسدن بر دستان غریب ساز زن  
 در که عشق ما من روید اقبال کن  
 بار بر در بار او بر پشت برادر زن  
 نای دل خاله از جز ناله و یادش ساز  
 زان سپین منصورش آن نغمه و بر دار زن  
 رایت نصر من الله بخشد شاه و جو  
 در شهو آید فتوح دمدارین کار زن  
 چند چند از خوب دیده دل باز کن  
 در دل شب روز بین بر دل بیدار زن  
 پرده ی پندار بر در سال کار راه دین  
 عروه حق البقین بجای این پندار زن  
 بر در معنوی یکما جان دل آور نیاز  
 پاکباز عشق شو یا بر سر و دستار زن  
 زیر امر کامل رهبر و تسلیم شو  
 تازره آگه شوی چالاک هوار زن  
 هان دهان تا آنکه نفیر برادر اعیه  
 سنگ شرع و دین بدینا خواه دعوی دار زن  
 کمتر از من نیستی ایدل ز لطف کیمیا  
 میشود مبدل بزر بر کیمیا ز نار زن  
 ایزدی اکسیر نشان بد هم ترا  
 قلب بر اکسیر مهر مایه هفت و چار زن  
 فاطمه دخت جغت مام علی سبط  
 دل بر اکسیر و لایش خال از نگار زن

خیز عبقا از سوادیده <sup>ن</sup>ی خورامدا  
 ساز و دشت <sup>ل</sup>رقم بر صفی <sup>ا</sup>آقازن  
 عبدیلاش <sup>ه</sup>جهراناره کرد از نر  
 بر در <sup>نه</sup>مخاشون ساغر <sup>ن</sup>شارزن  
 باده <sup>ش</sup>مینوا <sup>ش</sup>عشق <sup>ش</sup>دولایش <sup>ش</sup>روز  
 ساز <sup>ش</sup>عشتر ساز <sup>ش</sup>عشتر <sup>ش</sup>سوی <sup>ش</sup>در <sup>ش</sup>مجر  
 بوتی <sup>ی</sup>و <sup>ی</sup>د <sup>ی</sup>جهر <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>د <sup>ی</sup>ر <sup>ی</sup>د <sup>ی</sup>ر <sup>ی</sup>ه <sup>ی</sup>ی  
 بضعی <sup>ی</sup>احمد <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>ن  
 بانوی <sup>ی</sup>عصمت <sup>ی</sup>بگانه <sup>ی</sup>شاه <sup>ی</sup>لافتی  
 نور <sup>ی</sup>الانوار <sup>ی</sup>ا <sup>ی</sup>ر <sup>ی</sup>ه <sup>ی</sup>ای <sup>ی</sup>دل <sup>ی</sup>روشن <sup>ی</sup>نهاد  
 خضر <sup>ی</sup>اب <sup>ی</sup>از <sup>ی</sup>خال <sup>ی</sup>این <sup>ی</sup>حال  
 مهر <sup>ی</sup>ن <sup>ی</sup>خان <sup>ی</sup>که <sup>ی</sup>صد <sup>ی</sup>م <sup>ی</sup>کن <sup>ی</sup>ز <sup>ی</sup>د <sup>ی</sup>ش <sup>ی</sup>عشق  
 صول <sup>ی</sup>ان <sup>ی</sup>ز <sup>ی</sup>بند <sup>ی</sup>ک <sup>ی</sup>او <sup>ی</sup>چنگ <sup>ی</sup>آور <sup>ی</sup>س  
 آسمان <sup>ی</sup>عز <sup>ی</sup>و <sup>ی</sup>رفت <sup>ی</sup>آستان <sup>ی</sup>فاطمه  
 ماسوی <sup>ی</sup>را <sup>ی</sup>بر <sup>ی</sup>چون <sup>ی</sup>غبار <sup>ی</sup>راه <sup>ی</sup>اد  
 کس <sup>ی</sup>در <sup>ی</sup>کاهش <sup>ی</sup>محمود <sup>ی</sup>از <sup>ی</sup>احسان <sup>ی</sup>عالم  
 زاده <sup>ی</sup>سرای <sup>ی</sup>ی <sup>ی</sup>روز <sup>ی</sup>زین <sup>ی</sup>چهره <sup>ی</sup>او  
 دوستان <sup>ی</sup>ش <sup>ی</sup>سای <sup>ی</sup>کن <sup>ی</sup>که <sup>ی</sup>بستود <sup>ی</sup>خدای  
 دشمنان <sup>ی</sup>ش <sup>ی</sup>ز <sup>ی</sup>لعنت <sup>ی</sup>ذم <sup>ی</sup>آتش <sup>ی</sup>بار <sup>ی</sup>زن

(فی شهر جمادی الآخرة فقیر ابو الفضل)



٥ - الإنسان الكامل إن كان مذكراً فهو مظهر العقل الكل وصورته ، وإن كان مؤنثاً فهو مظهر النفس الكلية وصورتها ، فسيد الأوصياء وسر الأنبياء والمرسلين عليّ العالي الأعلى صورة العقل الكلي ومظهره على الوجه الأتم ، وحقيقة أم الكتاب سيّدة نساء العالمين فاطمة البتول الزهراء صو النفس الكلية ومظهرها هكذا . «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» .

وفي تفسير مجمع البيان لأمين الإسلام الطبرسي عن سلمان الفارسي و سعيد بن جببر وسفيان الثوري أنّ البحرين على وفاطمة ، والبرزخ محمدٌ واللؤلؤ والمرجان الحسن والحسين .

وفي الأثر أن النبي - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - كان يحبها - أي فاطمة - ويكنيها بأُمّ أبيها .

وأقول : حيث إن العقل الكلي أب ، والنفس الكلية أم ، وظهرت الموجودات عنها ، وأمّ الأنوار والفضائل فاطمة عقيلة الرسالة مظهر النفس الكلية على الوجه الأتم فهي أم أبيها الخاتم على هذا التفسير لأنفس الأقوم فآخهم .

وتدبر في المقام قوله سبحانه : «الرجال قوامون على النساء بما فضل بعضهم على بعض...» وقوله تعالى شأنه : «والرجال عليهم رجّة...» ، ونظائرهما من الروايات أيضاً .

ترجمه : انسان کامل اگر مرد باشد مظهر و صورت عقل کل ، و اگر زن باشد مظهر و صورت نفس کل است ؛

بنابر این سید اوصیاء و سر انبیاء و مرسلین علی عالی اعلی صورت عقل کل و مظهر  
بروجہ اتم است، و همچنین حقیقت اتم الکتاب سیدہ نساء عالمین فاطمہ بتول زہراء صو  
نفس کل بروجہ اتم است. « دور باراروان ساخت و بہ ہم آمیخت در حال  
بہ ہدیگری رسند و سطوح آن دو با ہم تلاقی می کنند، در میان این دور باراروانی  
- یعنی حاجز و مانع و پردہ ای است - کہ از حد خود تجاوز نمی کنند و بدر نمی روند؛  
از آن دولؤلؤ و مرجان بیرون می آید.

امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان از سلمان فارسی و سعید بن جبیر  
و سفیان ثوری روایت نقل کرده است کہ آن دور بار یا علی و فاطمہ اند، و بزخ  
محمد - صلی اللہ علیہ و علی آلہ - است، و لؤلؤ مرجان حسن و حسین اند.

در روایت آمدہ کہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ و علی آلہ و سلم - فاطمہ را دوست می داشت.  
و او را بہ « أم ابیہا » - یعنی مادر پدرش - کنیہ داده بود. و من می گویم؛ چون  
عقل کل پدر است و نفس کل مادر، و ہمہ موجودات از آن دو ظوہر یافتہ اند، و مادرانوار و فضائل  
فاطمہ علیہ رسالت مظهر نفس کل بروجہ اتم است؛ پس بنابر این تفسیر انفسی اقوام،  
آن جناب مادر پدرش حضرت خاتم انبیاء - صلی اللہ علیہ و علی آلہ و سلم - است، پس بفہم.

و در این مقام، در گفتار حق سبحانہ کہ فرمود: « الرجال قوا مومن علی النساء  
بما فضل اللہ بعضهم علی بعض... »، و فرمود: « وللرجال علیہن درجۃ  
... »، و همچنین در روایا بمفاد نظیر این روایہ تدبیر بنا.

(۱۱ ص ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴)

شرح: در پیش اشارت شده است که همه ازواج با اختلاف مراتب و عوالمشان مظهر عقل کل و نفس کل اند، اکنون این موضوع به نحو اختصاص راجع به دو مظهر آنم آن دو است: اُغنی حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام که مظهر آنم و اکمل عقل کل است، و حضرت صدیقه طاهره فاطمه سلام الله علیها که مظهر نفس کل است؛ و در انشای اشارت به آن دو مظهر آنم و اکمل عقل کل و نفس کل، اشارت به یک از بطون معانی کریمه «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا یُبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» نموده ایم که همان گونه آن روایت بزرگ الهی مظهر عقل کل و نفس کل اند همچنین یکی از مصداقین اہم آن کریمه، که از دریای وجودشان لؤلؤ و مرجان گرفتار نام اما احسن و اعلیٰ حسین علیهما السلام پدید آمده اند، همان گونه که امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع البیان از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده است.

این عبارت صاحب مجمع از سلمان و سعید و سفیان در بیان باطن آیه یاد شده، به عنوان نقل روایت آنان از رسول الله - صلی الله علیه و آله است چنانکه در جوامع روایی و کتب تفسیر فریقین همین مفاد عبارت مجمع به صورت گوناگون روایی نقل کرده اند مثلاً جناب بلاسلط نقلی گونا بادی در تفسیر شریف «بیان السعادة» در ضمن همین آیه مبارک سوره الرحمن آورده است که: «روى عن الصادق عليه السلام أنه قال غلی علی علیه السلام و فاطمة علیها السلام جبران عیقان لا یبغیان أحدهما علی صاحبہ یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال: الحسن والحسين، وفي خبر الشيخ محمد...» و همین جهت

و جلال الدین سیوطی در تفسیر گرفتار «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» (ج ۶ -

ص ۱۴۲) در تفسیر همان آیه بالا فرموده است: «واخرج ابن مردويه عن ابن عباس

فی قوله: «مرج البحرين يلتقيان» قال علی و فاطمة بينهما برزخ لا یُبغیان قال

النبی - ص - یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال الحسن الحسین. و اخرج ابن مردويه عن

ان بن مالک فی قوله مرج البحرين يلتقيان، قال علی و فاطمة یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال

## الحسن والحسين

اما برنخ، بر معانی متعدد اطلاق می شود: یک این که در سلسله طول وجود، هر مرحله است و شرح ما فوش و متن و اصل ما درنش است بگونه ای که نه آنست و نه این، و هم آنست و هم این؛ بدین معنی علامه قیصری در اول فصل ششم مدخل شرح فصوص الحکم (ط۱ - چاپ سنگه - ص ۳۰) گوید: «اعلم ان العالم المثالی هو عالم روحانی من جوهر نورانی شبیه بالجواهر الجمانی فی کونه محسوساً مقدارياً، وبالجوهر المجرد العقلي فی کونه نورانیاً، و لیس بحجم مرکب مادی ولا جوهر مجرد عقلي لانه برنخ وحدت فاصل بینهما، وکل ما هو برنخ بین الشیئین لا بد وأن یکون غیرهما، بل له حصتان یشبه بکل منهما ما یناسب عالمه ...»؛ و لکن برنخ در حدیث مذکور «البرنخ محمد» بدین معنی نیست بلکه به معنی مطلق لغوی آن مناسب است، چنان که ابو جعفر طبری در تفسیر جامع البیان گوید: «کل شیء کان بین شیئین فهو برنخ عند العرب»<sup>۷</sup>  
برنخ را در رتبه ارباب علوم و معارف، معانی و اصطلاحات گوناگون است؛ به «کشاف اصطلاحات الفنون» محمد علی فاروقی تهاوی رجوع شود (طککنه - ج ۱ - ص ۱۱۱).

در بیان «أم ابیها» گوئیم: در عاشق بحار (طکبانی - ج ۱۰ - ص ۷۰ - ص ۳۳) آمده است که: «روى فی مقاتل الطالبيين باسناده الى جعفر بن محمد عن أمیه أن فاطمة كانت تکتی أم ابیها». در عرف محاورات عامه پدر دخترش را مادر می خواند، و در فارسی به مادر جان و مادر عزیز و مادر صدامی زند، و لکن در بیان حدیث بدین حد عرف عام نباید اکتفاء کرد؛ چنان که همان در عرف محاورات عامه اگر دختری پدرش را خدمت کرده است و پدر را به و پرستاری نموده است گویند این دختر در باره پدرش مادری کرده است، و حضرت صدیق طاهره فاطمه علیها السلام بدین معنی نبی بر رسول خدا خدمت و زحمت مادری اعمال نموده است.

ابن کثیرین گوید: ابن حجرہ معانی اُمّ ابہار انکارنداریم، ولکن سخن مابین است کہ ہمانکو در پیش اشارت شدہ عقل کل و نفس کل آب و ام اند و ہمہ موجودات باذن اللہ سبحانہ از ابن ابویں بہ وجود آمدہ اند؛ در غزلی گفتہ ام (دیوان - ص ۲۰۸):

کیست مانند تو فرزند کریم الابویں    نفس کل ماری و عقل کل اورا پر دی

و حضرت صدیقہ طاہرہ مظہر اتم نفس کل است و بدین تفسیر انفسی اقوم، آن جناب اُم ابہا است، تدبیر تر شد این شاء اللہ تعالیٰ شأنہ.

پس تذکرہ حقیقی دادہ ایم کہ رجال و نساء بہ اختلاف براتبشان از مظاہر عقل کل و نفس کل و تکیہ نازیبہ عقل کل بالاتر از رتبہ نفس کل است و ہمچنین ہمہ مظاہر آن دو، پس بدین امراصل متن صورت آفرینش باید توجہ داشت چنان کہ خدای سبحان فرمودہ است: «الرجال قوا ملو علی النساء...»؛ و نیز فرمودہ است: «والرجال علیہن درجۃ...»؛ و نظیر مفاد این دو کرمہ روایات وارده از اہل بیت عصمت و طہارت، اقرا فارقم.

شرح ابن فصل را بہ ذکر قصیدہ ای غراء در مدح حضرت عصمتہ اللہ الکبریٰ فاطمہ زہراء - سلام اللہ علیہا - از منشئات مرحوم میرزا حسین خان سلماسی مختلص بہ حضوری (نامہ فرہنگیان، تألیف محمد علی مصاحبی نائینی مختلص بہ عبرت (ص ۳۸۳) خاتمہ می دہیم:

فی مدیحة الزہراء علیہا السلام

نہ آرد نہ آورده یزدان داور    بقدر و بقیمت چو زہرای اُزہر  
فرشتہ نغوا نغوا حوری ندانم    کہ خور و فرشتہ مراور است چاکر

فرشته نه چون است پاکیزه طینت  
نه خور چنانچه او پاک گوهر  
بخوانم که او را چو خور و فرشته  
روا باشدم که بخوانی ستمگر  
کجا خور راهست مرجان و لؤلؤ  
فرشته کجا دارد از عزت انفس  
همی قدر خور و فرشته فزاید  
چو رو بند خالکش بگیسو و شهر  
بود خوری انسی و خوریان را  
ز خاک در او بود زینب و زیور  
در افتاده یک ذره از نوپالکش  
مهرین مظهر عصمت کرد گاری  
بهرین جفت و درخت ولی و پیمبر  
اگر او نبودی خداوند یزدان  
چنان که علی شیر یزدان نبود  
آیا مظهر عصمت کرد گاری  
الا ای حبیبه خداوند داور  
تو دخت رسول و غده ابوت  
نه فخر تو باشد اگر فضی تو  
هم خاد مانند در خدمت تو  
بگفتم که عقلی و روحی و جانی  
فدک بی تو غم نیست که بینوا شد  
بدیدند کیفر بیکتی و بدهد  
تو آن اختیری که برای تو ایزد  
بکاخ ولایت در افکند اختر

تو هیچ آن نخواهی خداوند <sup>هد</sup>  
 نخستین خود از رحمت <sup>عت</sup> شفا  
 روانست سو بذیر کسی کو  
 هر سخت سو کند بدهد <sup>ی</sup> حضور  
 که برگوی بر قائم آل احمد  
 بخشد مراد مر از آن که <sup>شد</sup> باد  
 خدا داد و حجت الله قائم  
 بغیر از تو تسل بدگاه جود  
 الا تا نکرد زمین مطبق  
 ترا از خداوند آید بهر دم  
 یک حاجتی دارم آن را برآور  
 گناهان این بنده را روز محشر  
 ترا میگو باشد و تهنیت گر  
 بحق پیمبر باقی کوثر  
 محمد امام همام مظفر  
 جهان تابع امر و نهیش سراسر  
 که این بنده در کار خود مانده مضطر  
 ندارد نداند همی جای دیگر  
 الا تا بگذرد سپهر مدور  
 رو صد فیض و بهر یک دیگر فروزتر

٦ - قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - حكاية عن الله تعالى : « أنا الله وأنا الرحمن خلقت الرحم وشققت لها اسماً من اسمي فمن وصلها وصلته ومن قطعها قطعته » فأعلم أن وصلها بمعرفة مكانتها وتقديرها إذ لو لاها لم يظهر تعين الروح للإنسان ؛ وأن قطعها بازدرائها وبخس حقها .

ثم إن الطبيعة أيضاً رحم كرحم الأنثى ، والرحم اسم لحقيقة الطبيعة فهي مشتقة من الرحم ، والحيد المذكور مفاد الوصل والفصل صادقا عليهما بلامراء .

والطبيعة حقيقة جامعة بين الكيفيات الأربع أي إنها عين كل واحدة منها وليس كل واحدة من كل وجه عنها بل من بعض الوجه بمعنى أن البدن جوهر أسطقي مركب من عناصر وتلك العناصر غير موجودة بصرفتها في المزاج ، بل البسائط هي تلك العناصر ذاتها مترجحة وانفعل بعضهما عن بعض تأدّى ذلك بها إلى أن تخلع صورها فلا تكون لواحد منها صورته الخاصة ولبست حينئذ صورة واحدة ولا يخفى عليك أن كل كمال يحصل للإنسان بعد مفارقتها عن النشأة الطبيعية فهو نتائج مصاحبة روحه للمزاج الطبيعي ، فأعمل حسن رويتك في الآيات والروايات الواردة في الدنيا المحمودة .

وفي حديث الاستتقاق « هذه فاطمة وأنا فاطر السموات والأرض ، فاطم اعدائي من رحمتي يوم فصل قضائي ، وفاطم أوليائي عما يعيرهم ويشينهم ،



فشقت لها اسمًا من اسمي .

وقال رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - : « إن الله شق لك يا فاطمة اسمًا من أسمائه وهو الفاطر وانت فاطمة .

وقد ريت أن الرحم مشتقة من الرحمن فادرأنا وديعة المصطفى فاطمة <sup>الإنسية</sup> <sup>للحواء</sup> هي مطلع الأنوار العلوية ومشكاة الولاية وأم الأئمة وعبية العلم ووعاء المعرفه .

ترجمه : رسول خدا - صلى الله عليه وآله وسلم - از خدای تعالی حکایت کرد که فرمود :  
 من الله هستم ومن رحمانم ، رحم را آفریدم ، و از اسم خردم اسمی برای او مشتق کرده ام ،  
 پس هر کس صلّه رحم کند من با او پیوندم ، و هر کس قطع رحم کند من نیز از او ببرم ؛  
 پس بدان وصل رحم به معنی معرفت به مکانست و مرتبت رحم و بزرگداشت قدر  
 آنست چه اگر رحم نباشد تعین روح انسان به ظهور نمی رسد ؛ و قطع رحم به  
 بست شمردن و اندک انگاشتن حق آنست ،

سپس این که طبیعت نیز رحمی مانند رحم انثی است ، و رحم اسمی مرتقیست <sup>طبیعت</sup> <sup>راست</sup>  
 پس طبیعت رحمی مشتق از رحمین است ؛ و بدون شک حدیث یادشده و  
 مفاد وصل و فصل یعنی صلّه رحم و قطع آن بر طبیعت صادق است .

طبیعت حقیقت جامع بین کیفیات چهارگانه است بدین معنی که هم عین هر یک  
 از آنها هست و هم هیچیک از آنها به جمیع جهات نیست بلکه به بعضی از جهات

عین آنهاست، بدین معنی که بدن جوهری عنصری مرکب از عناصر است، و این عناصر به صرافت خالص خود در مزاج بدن مرکب وجود ندارند بلکه وقتی با هم آمیخته و برخی از برخی دیگر افعال یافته است این امر فعل عناصر به یکدیگر و افعال آنها از یکدیگر ایجاد می کند که هر یک از آنها صورت خالص خود را خلع کند یعنی به صورت خاص عنصری خود بنشیند و هر یک به صورت واحد مرکب خاصی درآیند.

پوشیده نمائید که هر کالای به انسان بعد از مفارقتش از نشاء طبیعی روی می آورد نتیجه مصاحبت روح او با مزاج طبیعی او است، پس فکرت و رویت خود را در آیات و روایاتی که راجع به دنیای پسندیده وارد شده درست بکار ببر.

در حدیث اشتقاق آمده است که این فاطمه است و من فاطره آسمانها و زمینم، و فاطمه یعنی قاطع وجد کننده دشمنانم از رحمت خودم در روز فصل قضایم می باشم، و فاطم دوستانم از آنچه که موجب عار و شین آنهاست، پس فاطمه از اسمی اسمی خود مشتق کرده ام. و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: ای فاطمه خداوند ترا از اسمی از اسمای خود مشتق فرمود، او فاطره است تو فاطمه ای.

و دانستی که رحم از رحمان مشتق است، پس بدان که دبیعه مصطفی، فاطمه انبیه و ائمه: مطلع انوار علوی، و مشکات ولایت، و امّ ائمه، و ضد و علم، و دواعی معرفت است.

شرح : در بیان فصل چهارم دانسته شده است که جناب زن کارخانه صنع الهی برای تولید انسان است ، و انسان میوه شجره وجود و غایت حرکت ابداعی و وجودی است ؛ اکنون در این موضوع ششم بحث را به مکان و منزلت رحم اختصاص داده ایم که رحم مشتق از اسم اعظم الهی « الرحمن » است ، و حدیثی که از غرر احادیث است از حضرت رسول الله - صلی الله علیه و علی آله - در تجلیل و تکریم از رحم و توصیه به صلح رحم که معرفت به مکان و منزلت رحم ، و اهمیت به تغذیه و تعظیم شأن آنست نقل کرده ایم : « انا الله وانا الرحمن خلقت الرحم وشققت لها اسما من اسمی ... »

آری تعین روح انسانی و صورت آنم ! الهی در این کارخانه محیر العقول پدید می آید ، قوله تعالی شأنه : « هو الذي يصوركم في الأرحام كيف يشاء ، لا إله إلا هو العزيز الحكيم » (الاعراف - ۷) ؛ و قوله سبحانه : « ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فكسونا العظاماً لحماً ثم أنشأناه خلقاً آخر فبارك الله أحسن البركات » (المؤمنون - ۱۵) .

حکیم بزرگوار جناب ملا علی نوری - رحمه الله علیه - در اشارت بدین آیت قرآن کریم چنین فرموده است :  
روزی که آفرید تو را صورت آفرین بر آفرینش تو به خود گفت آفرین  
صورت نیافرید چنین صورت آفرین بر صورت آفرین بر آن صورت آفرین

از این آیات کریمه « جسمانیة المحدث بودن نفس » استفاده می شود چنان که به تفصیل در تحقیق نام هر شرح عین نهم از کتاب « شرح العیون فی شرح العیون » تقریر تحریر کرده ایم ؛ و هم « حرکت در جوهر طبیعی » باز چنانکه به شرح و بسط کامل در کتاب « گشتی در حرکت » تدوین و تنظیم نموده ایم .

سبحان الله که قطره ماء مهینی به جای برسد که این همه اختراعات گوناگون و صنایع بری

در این موضوع ششم بحث را به مکان و منزلت رحم اختصاص داده ایم که رحم مشتق از اسم اعظم الهی « الرحمن » است ، و حدیثی که از غرر احادیث است از حضرت رسول الله - صلی الله علیه و علی آله - در تجلیل و تکریم از رحم و توصیه به صلح رحم که معرفت به مکان و منزلت رحم ، و اهمیت به تغذیه و تعظیم شأن آنست نقل کرده ایم : « انا الله وانا الرحمن خلقت الرحم وشققت لها اسما من اسمی ... »

و الله اعلم بالصواب

و بحری و ارضی و فضائی از وی صادر شود، و بر هر موجودات محیط و مسلط گردد، و اعتلا  
و جودی باید تا بدان حدی که همطراز صادر اول شود، و قلب او عرش اعظم الهی شود، و  
از جمله عرش گردد چنانکه «الذین يحملون العرش» بروی صادق آید، و دو و ...  
نفل غزل «هفت اقلیم دل» از دیوان ابن کثیرین مناسب نماید (ص ۴۰۰):

فالم نطق ازل تا به زبان آمده است	سخن از صورت انسا به ما آمده است
نقش صنع صمدی بر رخ لوح احدی	آنچه در پرده زبا بود عیا آمده است
اسم اعظم که بود قبله اسما ووصفا	مظهرش مصطفی کون و بکا آمده است
دل غمیده ما بر اثر عشوه دست	عرضه خرف خوان جهان آمده است
جز مظهر نکند من فکر در محسوس	آن که قرآن سمیتش و جان آمده است
بطنه و فطنه در وضد بر وقصه مخوا	در خور آخو و اعل حیوان آمده است
مدعی شعبه یازی کند اندر ره دین	شیخ نجف به لباس دگران آمده است
هفت اقلیم دل از صد کسی بموآ	که درین بادی بی نام و نشا آمده است
از کران تا به کران از لے و آبدی	نقطه نطفه چنان طیرا آمده است

حسن از شعشعه جلوه قدس ملکوت

ما شاء الله که چه خوش رهیما آمده است

علامه ابن قناری در آغاز فصل اول فاتحه مصباح الانس (ط۱ - چاپ سنگه - ص ۴) از صدر الدین  
قونوی در شرح حدیث یاد شده در موضوع رحم نقل کرده است که: «قال الشيخ - ره - فی شرحه  
: الرحم اسم لحقیقه الطبیعه و هی حقیقه جامعه بین الکیفیات الأربع بمعنی أنها  
عین کل واحده و لیس کل واحده من کل وجه عینها بل من بعض الوجوه و وصلها  
بمعرفه مکانها و تغنیهم قدرها؛ إذ لولا المزاج المتحصل من أركانها لم يظهر

تعبین الروح الإنسانی، ولا أمکنه الجمع بین العلم بالکلیات والجزئیات الذی به یتول  
إلی التحق بالمرتبة البرزخیة المحیطة بأحكام الوجوب والإمكان والظهور وبصو  
الخصرة والعالم تماماً.

وأما قطعها فبازدائها وبحس حقها فإن من بحس حقها فقد بحس حق الله تعالى  
وجهل ما أودع فیها من خواص الأسماء، ولولا علومها كانتها لم یحبها الحق ....»

سپس در بیان و معنی رحم به حقیقتی بسیار شایان توجه تام اشارتی نموده ایم که  
آدمی در دو رحم برای ابد ساخته می شود؛ یکی رحم مادر، و دیگری همین عالم طبیعت  
که بعد از فراغ از رحم مادر در آن رنگی می کنیم، و فراغ از آن را موت می نامیم که  
به فارسی مرگ و مردن می گوئیم. اما مردن در حقیقت وفات است نه فوت زیرا که  
فوت به معنی تباہ شدن و نابود گردیدن است و انسان به مردن فوت نمی شود بلکه  
«گوئیم که نمرود زنده تر شد. تعبیر مردن به فوت ناصواب است و صواب آن وفات است؛  
بیان و تفاوت آن با فوت در شرح موضوع دوم در کماح و انواع آن گفته آمد.

در هیچ آیت و روایت از مردن تعبیر به فوت نشده است، فقط یک روایت در معاد بحا  
چنان که در خاطر دارم از آن تعبیر به فوت شده است، و آن هم تعبیر  
از راوی است نه از امام معصوم که راوی درست نقل نکرده است، و صورت و هیئت  
روایات و تواتر لفظی محفوظ مانده است. و فقط قرآن کریم است که هیئت و ترکیب تمام  
عبارت و ترتیب سور آن مطلقاً به همان گونه ای که به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم -

دخی شده است و تواتر مصوب و محفوظ مانده است و مطلقاً هیچگونه تحریف و نقل به معنی بدان روی نیاموده است، و قرآن انزالی و تنزیلی همین است که اکنون در دست مسلمانان جهان است چنانکه رساله بسیار اگر آنقدر مابیه نام «فصل الخطأ» در عدم تحریف کذاب رب الارباب» در این امر بسیار بسیار مهمت اُغنی عدم تحریف قرآن کریم مطلقاً، به برهان قاطع و جامع، ناطق به صواب است. و اگر کسی نسبت نقوه به تحریف قرآن کریم را به فرقه ناجیه امامیه بدهد، بدان فرقه افتراء زده است.

و امار و ایات، حق آنست که شهید ثانی در رساله «درایه» فرموده است (ص ۱۵ و ۱۶-ط ۱، چاپ سنگی) و خلاصه آن بترجمه فارسی این که: صورت مروی هیچ روایتی به تواتر لفظی محفوظ و مضبوط نمانده است، و حتی حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» از متواتر لفظی نیست «و حدیث إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ لَيْسَ مِنْهُ أَمْرٌ مِنَ الْعَوَاتِرِ»؛ و ابوالصلاح گفته است: «مَنْ سَأَلَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ لَمْ يَلِدْ لَكَ أَعْيَاهُ طَلِبُهُ»؛ آری حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَدًّا فَلْيَقْبُوْهُ مَقْعَدُهَا مِنَ النَّارِ» ادعای تواتر لفظی ممکن است که جمیع کثیری از صحابه به همین صورت آن را روایت کرده اند. نعم حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَدًّا فَلْيَقْبُوْهُ مَقْعَدُهَا مِنَ النَّارِ» ممکن ادعای تواتر فقره نقله عن النبی - صلی الله علیه و آله - من الصحابة الجم الغفير قبل اربعون، و قيل ثیف و ستون...» سید نعمت الله جزائری در «زهر الربیع» (ط ۱- چاپ سنگی - ص ۳۰۵) چند حدیث دیگر را نیز ذکر کرده است و ادعای تواتر لفظی بودن آنها را نموده است و لکن حق همان که شهید ثانی در درایه فرموده است.

معنی دراین بود که عالم طبیعت نیز رحم است و حدیث یاد شده در تعظیم و تکریم رحم و صلوات  
و مذمت قطع رحم ، شامل این رحم که عالم طبیعت است نیز می باشد . آری عالم طبیعت هم  
مادری و رحیمی انسان ساز است چه این که انسان پس از فراغ از رحم مادر در این رحم  
طبیعت پرورش می یابد و به کمال نهایی انسانی خود می رسد . انسان بیدار حق  
رحمت این مادر را که طبیعت است تباه نمی کند بدین معنی که در مسیر تکامل انسانی خود  
و تحصیل سعادت ابدیش می باشد . و اگر از زبان قلم دانشمندان الهی نکوهشی  
بر مردم نا اهل طبیعی شنوی و می خوانی ، مقصود این نیست که نظام طبیعت  
مذموم باشد بلکه مرادشان نکوهش به کسانی است که فقط در طبیعت متوغل اند و از مادرای  
طبیعت غافل ، و متورفت و تباهی می دانند و وفات بدان بیایند که تغییر کرده ایم .  
و به همین مناسبت نکوهشی که در بیان و بیان انسانهای ملکوتی از دنیا و اهل دنیاشنی  
و میخوانی ؛ این نکوهش راجع به غفلت آنان از آغاز انجام است که چون جانوران  
سرگرم به اصطبل و علف اند و دور از عز و شرف روحانی انسان ، و بیان درندگان  
آردم خوار و مردم آزارانند که از شیر زشت آنان تعبیر به دنیای مذموم می کنند ، فبصر .  
در آغاز کتاب « گشتی در حرکت » ( ص ۸ ) در ضمن ابیانه از طبیعت یاد شده است

و او را بدین عبارات ستوده ایم :

بیای گشتی در این دشت چمن کن	دماغ روح را تازه چو من کن
مکن این نکته را از من فراموش	میداری طبیعت هست خاموش

طبیعت تار و پودش جنب و جوش است

خوش آوهمی اندر خروش است

طبیعت مخزن اسرار هستی است

بیان دفتر ادوار هستی است

طبیعت همچو تو باهوش و گویا است

به راه خویشش پویا و جویا است

سکوت او بود راز نهانی

از این رازش چه دانی و چه خوانی

چه گویم از افول و از فروغش

چه گویم از غروب و از بزوغش

طبیعت هست دائم در جھیدن

برای رتبه بهتر رسیدن

طبیعت یکسر عشق و شعور است

طبیعت طلعت الله نور است

بر و بر خوان این ناطاقین را

جواب آسمانها و زمین را

بیا اندر طبیعت بین خدایا

پدید آرنده ارض و سما را

در این باغ طبیعت ای دل آگاه

زهر شاخی شنوایی انا الله

مرا شروده و کوه و در و درشت

بروی دلستانم هست گلگشت

در این باغ دل آریک و ریخت

که تار و پودش از آیات حق نیست

تألیف و تالیف در این کتاب  
مطابق با مقتضای  
تألیف و تالیف در این کتاب  
مطابق با مقتضای  
تألیف و تالیف در این کتاب  
مطابق با مقتضای

سپس در ذیل این موضوع به مناسبت اشتقاق رحم از رحمن، به نقل حدیث شریف اشتقاق تبرک جسته ایم؛ این حدیث بسیار عظیم الشأن را در باب دوم کتاب «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» شرحی به اختصار کرده ایم، و اکنون در این مقام به برخی از مسائل مربوط به این موضوع اشاره می‌نمایم:

بر مبنای قویم و اصیل وحدت شخصی صمدی وجود، محض وجود بحث به حیثی که آن مازجت غیر و از محالطت سوی، مبتدئ باشد از آن به غیب هویت و لا تعین تعبیر می‌کنند، و حضرت اطلاق ذات نیز گویند که بحال هیچ وجه اعتبارات حق همین اعتبار عدم اعتبار نیز در آن نیست، و مشوب به هیچگونه لواحق اعتباری نمی‌باشد و اصلاً ترکیب و کثرت در آن راه ندارد و این مقام لا اسم و لا رسم است، زیرا که اسم



ذات مأخوذ باصفتی و نفی است یعنی متن ذات و عین آن به اعتبار معنای ازینها،  
خواه آن معانی از صفات جمالیه باشند که از آنها تعبیر به نعوت ثبوتیه نیز می شود، و خواه  
از صفات جلالیه از آنها تعبیر به نعوت سلبيه نیز می شود.

واسم بر دو قسم است: یک اسم تکوینی عینی خارجی که همان شأن از شئون ذات واجب الوجود است  
که «کل يوم هو فی الثَّانِ» (الرحمن - ۳۱)، و دیگر اسم است که لفظ است؛ و مرتبه  
عالیه اسم قرآنی و عرفانی اول است نه دوم، و علم آدم الّا سماء کلّها (بقره - ۳۳)، هر چند  
هر یک از اسم واسم اسم را به حکم محکم شرع مطهر احکام خاصه «قل ادعوا الله وادعوا  
الرحمن انا ما تدعون الله وادعوا الالهی» (الاسراء - ۱۱۳).

آن اسمی که موجب ارتقاء و اعتلاء گوهر است که تا کم بجای می رسد که در ماده  
کائنات تصرف می کند همان اسم عینی است که چون انسان به حسب وجود و عین  
به هر اسمی از اسمای الهیه که کلمات کن او هستند متصف شود سلطان آن اسم  
و خواص عینی او را و ظاهری شود که همان اسم می گردد، آنگاه دیگر آن هم  
بکنند آنچه میسمای کرد.

و بعبارة أخرى: مطلب اُهم، اتصاف و تخلق انسان به حقائق اسماء است که دارای  
واقعی انسان این اتصاف و تخلق است و سعادت حقیقی این است؛ آگاهی به لغات  
اقوام و السنه آنان هر چند فضل است ولی آنچه که منشأ آثار وجودی و موجب  
قدرت و قوت نفس ناطقه انسان و سبب قرب او به جلال و مطلق می شود، منظر اسماء  
جمال

شدن آنست که حقائق وجودیه آنها صفات ملکاً نفس گردند و گرنه «گر انگشت سلیمان  
چه خاصیت دهد نقش نیکنی... اگر تعلیم اسماء در کریمه» و علم آدم الاسماء کلها (بقره-۳۲)  
تعلیم الفاظ و لغات باشد چگونه موجب تفاخر آدم و اعتلای وی بر ملائکه خواهد بود؛  
افسوس که از این حیث به پایه یک راعی عامی اهل آن لغت رسیده باشد، و یا شاید این حدیث هم  
صورت نپذیرد، لذا جناب طبرسی در مجمع البیان در تفسیر علم آدم الاسماء کلها، فرموده است  
: «ای علمه معانی الاسماء، اذ الاسماء بلا معانی فائده فیها ولا وجه لإشارة الفضيلة  
بها...»

از الاسماء بلا معانی

بسیار مناسب و شایسته است که به نقل حدیث شریف اشتقاق، و به برخی از لطائف  
اشارات در بیان آن تمسک و تبرک جویم؛  
در تفسیر صافی جناب فیض - رضوان الله علیه - ضمن آیه کریمه انی جاعل فی الارض  
خليفة (سوره بقره - آیه ۳۱) آمده است که : «قال علی بن الحسین علیه السلام : حدیثی  
ابی عن ابيه عن رسول الله - صلی الله علیه و علی آله - قال : یا عباد الله ان آدم لما رأى النور  
ساطعاً من صلبه - اذ كان الله قد نزل أشباحنا من ذروة العرش إلى ظهره - رأى النور  
ولم یبین الأشباح فقال : یارب ما هذه الأنوار ؟ فقال عز وجل : انوار اشباح  
نقلتم من أشرف بقاع عرشى إلى ظهرک و لذلك أمرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت  
وعاء لتلك الأشباح ؛ فقال آدم : یارب لو یفتنیهالی ، فقال الله عز وجل : انظر  
یا آدم الى ذروة العرش فنظر آدم علیه السلام و وقع نور أشباحنا من ظهر آدم علی ذروة العرش  
فنظر آدم علیه السلام فانطبع فیهِ صور انوار اشباحنا التي فی ظهره كما یطبع وجه الانسان  
فی المرآة الصافية فرأى أشباحنا فقال : ما هذه الأشباح یارب ؟  
قال الله : یا آدم هذه اشباح افضل خلقتی و یربانی ؛  
هذا محمد وانا الحمید المحمود فی فعالی شققت له اسماً من اسمی .  
وهذا علی وانا العلی العظیم شققت له اسماً من اسمی .

وهذه فاطمة وأنا فاطر السموات والأرض فاطم أعزائي من رحمتي يوم فصل قضائي، وفاطم  
 أوليائي عما يعيرهم ويشينهم، فشقت لها اسماً من اسمي.  
 وهذا الحسن والحسين وأنا المحسن المجل شقت اسمي صما من اسمي.  
 هؤلاء خيار خلقتي وكرام بريتي بهم أخذ وبهم أعطى وبهم أعاقب وبهم أثيب، فتول  
 بهم إلي. يا آدم إذا هتك داعية فاجعلهم التي شفعاؤك فاني آليت على نفسي  
 قسماً حقاً ألا أخيب بهم أملاً ولا أرتبهم سائلاً فلذلك حين زلت منه الخطيئة  
 دعا الله عز وجل بهم قتيب عليه وغفرت له»

ذیل حدیث فوق که در وصف انوار نامبرده فرمود: «بهم أخذ وبهم أعطى...» همین  
 وصف درباره عقل نیز آمده است و آن اولین حدیث اصول کافی جناب ثقیة الاسلام  
 کلینی - قدس سره - است، و همین حدیث عقل، مفصل و مبسوط در ارشاد القلوب  
 دیلمی - رضوان الله علیه نیز روایت شده است (حدیث اول باب پنجاه و سوم): «  
 عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له  
 اقبل فأقبل ثم قال له ادبر فأدبر ثم قال له وعزني و جلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلي  
 منك ولا أكلمتك إلا في من أحب، أما بنی إياك أمر و إياك أنهي و إياك أعاقب  
 و إياك أثيب» مقصود این است که اوصاف انسانهای کامل در حدیث اول، در  
 این حدیث درباره عقل آمده است که از تالیف این روح حدیث نتیجه حاصل می گردد که  
 انسان کامل عقل است، و نتایج بسیار دیگری که برای مستفیع حقایق از ضم این روح حدیث  
 مذکور حاصل می گردد. لسان سفرای الهی همه رزاست، خداوند سبحان توفیق  
 فهم اسرار و رموز آنان را رحمت فرماید. دلکش و نغز و خوش و غمراه،  
 شرح این فصل را نیز به ذکر قصیده ای دیگر از منشئات شاعر مفلح «حضور»  
 - رحمة الله علیه - که در پایان فصل قبل از او نام برده ایم از همان کتاب یاد شده اعنی

«نامر فرهنگیان تألیف محمد مصاحی نائینی مخلص به عبرت (ص ۳۷۶) در مدح

حضرت عسمة الله الكبرى فاطمة بنت رسول الله - صلوات الله علیها - خاتمه می دهیم:

فی مدیحة الزهراء علیها السلام

چیت آن کو که شکبیه بیضا بود بیضای او را غری غرابو  
طلعت زیبای او پنهان ز چشم و خلق را روشنی دیدگان زان طلعت زیبا بود  
آفتاب آفتاب طلوع اویسی بیشتر از گردش نه گنبد مینا بود  
کوکی باشد که چون مهرش نمی باکسو بلکه نور چهره را ز ظل او بر پا بود  
کوکی باشد که گرم شمس از روی اگر گویش خورشید چهره مشتری سپا بود  
نورا و پیدا بر روز و شب بعکس آفتاب کوکی پیدا و گاه از دیده ناپیدا بود  
نیست تابان مهر لیکن مهر از و گیرد با جمالش مهر رخشان چون یکبار پا بود  
کوکی باشد که هر خدمتش از افتخار قوس کرده خم قد و بسته کمر جوا بود  
هست آنسان کوکی از سعادت و شرف خود سعادت بخش صد رحمت شعری بود  
خلق را از وی بود ساز طرب و نشاط جباران کوکی کاینسان فرح افزا بود  
کوکی باشد که در چرخ غزشش با مکان کوکی باشد که برج عصمتش مأوا بود  
گر مسیر او می جوئی تو اندر یثرب در ظهور او همی خواهی تور در بطی او بود  
گر ندان چیت این رخنده کو که گویت سیده دنیا بود هم سیده عقبا بود  
حضرت زهرا که شرم آید اگر گویش جبهه ی او نور بخش زهره ی زهرا بود

فاطمه صدیقه کبری که بر اصل خود  
هم نیت نیز هم صغری و هم کبری بود  
حوری انبیه و خیر النساء با همی  
خاک پایش زینت خساره جو بود  
سایه طوی نیفتد جز از حجاب او  
طوی آنکس کو بر سایه ی طوی بود  
آتش دوزخ نسوخته اعدای او  
وای بر خصمش که اندر دِل و اندر او بود  
فخر کن بر صاحبش ای نیک روح فدای  
شادری کامروز و فردا صبت رسوا بود  
با ولای تو خنجر را چه پروا از جیم  
از جهنم مرور احاطا اگر پروا بود  
هم زمین مدحتش بد اگر گویند خلق  
این قصیده دلکش و نغز و خوش و غر بود  
چون بهر مدح تو گردید ایجاد خود  
لاجرم نبود روی را غم الفیا با بود  
عاشقان باز همچو معشوقان هر  
چشم گریان سینه ی بریا دل شیدا بود  
تا بفروردین نیک داشت و کشت باغ و  
سبز و سرخ از سوری و اسپرغم و میا بود  
دشمن گریان دلش بریا رخسار چون عفر  
دوست خند دلش شاد رخسار حر بود

٧ - كانت فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - ذات عصمة بلا دغرة وروسوسة ، وقد نص كبار العلماء كالمفيد والمرضى وغيرهما بعصمتها - عليها السلام - بالآيات والروايات ، والحق معهم والمكابر معجوج مفلوج .  
وكانت - صلوات الله عليهما - جوهرة قدسية في تعيين إنسي ، فهي إنسية حوراء وعصمة الله الكبرى .

وحقيقة العصمة أنها قوة نورية ملكوتية تعصم صاحبها عن كل ما يشينه من رجس الذنوب والأدناس والسهو والفسيان ونحوها من الرذائل النفسانية .  
ومن ههنا العصمة مصوغ الزلل في تلقى الوحي وسائر الإلقاءات السبوتية ، وفي جميع شئونه العبادية والخلقية والخلقية والروحانية وغيرها من أول الأمر ، قوله سبحانه : « وآتيناه الحكم صبياً » .

فاعلم أن العترة وفاطمة منهم معصون كما نص به الوصي الإمام علي عليه السلام في النهج « وكيف تعصون وبينكم عترة نبيكم وهم أئمة الحق وأعلام الدين وألسنة الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن وردوهم وروذ الهيم العطاش » .  
ونطق ابن أبي الحديد المعتزلي في شرحه بالصواب حيث قال : « فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن تحته سر عظيم ، وذلك أنه أمر المكلفين بأن يجر العترة في إجلالها وإعظامها والانقياد لها والطاعة لأوامرها مجرى القرآن » .

ثم قال : « فإن قلت : فهذا القول منه يشعر بأن العترة معصون فما قول أصحابكم - يعني بهم القائلين بمذهب الاعتزال - في ذلك ؟ قلت : نص أبو محمد بن متويه في كتاب الكفاية على أن علياً عليه السلام

معصوماً وأدلة النصوص قد دلت على عصمته والقطع على باطنه ومغيبه،  
وأن ذلك أمر اختص هوبه دون غيره من الصحابة قد بر.

وإذ اريدت أن بقاء النبوة وعقيلة الرسالة وودبعة المصطفى وزوجة  
ولي الله وكلمة الله التامة فاطمة - عليها السلام - ذات عصمة فلا بأس  
بأن تشهد في فصول الأذان والإقامة بعصمتها، وتقول مثلاً:  
«أَنَّ فاطمة بنت رسول الله عصمة الله الكبرى» أو نحوها.

ترجمه: بدون هیچ دغدغه و وسوسه، حضرت فاطمه زهرا زینب علیها السلام - صلی الله علیه و آله وسلم -  
دارای عصمت بوده است، علما ی بزرگه مثل شیخ مفید و علم الهدی سید مرتضی  
به آیات و روایات نص بر عصمت آن جناب فرمودند و حق با آنان است، و شخص  
مکابر سخت محکوم و مغلوب است.

آن جناب صلوات علیها گوهری قدسی در تعین و صورت الهی بوده است، پس آن حضرت  
انسیه جوار و عصمت کبرای الهی است.

و حقیقت عصمت نیروی نور و ملکوتی است که دارنده اش را از هر چه که موجب  
عیب زشتی انسان است - از قبیل پلیدی گناهان و آلودگیها و سهو و نسیان  
و دیگر ذائل نفسان - عاصم و حافظ است. و آن کسی که صاحب عصمت است  
از لغزش در تلقی وحی و دیگر القاءات سبوحی آنسو<sup>ست</sup> مصوم<sup>ست</sup>، و در جمیع  
عبادی و خلقی و روحانی و جز آنرا از اول امر محفوظ است. خدای سبحان در

بارہ یحییٰ پیغمبر فرمود: ما اور در حالے کہ کودک بود حکم داده ایم .

پس بدان کہ عترت رسول الله - یعنی اهل بیت قریب آن بزرگوار - کہ حضرت فاطمہ <sup>س</sup> از آنان است معصوم اند ، چنان کہ جناب صبی امام علی علیہ السلام در نہج البلاغہ فرمودہ است : چگونه حیران و سرگردانید و حال این کہ عترت پیغمبر شما کہ از مہ حق و اعلام دین و السنہ صدق <sup>اند</sup> در میان شماست ؟! پس ایشان را بہ نیکوترین منازل قرآن فرود آورید ، و مانند شتران نشہ کہ بہ آن نحو وارد می شوند بہ ایشان وارد شوید .

ابن ابی الحدید معتزلی را در شرح نہج البلاغہ در بیان این گفتار امام علیہ السلام سخنی بہ صواب است کہ گفت : « سرتی عظیم در این عبارت » « فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ نَزْلِ الْقُرْآنِ » <sup>است</sup> ، زیرا کہ آن بزرگوار مکلفین امر فرمود کہ عترت را در اجلال و اعظامشان و در انقیاد و طاعت او امرشان بسان قرآن و ہما تذکر بدانند .

سپس ابن ابی الحدید گفت : اگر گوئی کہ این فرمودہ آن حضرت - یعنی امام علی علیہ السلام - مُشرع است بہ این کہ عترت معصومانند ، نظر اصحاب شما یعنی فرقة معتزلہ در این امر کہ عصمت عترت چیست ؟ در جواب این سؤال گفت : « نَصُّ كُفَّارٍ بِمُحَمَّدٍ بِمَنْ تَوْبِهِ رِكَابُ الْغَايَةِ » <sup>است</sup> کہ علی علیہ السلام معصوم بوده او ادلہ نص و ادلہ عصمت قطع بر اطن منیاب است ؛ و این امر در میان اصحاب پیغمبر فقط اختصاص بہ او دارد و هیچک از صحابہ این منزلت و مقام نبوتہ است .

الکون کہ دانستی بقیت نبوت و عقیدہ سار و دینہ مصطفی و زوجہ ولی و کلہا الی فاطمہ علیہا صاحب عصمت <sup>السلام</sup> است . ہاشما ندارد کہ فصول او اقامہ نبوت عترت بہ آن جناب است عبارت « اشہد ان فاطمہ بنت رسول الله <sup>صلی</sup> اعظمہ الکبریٰ » و یا مشابہ آن شہادت دہی .



شرح: در کتب کلامی بحث از عصمت و تشایر آراء در بیان آن به میان آمده است؛  
و علم الهدی سید مرتضی - رضوان الله علیه - کتابی که انقدر در این امر به نام «تنزیه  
الانبیاء» نوشته است؛ و جناب خواجه طوسی در رساله ثالثه مقصد رابع تجرید الاعتقاد  
فرموده: «و يجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق فیحصل الغرض، و لوجوب  
متابعته و ضدها و إلا نکار علیه...» (کشف المراد - ط ۷ - ص ۷۱) بتصحی الراقم و  
تعلیقہ علیہ).

و این متمسک بذیل ولایت را تعلیق بر آن در بیان عصمت بدین عبارت است:  
«الحق أن السفير الإلهی مؤید بروح القدس معصوم فی جمیع أحواله و أطواره و  
شئونہ قبل البعثة و بعدها، فالنبي معصوم فی تلقی الوحی و حفظه و إبلأه  
كما أنه معصوم فی أفعاله مطلقا بالأدلة العقلية و النقلية فمن أسند إليه الخطأ  
فهو مخطئ، و من أسند إليه السهو فهو أولی به....»

و در این رساله کریمه اعنی «فصل حکمة عصمته فی کلمة فاطمیه» خود عصمت را تقریر  
کرده ایم که «و حقیقة العصمة أنها قوة نورية ملکوتية....» بدین نظر که  
حضرت فاطمه علیها السلام رسول الله با این که دارای سمیت وحی تشریعی نبوده است صاحب  
ملکه عصمت بوده است؛ و منافات ندارد که انسان را ربیت نبوت تشریعی نباشد و او را  
ملکه عصمت بوده باشد چنان که در بیان فصل شانزدهم در فرق میان نبوت  
تشریعی و نبوت انبای گفته آید.

عصمت در لغت به معنی منع است چه این که ملکه عصمت صاحب عصمت از هر گونه ناپسند  
و ناروا مانع و رادع است، حتی صاحب عصمت نیت گناه نمی کند، و غفلت و سهو  
و نسیان را رواه نمی یابد. قوله سبحانه: «سنقرئك فلا تنسى» (سوره اعلی - آیه ۱).  
صاحب عصمت از کودکی و آغاز زندگی هر احوال و آثار و افعال و احوالش حکم و حکیم است

قوله تعالى شأنه: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا» (سوره مريم - آیه ۱۵). و تفسیر شریف مجمع البیان آمده است که: «إِنَّ الصَّبِيَّانِ قَالُوا لِبُعِيِّ إِذْ هَبَ بَنُ اللَّعْبِ فَقَالَ: مَا لِلْعَبِّ خُلُقُنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا» یعنی کودکان به بحی علیه السلام گفتند: بیابا ما برای بازی، فرمود: ما برای بازی آفریده نشده ایم، پس خدای سبحان درباره او این کریم را نازل فرموده است و «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا».

سپس به بیان حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه بر عصمت عترت رسول الله - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - تمسک نموده ایم؛ و قول منصفانه ابن ابی الحدید را در شرح نهج البلاغه، و انصاف اعتراف ابو محمد بن متویر در کتاب «کفایه» از قول ابن ابی الحدید رحمته نقل کرده ایم. در نکته ۷۴۸ کتاب هزار یک نکته گفته ام: «ندانم کجا دیده ام در کتاب که فخر بازی در هر مسأله ای از مبدأ تا معاد تشکیک نموده است و اعتراض کرده است که او را امام المشککین خوانده اند ولی در عصمت سیدنا العالمین فاطمه بنت رسول الله تسلیم محض بوده است که آن جناب بلا مدافع معصوم نبوده است و در عصمت طهارتش جانش شک و تردید نیست».

در ذیل این فصل، حضرت صدیق طاهره فاطمه معصومه سلام الله علیها را به «بقیه النبوة» ستوده ایم؛ این تعبیر ما درباره آن جناب چنانست که در زیارت جامعه: «السلام علی الأئمة الدعاة، والسادة الولاة، والذاة الحماة، واهل الذکر وأولی الأمر» و بقیه الله، وخیرته...؛ بدیهی است که بقیه هر چیز همان چیز است و اوصاف و آثار و خواص او را دارد، و اهل بیت را پیغمبر - علیهم السلام را که بقیه الله و بقیه النبوة می گویند تعظیم و تجلیل از انا بدین لحاظ است که چون وسایط فیض الهی هستند و متخلق به اخلاق الله می باشند و سبب هدایت خلق اند، و باذن الله کار خدای می کنند، و مانند

رسول خدا - صلی الله علیه وعلیه وسلم - نشر حقائق و معارف قرآنی می نماید و کار پیغمبری می دهند، کأن ان برزگواران بقیة الله وبقية النبوة می باشند قیصر خدای سبحان در سوره هود قرآن از شعیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام حکایت فرمود که قوم خود گفت: «یا قوم اوفوا العکمال والمیزان بالقيسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تغشوا فی الارض مفسدین، بقیتُ الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ...» جناب قیصر - رضوان الله علیه - در تفسیر شریف و منیف صافی در بیان همین آیه کریمه گوید: «فی الکافی عن الباقر علیه السلام انه صعد جبلاً یشرف علی اهل مدین حین أغلق دونه باب مدین ومنع ان یخرج الیه بالأسواق فحاط بهم بأعلى صوته یا اهل المدينة الظالم اهلها انا بقیة الله، یقول بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ، قال رکان فمهم شیخ کبیر فأتاهم فقال لهم: یا قوم هذه دعوة شعیب النبی والله لئن لم تجزوا إلى هذا الرجل بالأسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت أرجلکم، الحدیث...» و فی الإكمال عنه علیه السلام: أول ما یُنطق به القائم حین یرجع هذه الآية: «بقیتُ الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» ثم یقول: انا بقیة الله وحجته وخلقته علیکم، فلا یسلم علیکم السلام فی اقبال السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه...»

کامل حدیث اول، و احادیث دیگر نیز در نور الثقلین در تفسیر کریمه یاد شده نقل کرده است (ج ۲ - ط ۱ - ص ۳۹۰)؛ و در شرح زیارت احسان - رحمة الله علیه - نیز اشارت به برخی از مطالب و آیات و روایات شده است. و کوتاهی سخن لب لباب مطلب در بیان بقیة الله وبقية النبوة همانست که تقریر و تحریر کرده ایم.

اما آن که در پایان این فصل گفته ایم: «و اذ اردت ان بقیة النبوة و عقله الرسالة... ذات عصمة فلا بأس بأن تشهد فی فصول الأذان والإقامة بعصمتها و تقول مثلاً...»، در پیرامون این امر شایسته است که کلمه ای از کتاب «هزار

و یک گله «، و نکه ای از کتاب «هزار و یک نکه» تقدیم داریم؛ اما کلام این که: «یک از عزیزانم که آزاد مردی است و در عرفان علی دارای حظی وافر است و به القاء مستوحی نابل است و به گفتن این فصل» اشهد أن فاطمة بنت رسول الله عصمة الله الكبرى «در فصول اذان و اقامه نماز عامل، در آشنای فصول اقامه نماز مغرب شب یکشنبه دهم ربیع الاول سنه ۱۶۱۹ هـ ق، برابر با ۱۴/۴/۱۳۷۷ هـ ش، خواست که فصل مذکور را اداء کند از نهاد دیوار مقابلش می شنود که کسی می گوید: «اشهد أن فاطمة الزهراء حجة الله على الحجج».

شگفت این که همین عبارت شریف یاد شده، صورت روایت حضرت امام حسن علیه السلام است چنان که سید عبدالحسین طیب - طیب الله رمه - آن در تفسیر الطیب البیان (ج ۱۳ - ص ۲۲۵) نقل کرده است که: «قال الإمام العسکری - علیه السلام - نحن حجج الله على خلقه، وجدتنا فاطمة حجة علينا».

و قواعین واقع برای آن جناب، و بافتن این حدیث مستطاب موجب شده اند که این متبک بذیل ولایت عصمة الله الكبرى در فصول اذان و اقامه بعد از شهادت به نبوت خاتم الانبیاء محمد مصطفی - صلی الله علیه و علی آله و سلم -، و به امامت سید الاوصیاء امیر المؤمنین علی و اولاد معصومین - علیهم السلام - می گوید: «أشهد أن فاطمة بنت رسول الله عصمة الله الكبرى وحجة الله على الحجج».

و اما نفل نکه یاد شده بین نظر است که شهادت به عصمت حضرت فاطمه سلام الله علیها در فصول اذان و اقامه نماز، به وزن شهادت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام و صورت نکه این است:

«نکه ۹۰۳؛ علمای عامه در موضوع فصول اذان و اقامه و اقرار و شهادت به ولایت و امامت حضرت وصی امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن، از جناب استاد علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی - قدس سره العزیز - استفتاء

کرده اند، در جوابشان چنین مرقوم فرمود که من عین دستخط مبارکش را که در نزد من محفوظ آنفل می کنم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الإقرار بولاية أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام والشهادة بها جزء من الإيمان وجائز في الأذان، والاختلاف في ذلك بين المسلمين على خلاف فرقه.

والدليل على أنه جزء من الإيمان أحاديث كثيرة منها ما رواه الترمذي وكتابه أحد الصحاح الستة عن أم سلمة كان رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول:

لا يحب علياً منافق، ولا يبغضه مؤمن، انتهى؛ فمن أبغضه ليس بمؤمن ومن أحبّه مؤمن، وهذا معنى كون ولايته جزء من الإيمان، وكان أحب الخلق إلى الله بعد رسول الله - صلى الله عليه وآله - لحديث الطبري المعروف بالمسلمين.

وأما لونه جائزاً بين الأذان فلا أنه كلمة حق وقول مشروع، واتفق الفقهاء الأربعة على جواز التكلم بكلام غير كثير لا يخل بالموالاتة بين فصول الأذان إلا أن أحمد بن حنبل - رضي الله عنه - لم يجوز التكلم بكلام غير مشروع كاللذّب والغيبة

وابطل الأذان به، ولم يبطل به الأذان سائر الفقهاء، وكتبهم جوازاً وأقول المهم، وهذا مصرح به في الصفحة ٢٢٨ من الجزء الأول من كتاب النعم على هذا المذهب. أما تركه فإن كان عني وبغض فهو خارج عن الإيمان، ومن تركه لأنه ليس جزء من أجزاء الأذان بأس لأن الشهادة بالرسالة شهادة بجميع ما جاء به الرسول، منه ولا

علی علیه السلام. وقد صرح فقهاء الإمامیة بعدم جواز الشهادة بالولاية بقصد  
 أنها جزء من الأذان، وهذا واضح معروف منهم، وإنما جعله الغلاة والمفوضة  
 جزءاً ونحن منهم براءء، وإنما یؤتی بها فی بلاد الشیعة تبرکاً وحرصاً علی اظهار محبتهم  
 لعلی علیه السلام مع علمهم بأنها لیست جزءاً من الأذان كما یصلون علی النبی بعد ذکر اسمہ فی  
 الأذان وغيره امتثالاً للأمر به فی الکتاب الکریم، ولا یخالف علمهم هذا فتوی أحد  
 من الفقهاء الأربعة رضی اللہ عنہم جمیعاً لأنهم جمیعهم كانوا من اهل الولاية ومحبی علی  
 علیه السلام وأهل بیت الرسول لأنهم كانوا مؤمنین بالإجماع والمؤمن لا یبغض علیاً علیه السلام  
 بنص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ. هذا ما یتسری من الجواب علی الجملة، والسلام  
 علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ. حرره العبد المحسن المدعو بالشعرانی عفی عنہ. «  
 غرض نگارنده از آنجا که این کلمه تا میبار که این آنچه در شهادت حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی  
 علیه السلام رخصه و اذان واقامه گفته آمد، درباره شهادت عصمت صدیق طاهره سلام الله علیها  
 نیز گفته آید.

این فصل را به چند سطر از بیان شیخ اجل مصلح الدین سعدی شیرازی - رحمه الله علیه - که  
 در خانم مجلس چهارم « مجالس پنجگانه » آورده است خاتمه می دهیم :

« ..... جوانمردا چکنی سراپی را که اولش پستی و میانش مستی و آخرش سستی منهن  
 به نیستی است. سراپی که بیکدر بفنا دارد، و دریم بزوال، سیم بوبال، حقاً که استماع  
 دارم که وقتی سید عالم و مومنی آدم - صلی الله علیه وآله وسلم - بعیادت بتول  
 عزراء فاطمه زهراء - سلام الله علیها شد، دید که بر بوریائے خفته لیف خرما، و  
 پوست گوسفندی بالین کرده، و بقدر یک ارش شال درشت از پشتم شتر بجای  
 مقنعه برافکنده، زهرا علیها السلام از آن شدت فاقه برید بر گوارطا بر کرد بر سبیل تعویض  
 و تصریح، آن جناب فرمود: ای جان پدر، فاذا نفخ فی الصور فلا انساب  
 بینهم، بر آن اعتماد کن که دختر پیغمبرم و جفت گرام حیدرم و مادر شیر و شکر!

بعزت وجلال خداوندی که امر و نهی و قبض و بسط از او است که فردا از عرصات دستور  
نیاید که قدم از قدم برگیری تا از عهد اینها بر نیایی .

۱) ماروایت این که جناب شیخ بهائی - رضوان الله علیه - در آخر جلد اول  
«کنکول» (طنجیم الدوله - ص ۱۳۸) نقل فرموده است :

« من کتاب قرب الإسناد عن جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - کان فراس  
علی و فاطمة - علیهما السلام - حین دخلت علیه إهاب کبش إذا أراد  
أن یناما علیه قلباه ، و کانت و سادتهما أدمأ حشوها لیف ، و کانت  
صدأ قها درعاً من حیدر » .

۲) آتایان جناب استاد علامه شعرانی در عصمت این که در شرح بر تجرید الاعتقاد محقق  
خواجہ طوسی بفارسی در موضع یاد شده پیشترک - یعنی در شرح مسأله ثالث مقصد  
رابع آن (ص ۴۸۵) فرموده است :

« عصمت پیغمبران در آن اختلاف کردند : معتزله گفتند گناه بر پیغمبران روا نیست  
مگر گناهان صغیره بسهمویا بتأویل جائز است ، و معنی تأویل آن است بخطا  
آن راکنانه نداند ، و گفتند چون ثواب انبیاء بسیار است اندک گناه صغیره بدان هم  
ثواب فانی و مضمحل می شود . و اشاعره غیر کفر و دروغ را از آن ها ممکن میدانند  
کبیره یا صغیره . و اما فخر رازی صدر کبائر را جائز ندانست . و در مواقف  
اشاعره جائز ندانند معناه عقلاً چون آنها بحسن و قبح عقلی معتقد نیستند .

و اما می گفتند از هر گناه معصوم اند کبیره و صغیره، از کذب معصومند چون اگر احتمال دروغ  
در آنها داده شود اطمینان بقول آنان نمی ماند. و از سایر معاصی نیز معصومند زیرا که ائمت را  
مأمور کردند به پیروی آنها در اقوال و افعال، و اگر فعل آنها معصیت یا پیروی آنها جائز  
یا کویم هم متابعت آنها واجب است چون پیغمبر، و هم محال است چون گناهکارند.  
دیگران اگر پیغمبر گناه کند باید از انهی کرد و عمل او را منکر شد با آن که رد پیغمبر آزار و جائز نیست.  
و اما آخر رازی گوید: گناهکار فاسق است و قول فاسق بصریح قرآن نباید پذیرفت.  
«ان جاءکم فاسق بنبأ فتیینوا» پس قول او حجت نیست، نعوذ بالله.  
علامی نام صغیره و کبیره در دلیل نبردند و میان آن دو فرق نگذاشتند چون مقصود از اقوال  
خداست که وثوق و اعتماد از اعمال پیغمبر برمیخیزد و متابعت امر او می شود، با این صغیره  
و کبیره نسبتی اضافی و حد مائز و فاصل ندارد، هر گناهی نسبت به گناهی بزرگتر است و  
به گناه دیگر کوچکتر مانند شهر بزرگ و کوچک و خا بزرگ و کوچک و مشهور و خفا و امثال آن.  
اما آن اعمال انبیاء که ترک اولی گویند متابعت آن برای ما جائز است.  
اما آخر رازی در محصل از حیثیة نقل کرده است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله  
پیش از نبوت کافر بوده است؛ و حیثی که روی سارده لوحان خشکند اندک احق گویند و  
اختصاص مذهب مختلفه اهل سنتند از مذکوره بلکه در همه گره یافت می شود و مبنای  
برقبو هر گونه روایت است ملاحظه ادله و قرائن کذب، و ظواهر الفاظ را دلیل  
می گیرند به تفحص از ادله دیگر و قید و تخصیص. و آخر گوید: این قوم برخلاف



همه مسلمانان گفتند آیه قرآن «ووجدك ضالاً فهدى» ، و ما كنت تدري ما الكتاب  
ولا الإيمان» دلالت بر کفر دارد نعوذ بالله . بلکه معنی آن است که ممکن بذات خود هیچ  
مکرم باویدهند و عدم ذات مقدم ابر وجودی غیر مانند و انا انشأناهن إنشاء فجعلنا  
أبكاراً» بالکره بودن تا آخر از خلقت ندارد .

و اما تحقیق این کترین ربیان عصمت این که در تعلیق ای بر همان مسأله سوم مقصد  
چهارم «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» (بتصنیع تعلیق نگارنده - ط ۷ -

ص ۴۷۲) بدین صورت تقریر و تحریر شده است :

و فی خصال الصدوق و خامس الحارثی کتاب النبوة (ط ۱ - ص ۲۰۴) فی خبر القطب  
عن السکری عن الجوهري عن ابن غمارة عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه - علیه السلام -  
قال : إن أيوب عليه السلام ابتلي سبع سنين من غير ذنب (بغير ذنب - خ ل)  
وإن الأنبياء - عليهم السلام - لا يذنبون لأنهم معصومون مطهرون لا يذنبون  
ولا يزيغون ولا يرتكبون ذنباً لا صغيراً ولا كبيراً .

و قال : إن أيوب - عليه السلام - من جميع ما ابتلي به لم تنتن له رائحة  
ولا فحنت له صورة ولا خرجت منه مدة من دم ولا قيح ولا استقدرة أحد  
ولا استوحش منه أحد شاهدة ولا تدو شيء من جسده ، وهكذا يصنع  
الله عز وجل بجميع من يبتليه من أنبيائه وأوليائه المكرمين عليه ، وإنما  
اجتنبه الناس لفقره وضعفه فظاهروا امرأة لجهلهم بآله عند <sup>تعالى</sup> به

من التأييد والفرج ؛ وقد قال النبي - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - : أعظم الناس بلاءً  
للأنبياء ثم الأُمم فلا مثل ، وإنما ابتلاه الله عز وجل بالبلاء العظيم الذي يروى  
معه على جميع الناس للتلايد عوالة الربوبية إذا شاهدوا ما أراد الله أن يوصله  
إليه من عظم نعمه تعالى متى شاهدوه ، وليستدلوأبذلك على أن الثواب من  
الله تعالى على ضربين : استحقاق واختصاص ، وللتلايحتقرأضعيفاً للضعف ،  
ولا فقيراً للفقرة ، ولا مريضاً للمرضه ، وليعلموا أنه يسقم من بشاء ويشفى من بشاء  
متى شاء كيف شاء بأي سبب شاء ، ويجعل ذلك عبرة لمن شاء ، وشفاوة لمن شاء ،  
وسعادة لمن شاء ، وهو عز وجل في جميع ذلك عدل في قضائه وحكيم في أفعاله  
لا يفعل بعباده إلا الأصلح لهم ولا قوة لهم إلا به ، انتهى .

قوله - صلى الله عليه وعلى آله - : أعظم الناس بلاءً الأنبياء ؛ ومن ذلك العظم  
الضر بالضم قال عز من قائل : « وأيوب إذ نادى ربه أنى منى الضر و انت أرحم  
الراحمين » ، إذ الضر بالفتح الضر في كل شيء ، وبالضم الضر في النفس ، ذكره في الكتاب .  
قال علم الهدى في تزييه الأنبياء : « فإن قيل أفنصحو ما روى من أن الجذام أصابه حتى  
تساقطت أعضاؤه ؟

قلنا : أما العلل المستفزة التي تنفر من رآها وتوحشه كالبرص والجذام  
فلا يجوز شي ، ومنها على الأنبياء عليهم السلام لأن النفر ليس بواقف على الأمور  
الغيبية بل قد يكون من الحسن والقبح معاً ، وليس ينكر أن يكون أمراض أيوب <sup>عليه السلام</sup>

وأوجاعه ومحنته في جسمه ثم في أهله وماله بلغت مبلغاً عظيماً تزيد في الغم  
والألم على ما ينال المجزوم، وليس ينكر تزايد الألم عليه السلام وإنما ينكر ما أقضى التنفير.  
قال في مجمع الباء عند قوله سبحانه: «فما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا  
من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر فإذا عزمت فتوكل على الله إني الله  
يحب المتوكلين» (آل عمران - ١٥٩) :

في هذه الآية دلالة على اختصاص نبينا بكمال الأخلاق ومحاسن الأفعال. و  
من عجيب أمره - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - أنه كان أجمع الناس لدواعي  
الترفع ثم كان أدناهم إلى التواضع، وذلك أنه كان أوسط الناس نسباً و  
أوفرهم حساباً وأسماهم وأشجعهم وأفصحهم، وهذه كلها من دواعي الترفع.  
ثم كان من تواضعه أنه كان يرقع الثوب ويخسف النعل ويركب الحمار <sup>يعلف</sup>  
الناضح ويحجب دعوة المملوك ويجلس الأرض ويأكل على الأرض وكان  
يدعو إلى الله من غير زور وكهر ولا زجر، ولقد أحسن من مدحه في قوله:

فما حملت من ناقة فوق ظهري أبرأ وفي ذمة من محمد

إلى أن قال: وفيها أيضاً دلالة على ما نقوله في اللطف لأنه سبحانه به على أنه لو لا رحمة  
لم يقع اللين والتواضع ولولم يكن كذلك لما أجابوه فبين أن الأمور المنفرة منفية  
عنه وعن سائر الأنبياء ومن يحرق مجراهم في أنه حجة على الخلق، وهذا يوجب  
تنزيههم أيضاً عن الكبار لأن التنفير في ذلك أكثر...»

اُمّا قصیدہ ابن کہ مرحوم عفا طافا کہ در فصل چہارم معر شدہ است، قصیدہ غزای  
دیگری در معصۃ اللہ الکبریٰ حضرت فاطمہ زہراء - سلام اللہ علیہا - سرودہ است  
کہ از ہماں کتاب یاد شدہ «نامہ فرہنگیان» (ص ۶۲۴)، بہ نقل آن تبرک می جویم:

### فی مدیحۃ الزہراء علیہا السلام

بدار الملک دل رو کن بجو این دولت والا کہ جزر ماندگے صل ندارد ملک دنیا  
مرواندر پی دنیا کالہ نا چیز است ہر چیز مشو بی توشہ زین خرم کہ ہست امروز را فردا  
نمودش سرسبز نابود و مکاری را ورافتن فریش می بخور جانالہ آخر سازدت رسوا  
اَلَا اَی غافل گمر ز چاہ طبع بیرون جاہ مشو را ہبر در رہم باش از چہل نابینا  
بکوش اندر صفائی دل چہا بنفشہ ای غافل بشو بالودہ ز آب گل بہمت بال و پر بکشا  
تو مرغ باغ توحید درین ویرا چہ بیحد بداند تلخ و دام گول در افتادہ امی زانجا  
مباش این گونہ تن پرور بر جاناز جا بگذر کہ گرفتاری کنی خود بقایا بے در آن افتا  
جوان زاجہا لو کہ روزی بجھد از دست بنا و جہا ادا دل بستن نباشد شیمت دانا  
درین بازار تا ای خواجہ بسی سرایہ از کف ہمہ سود زیبا آمد خجل ماندی ازین سودا  
زبون نفس دانا کہ اغوا و ازین شیطا ز قصہ نام عبر گیر دم از قصہ بابا  
دو تانہ پشت انعطیم انبائی زمان آخر دمی سر را فردا و بسجده حضرت بکتا  
برای یک دنیا ناکلی در دونا شد شری در بدل زن چور دانا دار ہند خوان استغنا  
رہ مردان ہم می پوی و از انشا بگو کہ در دیشان رگہ را گدای در بود دارا

ترا این تیه نادان فشار در پیشما  
 مرا این ظلمات نفساً بنور عقل طی فوما  
 شب تاریک و دور و حرامی هر وزیر  
 سلامت آن رود کور نباشد غصه‌ی کلا  
 ز کبر و نخوت هستی بشو که مستی  
 نگو سارا و قادیستی بستی در بریز  
 بر مردان ره پستی همی رفعت <sup>بیاراد</sup>  
 ترا غزل منزل که ازین ماست <sup>می</sup>  
 خوشامرست چاک که رگام غمت <sup>اوست</sup>  
 دهد در عشق خوش سودا تی گردد ازین <sup>صفا</sup>  
 ز تجرید هوا عیسی مچرخ چارمین <sup>شد</sup>  
 تو هم روح مجرد شوز آیش رسی آنجا  
 ترا سرمایه احباب بود در زندگه کرد  
 دم عشق مبارک اگر شود بار و ریم  
 بسوی صحراندریا و بس دریا کند صحرا  
 جناب قدس و حدر اگر آرزو داری  
 حجاب خویشین یعنی شکن اندر دل دریا  
 مویان و عاشق شو که روی شاهد غبی  
 بنگشاید رخ پرده مگر با عاشق شیدا  
 غبار تن پستی احباب چهر جانان دان  
 بدراین پرده عاشق و بین چهری زیبا  
 اگر نبستی ازین اثبات نفی کن  
 که مشهور شود از لا جمال شاهد الا  
 تعالی شأنه حشمت عظم عقل در ناید  
 چه در یک جلوه‌ی رویش ظهور آیتست <sup>باصفا</sup>  
 تو عین الخضر روحانی یابی با سانه  
 مگر خضر ره جو سکندر سا جها <sup>ت</sup> پیا  
 گلستان گردد از عشق آتش <sup>ت</sup> نمردی  
 بری که سر طهور خشم شهوات داخل آسا  
 بنور عشق <sup>ت</sup> زان ز طوارینها <sup>ت</sup>  
 بیانا اثر رحمان بر دشتان ازین بیدا

برآر طود دل بشنو نواها بر بیت  
 چو موسی روی کن اندر سینہ ی سیدنا  
 نوشاه کشور جا بهل از لطف آسایه  
 بنوبت گاه سبحان بر آیین گنبد خضرا  
 همان خلعت صورت بمعنی روی پوشید  
 سراسر بر پیمادر انسان موی پید  
 مقام احضرت انسافرا چار و پنج و شش  
 همی زیندا و بالا همه دونند اودالا  
 تو آدم زاده ای آخر شرف از پدر داری  
 ز مسند گاه علم جو تو سر علم الاسما  
 ز جابلسا و جابلقانشان گره می جوئی  
 بجو انسان کامل شو بجابلقا و جابلسا  
 مدد از عشق می باید دل را تا صفایا  
 چوپیران ریس زانوشین میم بدل  
 چو تر عشق دارد بد بعلت کوشش و مشی  
 چو خوش برده آن عاریبی اندر زما  
 گرا از رحمت همتی زنا اهلابین  
 مرابای کشید عشق اندر خلوت عزت  
 محمد الله چراغ دل مرا روشن از نور  
 مبین بر بوبیت همان دختر احمد  
 بد ساقی هم از خم ولاش مر اساع  
 سر از خم کبر هشیاری بگذرانندین محفل  
 بر روشن کردن کینه مبارک کوکب در می  
 که نه شرف از غریب بیانش زهره ی زهرا  
 که از دام زبونگیرا بجز رسته شد عنقا  
 که کنج عزت هم صحرانشه از عشق خوش سودا  
 که از رشحات رخسایش سرشته آدم و حوا  
 که نور پاک او آمد بعالم مود و منشا  
 بویزه روز میلادش نشاید منع استسقا  
 که این مستی اهنیای مرا افزونده صهبا  
 که نه شرف از غریب بیانش زهره ی زهرا

بقول آن دخت پیغمبر که آمد صمت راو  
 پناه ما سوای کجسته در سراج در رضا  
 جهاش غیرت منو جو آورده کشید از رو  
 همه اشیا تبارک گو برین خلقت الی ما شا  
 طراز صفی هسته قدوم انور پاکش  
 غیاث کشد غلامیده همچنان جو را  
 اگر نور او بودی بمشکوه دل آدم  
 ممکن باور که بر سر داشتی اوج کر منا  
 شرف آمد بود لیکن اگر فاطمه خنث  
 بسی لولو کجا بر نونند زان بحر گهر  
 تمام آفرینش زان لطفیل حضرتش باشد  
 که آمد ذات او علت که آمد نور او مبداء  
 ز عکس پر نوریش هوای غرض کشد  
 همان نور خوانندش یگانه روی بیضا  
 نبی نبود وی اینست حجت بزدا  
 ظهورات نبی از وی صی آسای بی سدا  
 سخن اندر رحم کرد طعام از خلد آورد  
 نمود از بهشت ابدی بلما حوری سلما  
 همه کاشانه از نور دریش میشد روشن  
 بهر روزی سرت چو بعد خاستی بر پا  
 کلیم بر پایش شرافت بین بود از وی  
 مسلمان گلمی شنیدستی بد بیضا  
 همی بر خدمتش مایل هزاران راه  
 کلبه نشانی که آمد نه غیبی  
 چنان که بهر مریم مادر روح الله والا  
 کتاب آشکار حق امام هر زمان باشد  
 بود ام الکتاب آن بانوی گو یا و ناگو یا  
 صحیفه فاطمه اندر قول شاه دین جعفر  
 نبشته خامری قدر معاد و مبداء اشیا  
 ز طوفان معاصی تولا نش تان رستن  
 سفینه نوح اندر سوسلا رست رازین ریا  
 چو بنشسته در این زمره ساخته  
 بامینت روان گشتی که بسم الله بحر بها

ترا عصمت زده ز اول و آخر      نه که این عمت جید تو بودی بای همتا  
 توئی آن کوثر تحقیق کر و روی شرف      همی مخصوص احمد کرد و نازل سا عطینا  
 یقین دانم که پسند مجتبیٰ نوائی خاتون      بهو اندر لب عطشان بماند اندر اصرا  
 الا منصوباً الا منصوباً به جبراً      الا مدفوناً سرّاً الا انسیه جوا  
 مبادی نمی آید که دین احمدش باشد      هراں کا زار تو جوی زردی شنعت و بغضا  
 نصیب رحمت ایند خدا آزار نبود      که نفس حمت یزدان بفرموده آن آذا  
 ترا عرش اشاد روان الا امی شاهها      بیکر امروز دستم شفیع باش هم فردا  
 خداوند اسپرم دل در این نشات پی ریے  
 بمهر دختر کس و عشق عترت طه



۸- لا تجدرجلاً صاحب عصمة كانت امرئته ايضاً صاحبة عصمة إلا الوصي الإمام  
 أمير المؤمنين علياً عليه السلام، وكفوه فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه وآله  
 وسلم -، ولو لم يكن الوصي علي عليه السلام لم يكن أحد كفواً لفاطمة عليها السلام، فعلي  
 الوصي صلوات الله عليه - خصص بخصيصته ما أنشأ فيها أحد ولا ينشأ فيها قط .  
 وفي الأثر النبوي: «يا علي لولاك لما كالأفك على وجه الأرض» .  
 وفي الأثر الصادق: «لو إن الله خلق أمير المؤمنين عليه السلام طمة على الأرض» .  
 وفي الكافي عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليها السلام يقول: «بيننا رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -  
 جالس إذ دخل عليك له أربعة وعشرون رجلاً، فقال: يا محمد بعنني الله عز وجل أن أزوج  
 للنور من النور، قال: من ممن؟ قال: فاطمة من علي ....»  
 والنكاح على الكفائية، وليس لغیر المعصوم على ذات العصمة سبيل، فانهم .

ترجمہ: هیچ مرد صاحب عصمت نمی یابد که زن او هم صاحب عصمت باشد  
 مگر جناب وصی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را چنانکه کفو او حضرت  
 فاطمه دختر رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - صاحب عصمت بوده است .  
 و اگر وجود حضرت وصی علی علیه السلام نمی بود احدی کفو جناب فاطمه  
 علیها السلام نبوده است ؛ پس جناب وصی امام امیر المؤمنین علی - صلوات  
 الله علیه به خصيصه ای اختصاص یافت که هیچکس در این خصيصه شریک نبوده است و نخواهد بود .

از پیامبر روایت شده که فرمود: ای علی اگر تو نبودی، کفوی برای فاطمه بر روی زمین نبوده است.  
 و از امام صادق علیه السلام در خبر است که اگر خدا امیر المؤمنین علیه السلام را برای  
 خلق نمی فرمود، کفوی بر روی زمین برای فاطمه نمی بود.

در کافیه از امام ابوالحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - روایت شده که فرمود: وقتی  
 رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - نشسته بود که دید ملکی بر او وارد شده است  
 که مرا در ابیت و چهار روی بوده است، پس گفت: ای محمد خدای عز و جل مرا  
 برانگیخت که نور را به نور تو زیج کنم، گفت چه کسی را به چه کسی؟ گفت: فاطمه را به علی.  
 نکاح بر کفایت است - که باید مرد دوزن کفو هم باشند - و مرد غیر معصوم را بر زنی  
 که صاحب عصمت آراهی نیست، پس بفهم.

«نعمه که بکرم و عفو»

شرح: غرض عمده از این فصل این است که چون صدیقه طاهره فاطمه زهراء -

صلوات الله علیها - صاحب عصمت است کفو و نیز باید صاحب عصمت باشد زیرا

که نکاح بر کفایت است و مرد غیر معصوم را بزرگ صاحب عصمت راهی نیست.

طریحی در مجمع البحرین گوید: «الكفاءة بالقبح والمد تساوی الزوجین فی الاسلام

والایمان . یعنی کفائت بفتح کاف و مد . بمعنی تساوی مرد و زن در اسلام و

ایمان . در آحاد رعیت ، تساوی زوجین در اسلام و ایمان باید که « المؤمن کفو

المؤمنة » و لکن همان گونه که در شرح موضع پنجم گفته آمد « الرجال قوامون علی النساء ... »

« و للرجال علیهن درجة ... » لذا حضرت فاطمه عصمة الله را با آن جلالت قدر و شرف

شان و منزلت نشاید در تحت امر و فرمان مردی غیر معصوم در آورد ؛ و باید

به مفاد آن روایت مروی از رسول الله و امام صادق علیهما الصلوٰة والسلام توجیه

توجه داشت و تدبیر نمود که رسول الله فرمود: « یا علی لولاک لما کان لها کفو

علی وجه الأرض » ، و امام صادق فرمود: « لولا ان الله خلق امیر المؤمنین

لفاطمة ما کان لها کفو علی وجه الأرض » . بلکه خدای سبحان پیغمبر کرم فرمود: « لولاکم

از این مطلب عرش منتقل به امری بسیار قابل توجه و اعتناء شده ایم که یگانه مردی

هم خودش صاحب عصمت است و هم زن او فقط حضرت سید الاوصیاء امام امیر المؤمنین

علی عالی اعلی - علیه السلام - است . و حجاب حضرت و علوی ، خوش سروده است:

کفونی داشت حضرت صدیقه  
گر نمی نبود جید در کارش

و زوجة الزهراء خیر کریمه  
لخیرکم فضلا لیس یخالف

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که: « لولا ان الله خلق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - جواد طاهر - ج ۳ ص ۴۳ - ص ۱۹۲ )  
کذا فی شریح ( ۱۷۰ ص ۲۰ - ۲۱ - ط ) ( مجمع الفصحاء هایت - ۱۷۰ ص ۲۰ - ۲۱ - ط )

بلکه حقیقت امر این است که یازده تن حجج البقیة که آخرین آنان حضرت  
 بقیة الله قائم آل محمد - صلوات الله علیهم - است، و همه اعقاب  
 و احفاد آنان از وجود ذی جود مسعود و معصوم آدم اولیاء الله  
 حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام است.  
 و هرگاه کسی تفوه کند که اگر علی علیه السلام نمی بود عترت نبود و رسول  
 خاتم عقیم بود گراف نگفته است؛ چنان که در این معنی عالم بارع و علوی  
 عقی و نقل جناب شیخ مسلم شیرازی - رضوان الله علیه - در قصیده ای  
 غزاء در مدح حضرت ابوالأئمة سید الاوصیاء امام علی علیه السلام فرموده است  
 ( شعراء الغری - ط ۱ - ج ۱۱ - ص ۳۰۱ ) :

علي المرتضى الحاوی مدائحہ  
 أسفار کتب وآیات بقرآن  
 لولاه لم یجدوا کفواً لفاطمہ  
 لولاه لم یفهموا أسرار فرقان  
 لولاه کان رسول الله ذاعم  
 لولاه ما اتقادت مشکاة ایمان  
 صلی الاله علیه ما بدت شهب  
 بجنح لیل و ما کرّ الجدیدان

در اعمال نیمه رجب دعاء امّ داود آمده است : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَيْنَا آدَمَ بَدِيعِ  
فَطْرَتِكَ الَّذِي كَرَّمْتَهُ بِسُجُودِ مَلَائِكَتِكَ وَأُجَحِّتُهُ جَنَّتِكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى  
أَمْنَحَوَاءِ الْمُطَهَّرَةِ مِنَ الرَّجَسِ ، الْمَصْفَاةِ مِنَ الدَّنَسِ ، الْمَفْضَلَةِ مِنَ الْإِنْسِ ،  
الْمُتَرَدِّدَةِ بَيْنَ مَحَالِّ الْقُدُسِ » ؛ فَتَدَبَّرْ .

شعر مذکور که از جناب حکیم ناصر خسرو علوی - رضوان الله - نقل کرده ایم بیتی از  
قصیده ای غزّاء از دیوان گرانقدر آن فیلسوف متفکر الهی است که در مدح عصمه  
الله الکبری حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء - سلام الله علیها - سروده است و آن  
چهل و شش بیت است و مبدّو به تفجّع بدین مطلع :

آوخ ز وضع این کوه و ز کارش زین دایره بلا و ز پرگارش

دأب قصیده سرایان این است که اگر قصیده در نشاط و سرور است در مطلع آن  
تشبیب و تغزل می نمایند ، و اگر در تأسف و تلّف است تفجّع می نمایند ؛  
قسم دوم در تازی مانند قصیده لایمیه کعب بن زهیر ، معروف به قصیده بابت سعادت  
( سیره ابن هشام - طمصر - ج ۲ - ص ۵۰۳ ) :

بانت سعاد و قلبی الیوم متبولٌ منیم اشرهالم یفد مکبولٌ

و در فارسی مثل قصیده یاد شده ناصر خسرو ؛ و مثل قصیده نونیه محمد بن عبد الملک

نیشابوری معروف به امیر معزی :

ای ساریان منزل مکن جز در دیار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع واطلا و دل من

عاشقه اعلانها بطبع  
لامعز بالکون مریح  
و مثل قصیده عبیده بن ربیع بن ریحان علیه السلام

و مانند قصیده « شفقیه » ابن فقیر الی الله - جزا ده آله - (دیوان - ص ۹۰) :

الْأُیُّ الْاَتْنِیْنِ اَهْوٰی مَحْفَلِ شَتَا بَکِنِ حِجَابِ شَبِّ فَرَوَهْلِ  
شَبِّ اَیْدِنَا بَرَامِ نَالِهْ اَزْدَلِ زِدَسْتِ دَلْبَرِی شَبْرِیْنِ شَمَائِلِ  
غرض این که در افتتاح نمودن ناصرخسرو قصیده در مدح حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها  
به تفجیع باید در آن سری باشد قدری ؛ و پس از سی و پنج بیت فرموده است :

شمس وجود احمد و خور زهرا ماه ولایتست ز اطوارش  
دخت ظهور غیب اُحد احمد ناموس حق و صند ق اسرارش  
هم مطلع جمال خداوندی هم مشرق طلعه انوارش  
صد چون مسیح زنده زانفا روح الامین تجلی پندارش  
هم از دمش مسیح شود پیران هم مریم دستیّه ز گفتارش  
هم ماه بارد از لب خندانش هم مهر ریزد از کف مهبارش  
این گوهر از جناب رسول الله پاکست و داور است خریدارش  
کفوی داشت حضرت صدیقّه گر مینبود حیدر کرارش  
جنات عدن خال در زهرا رضوان هفت خلد بود عارش  
رضوان بهشت خلد نیار دسر صدیقّه گر بخش بود یارش  
باکش ز هفت روزخ سوزانی زهر اچوست یا رومدگارش  
حادی

و نیز جناب ناصرخسرو قصیده ای دیگر با شصت و هشت بیت در مدح و ثنای  
حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی عالی علی علیه السلام سروده است ، برخی از ابیای آن قصیده عا  
غراء این است :

نه ایا یار دنیا به دینست پشتم      که سخت بلندست و محکم حصارش  
 در این حصار از بها کیست آن کس      که بلاخت کفر از تف ذوالفقارش  
 هزبری که سرهای شیران جنگی      ببوسند خاک قدم بنده وارش  
 به مردی چو خورشید معروض ازان شد      که صمصام دادش عطا کردگارش  
 به زنهاریزدان درون جای بابی      اگر جای جوئی تو در زینهارش  
 اگر دهر منکر شود فضل او      شود دشمن دهر لیل و نهارش  
 که دانست بگزاردن فام احمد      مگر تیغ و بازوی خنجر گزارش  
 علی آن که چون مشد عمر و غنتر      ز بیم قوی نیزه مار سارش  
 خطیباهمه عاجز اندر خطایش      هزبران همه روبه اندر غبارش  
 همه داده گردن به علم و شجاعت      وضع و شریف صغار و کبارش  
 چه گویم کسی که ابلیس گمره      کشیده است از راه یک سوفارش  
 بگویم چو گوید چهار زیاران      بیا هنجم از مغز تیره بخارش  
 چهار ارکان عالم ولیکن      یک برتر و بهترست از چهارش  
 چهارست فصل جهانیر لیکن      بر آن هر سه پیداست فضل بهارش  
 دهد از دل عاقلی جز به مردم      اگر چند نزدیک باشد حمارش  
 هرگز آشنای بود هیچ خوشی      که پیوسته روشدنی را تبارش  
 علی بود مردم که او خفت      بجای نبی بر فراش و تبارش

همه علم امت به تأیید ایند یکی قطره خرد بود از بحارش  
 گراز جور دنیا همی رست خواهی نیای مراد جز اندر حوارش  
 من آزاد آزا دگر دان اویم که بنده ست چو من هزارا هزارش  
 یک یادگارست از دین مبارک منت ره نمایم سوی یادگارش  
 فلک چاکر مکن بتیکرانش خرد بنده خاطر هوشیارش  
 درختیست عالی بر از حرکت که باندیشه بایدت خورد شمارش  
 اگر بند حجت شنود بدو بخور نوش خرمیوه خوش گویش  
 مریس از محال و دشنام دشمن که پرتاز باشد همیشه تغارش

جناب خواجو کرمانی در قصیده ای غراء در منقبت حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی رضی  
 علیه السلام است که در دیوانش مضبوط (ط ۱ - ص ۵۸۴)، در آن قصیده فرماید:

دانی که چیست این که خطیب آسمان بر طرف هفت پایه منبر نوشته اند  
 یک نکته از مکارم اخلاق بر قریض است کار برین کتابه بعنبر نوشته اند  
 در معنی فضیلت داماد مصطفی پیران هفت زاویه محض نوشته اند  
 منظومه محبت زهراد آل او بر خاطر کواکب از زهر نوشته اند  
 دوشیزگان پرده نشین حرم قدس نام بتول بر سر معجز نوشته اند

جناب صاحب بن عبّاد (الصاحب الجلیل کافی الکفاة ابوالقاسم  
 اسماعیل بن عبّاد المتوفی عام ۳۸۵ هـ ق) در قصیده عاثره غزالی



از دیوانش که حاوی ۹۱ بیت است، فرموده است (دیوان صاحب بن عبّاد -

طبروت - ص ۳۷) :

«عَلِيَّ، عَلِيٌّ فِي الْمَوَاقِفِ كُلِّهَا وَلَكِنَّكُمْ قَدْ خَانَكُمْ فِيهِ مَوْلَدٌ  
وَلَمْ يَكُنْ مُحْتَاجًا إِلَى عِلْمِ غَيْرِهِ إِذَا احْتَاجَ قَوْمٌ فِي الْقَضَايَا قَبْلَهُ  
وَرَوْجُهُ الزَّهْرَاءُ خَيْرٌ كَرِيمَةٍ لَخَيْرِ كَرِيمٍ فَضْلُهُ لَيْسَ يُجْعَدُ

وَنَبِذَ رَقَصِيدَهُ عَائِرُهُ غَرَاءَ دَيْكِرٍ فَرْمُودَهُ اسْت (دیوان - ص ۴۳) :

قَالَتْ فَمَنْ صَاحِبُ الدِّينِ الْخَفِيفِ أَجِبْتُ فَقُلْتُ : أَحْمَدُ خَيْرُ السَّادَةِ الرِّسْلِ  
قَالَتْ فَمَنْ بَعْدَ يُصْفَى الْوَلَاءُ لَهُ قُلْتُ : الْوَصِيُّ الَّذِي أُرْبَى عَلَى نَحْلِ  
قَالَتْ فَهَلْ أَحَدٌ فِي الْفَضْلِ يَفْدُهُ فَقُلْتُ هَلْ هَضْبَةٌ تَرْفَى عَلَى جَبَلٍ  
قَالَتْ فَمَنْ رُجَّحَ الزَّهْرَاءُ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ أَفْضَلُ مِنْ حَافٍ وَمُسْتَعْلٍ

وَنَبِذَ رَقَصِيدَهُ عَائِرُهُ غَرَاءَ دَيْكِرٍ فَرْمُودَهُ اسْت (دیوان - ص ۷۶) :

بِأَعْلَى الَّذِي عَلَا عَنْ مَحَاضِدٍ وَسَمَاعِنِ مَقَارِنِ وَمُوَازِي  
أَنْتَ زَوْجُ الزَّهْرَاءِ حَوِيَّةُ الْإِذْ حَسَنٌ وَخَيْرُ النِّسَاءِ عِنْدَ امْتِيَارِ

وَهَجْنِيْنَ رَقَصِيدَهُ عَائِرُهُ غَرَاءَ دَيْكِرٍ فَرْمُودَهُ اسْت (دیوان - ص ۱۱۴) :

بَلَغْتَ نَفْسِي مُنَاهَا بِالْمَوَالِي آلِ طَه  
بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ جَاهِ زَ الْمَوَالِي دَحَوَاهَا  
وَأَخِيهِ خَيْرِ نَفْسٍ شَرَّفَ اللَّهُ بِنَاهَا

وَبَدِنَتِ الْمَصْطَفَى مَنْ أُشْبِهَتْ فَضْلًا أَبَاهَا

و همچنین در قصیده عاثره غراء دیگر گوید ( دیوان - ص ۱۲۵ ) :

لَكَ يَا عَلِيَّ دَعَا النَّبِيَّ بِخَيْرٍ وَالْقَوْمُ قَدْ كَذَبُوا الْقِتَالَ وَعَادُوا  
تا این که گوید :

وَتَزَوَّجَ الزَّهْرَاءَ وَهِيَ فَضِيلَةُ غَرَاءَ لَيْسَ تَبِيدُهَا إِلَّا بَادُ

و مرحوم هدایت در کتاب نفیس « مجمع الفصحاء » ( ۱۵ - ج ۲ - ص ۱۷۸ ) از جناب میرزا محمد  
سپهرکاشانی صاحب ناسخ التواریخ - رضوان الله علیه - نقل کرده که در « نعت

بنول عذراء ام الحسین فاطمه زهرا » گفته است :

صَدَفُ كَوْهَرٍ شَبِيرٍ وَشَبِيرٍ جَفَّتْ حِدْرٌ رَسِيلٍ بِخَيْرٍ  
دختر مصطفی اگر چه زشت شبیر مردان چو زشت نیم نیست  
زن اگر چند نیم مردانند برا و مرد نیز زن دانند

شیریز دانش اگر نبودی مرد زیست از مرد در جهان او فرد  
همتش را اختران برشته کند عصمتش با ننگ بر فرشته زند  
در جهان بود از جهانش لیک جز یزدان نبی سلام علیک  
از جهان دیده بر جهان دار در جهان چو خاک خاکستر  
آن که جست از جهت فلک چه کند آن که رست از جهان فدا چه کند  
این فدا که به تو محاکم کرده آن ز جهان فدا که این فدا کرده  
زین جهان و زینجهان پاکست گوهر پاک خوا چه لولا کست  
گوهری و صد بیازده در مادری و سپر بیازده حر  
و مرحوم ریاضی یزدی در قصیده ای که تمام آن در فصل هفدهم گفته

٩- آية المباهلة وهي قوله تعالى : « فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم يتفصل ... » تدل على تفضيل فاطمة المعصومة أم أبيها وأم الأئمة على جميع النساء ، كما تدل على غاية فضل الوصي الإمام على عليه السلام وعلو رتبته إذ جعله الله نفس سوله خاتم الأنبياء وسيدهم ولا يمكن أن يقال إن نفسيهما واحدة فلم يبق إلا من ذلك إلا المساوي ، وكان رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - أفضل الناس فساوية كذلك أيضاً . وبالحجة وفيه دليل لاشيء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء عليهم السلام . وقد أجمعت الأمة على أن أصحاب الكساء في المباهلة هم فاطمة وأبوها وبعلمها وابناها الحسين الحسن فقط ولم يكن معهم أحد . فاطمة ولم يدع أحد دخول غير النبي والوصي الإمام أمير المؤمنين على وكفوة وولد بهما الحسين والحسين في المباهلة ، والمدعي مفتر على الله ورسوله بلا مرأى . الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايتهم . وقد روى المفسرون في تفسير آية المباهلة عن عائشة أن رسول الله خرج وعليه مرط مرجل (مرجل - نخل) ، مشعر أسود فجاء الحسن فأدخله ، ثم جاء الحسين فأدخله ، ثم فاطمة ، ثم علي ، ثم قال : انسابريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت . . . فاعلم أن الإمامية أنار الله بها خرم - يعنون بأصحاب الكساء وآل العباء هؤلاء المعصومين المنصوحين من آية المباهلة . وإنما قدم الأبناء والنساء على الأنفس لينبه على لطف مكانهم وقرب منزلتهم ، وليؤذن بأنهم مقدّمون على الأنفس مقدّمون بها .

ترجمه: آیه مباهله: «فقل تعالوا نزع ابناؤنا...» دلالت بر تفضیل فاطمه معصومه

اُمّ ابیها و اُمّ الائمه، بر هر زبان عالم دارد؛ چنان که بر غایت و نهایت برتری حضرت  
وصی اما علی علیه السلام و علو درجعت و تربیت آن حضرت نیز دارد، زیرا که خداوند او را  
نفس پاک و بی‌شائبه خاتم انبیاء و بزرگ آنان قرار داده است. و نمی‌شود گفت که پیغمبر  
و علی هر دو یک شخص است، پس مراد این است که امام علی مساوی او است، و رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم - برترین مردم بود پس مساوی او نیز برترین مردم است.

خلاصه این در این قول خداوندگار - از آیه مباهله - دلیل قوی بر فضل اصحاب کساء  
علیهم السلام است که هیچ دلیلی به قوت آن نیست.

و اجماع امت اسلام است که اصحاب کساء در روز مباهله، فقط فاطمه پیرا و شوهر او  
و دو فرزند او حسن و حسین بوده اند و اُحمری با آن نبوده است.

و کسی ادعا کرده است که غیر از پیغمبر و وصی او امام امیرالمؤمنین علی و حضرت فاطمه زهرا علیهما  
و دو فرزندش حسن و حسین، دیگری در روز مباهله داخل در اصحاب کساء بوده و با آنان  
شرکت داشته است؛ و اگر کسی ادعاء کند بدون هیچ شک و پیکار، بر خدا و رسولش  
دروغ بسته است و افتراء زده است. خدای که بار از متمسکین به ولایت اصحاب  
کساء قرار داده است.

مفسران قرآن در تفسیر آیه مباهله، از عائشه روایت کرده اند که گفت: رسول  
خدا در روز مباهله برای مباهله از خانه خارج شده است، و عبا می‌پوشید

نشانه دار از موی سیاه بردوش گرفته بود، پس حسن آمد و او را داخل در عبا فرمود،  
و پس از آن حسین آمد و او را داخل در عبا فرمود، و پس از آن فاطمه و سپس علی، آنگاه  
گفت: «انما یرید الله لیدھب عنکم الرجس اهل البیت....».

پس بدان که مراد امامیه - خداوند بر هاشمان را نورانی بفرماید - از اصحاب کساء  
و آل عبا، این پنج تن معصوم منصوب از آیه مباحله قرآن است. تنبیہی  
در آیه مباحله ابناء و نساء بر انفس مقدم آورده شده اند تا بر لطف مکانت و قرب  
منزلتشان بوده باشند؛ و نیز ایذان و اشعار بدین معنی داشته باشند که ابناء  
مقدم بر انفس و مفدی انفس اند.

شرح : نظر عمده ما در طرح این فصل بسیار بسیار مهم که از ضروریات دین  
مبین اسلام است این است که طایفه امامیه اثنا عشریه - انا را الله برهانهم -  
حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی ، و سید الاوصیاء علی مرتضی ، و عصمة الله الکبری

فاطمه زهرا ، و امام حسن مجتبی ، و امام حسین سید الشهداء - صلوات الله  
علیهم - را به آل عبا و اصحاب کساء تعبیر می کنند ، و « پنج تن آل عبا » <sup>گفته می شود</sup>  
و در السنه آنان عبارت « حدیث کساء » سائر و دوائر است .

این وصف و تعریف امامیه آن انوار الهی را به آل عبا و اصحاب کساء و عبارت « حدیث  
کساء » ناظر به آیه مباهله قرآن کریم است ، و این عبارت « حدیث کساء » حدیث  
اصطلاحی به معنی خبر و روایت نیست که در قبال آیه قرآنی مثلاً می گویند  
فلان آیه در این موضوع است ، و فلان حدیث ( یعنی فلان خبر و روایت ) در  
و بیان آنست ؛ بلکه عبارت « حدیث کساء » به معنی لغوی آنست یعنی  
اصحاب کساء که آیه مباهله قرآن کریم است ، مانند قول حق سبحانه در سوره  
مرسلات : « فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » ، و آیات چند دیگر که کلمه « حدیث »  
در آنها آمده است .

خلاصه این که « حدیث کساء » ناظر به آیه ۶۲ سوره مبارکه آل عمران قرآن کریم است و  
به آیه مباهله شهرت دارد که پیغمبر خاتم به فرمان خداوند سبحان طایفه نصاری را  
به مباهله دعوت کرده است به تفصیل که در تفاسیر فریقین مذکور است ، و اجماع

اُمّت بر آنست که اصحاب کساء در روز مباحله حضرت رسول و امام امیر المؤمنین علی و عصبه<sup>علیه السلام</sup>

فاطمه بنت رسول الله و درو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده اند.

آلوسی بغدادی متوفای ۱۲۷۰ هـ که از اعظم<sup>علای</sup> اهل سنت است در تفسیر روح المعانی (ط مصر -

ج ۱ - ص ۱۶۸) گوید: « و قد اخرج مسلم والترمذی وغيرهما عن سعد بن ابی وقاص قال:

لما نزلت هذه الآية: « قل تعالوا ندع » الخ، دعا رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم -  
علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال اللهم هؤلاء أهلي وهذا الذي ذكرناه من دعائه - صلى الله

تعالى عليه وسلم هؤلاء الاربعة المتناسبة - رضى الله تعالى عنهم - هو المشهور المعول عليه

لدى المحدثين . وأخرج ابن عساکر عن جعفر بن محمد عن ابيه - رضى الله تعالى عنهم أنه

لما نزلت هذه الآية جاء بأبى بكر وولده ، وبعمرو وولده ، وبعثمان وولده ، وبعلي

وولده ؛ وهذا خلاف ما رواه الجمهور ...»

آری ابن بیان آلوسی در روایت ابن عساکر از روی کمال انصاف عدل و تحقیق و تنقیب<sup>ست</sup>

زیرا که روایتی برخلاف اجماع اُمّت است، و به حقیقت مجموعاً علی نفهم و نادان است

که خواست به غلط و ناصواب به دیگران احترام بگذارد . و از این گونه مصائب

در جعل روایات بسیار است که ورود آن منجر به تدوین کتابی بحجم و ضخیم

می شود، و به قول متین دین ابن شهر آشوب « رصف اول کتاب شریف و منیف

« مناقب » هر بلائی که بر سر روایات آمده است از زوات آمده است: « وما

آفة الأخبار إلا روايتها ، فإذا هم مجتمعون علی إطفاء نور الله ...»

بلی برخی از وقایع خاصی در بعضی از جهات شبیه به واقعیه بار شده حدیث کساء  
یوم مباهله است و با آن اشتراک اسمی دارد نیز روایت شده است ، مانند حدیث  
کساء . روی عن فاطمة الزهراء ..... که در محافل عام دائر در السنه آنان  
به « حدیث کساء » سائراست .

و یا مانند حدیث « باب آیه تطهیر » از مجلد نهم بحار ( طکبانی - ص ۳۸ ) که  
از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است : « فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر  
- علیه السلام - فی قوله تعالیٰ انما یرید الله لیزهبنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیراً »  
قالت نزلت هذه الآية فی رسول الله - ص - و علی بن ابی طالب - ع - و فاطمة و الحسن  
و الحسین - ع - ، و ذلك فی بیت أم سلمة زوجة النبی - ص - ، دعا رسول الله  
- ص - علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین - ع - ، ثم ألبسهم کساءً له خبیراً  
و دخل معهم فیه ، ثم قال : هؤلاء أهل بیتی الذین وعدتنی فیهما ما وعدتنی ،  
اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً ، نزلت هذه الآية ؛ فقالت أم سلمة و أنا معهم  
یا رسول الله ؟ ، قال ابشری یا أم سلمة فانک إلى الخیر .

از این گونه روایات که در آنجا واقعه اصحاب کساء تکرار شده ، و در همه آنها آل عبا و اصحاب کساء  
بنی نعلیم السلام که به ذکر نام مبارکشان تبرک جستیم ؛ ولی سخن ما این است که نظر عمده بر فضیلت  
اصحاب کساء که امامیه بدان متمسک اند ، و در کتب کلامیه مثل تجرید الاعتقاد و کشف المراد و غیرهما  
آورده اند ، آیه مبارکه مباهله قرآن کریم است که اجماع امت بر این است که ابناء آن اشاره به



امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و نساء آن اشاره به عصمت الله فاطمه علیها السلام،  
و انفس اشاره به تضرع صبی امام علی علیه السلام، فافهم و تدبر ترشد ان شاء الله تعالی شأنه.

این متوسل بذیل ولایت پنج تن آل عبا و اصحاب کساء، حسن زاده ایل در سه نکته  
کتاب «هزارویک نکته» در این موضوع اُصیل و اساسی دینی سخن بیان آورده است و  
فعل هر یک را در شرح آن به صلاح و صواب می بیند، و اگر در برخی از عبارات تکراری به  
نظر آید نفاسات موضوع جبراً می کنند، یک نکته ۴۲۵ آن کتاب بدین عبارت است:

«منقبت و فضیلت آل عبا که اصحاب کسیند بدین عنوان از آیه مبارکه مباهله است که  
من قرأت و انکار آن انکار است. کلماتی چند از فریقین در این موضوع باختصاص نقل می کنیم:

آیه مباهله این است: «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون، الحق  
من ربک فلا تکن من الممتزین فمن حاجک فيه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع  
أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله  
على الکاذبین» (آیه عمران - ۶۲).

ز مختری در تفسیر کشاف در ذیل همین آیه آورده است که: وعن عائشة رضي الله عنها -  
ان رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - خرج وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن  
فأدخله، ثم جاء الحسين فأدخله، ثم فاطمة ثم علي، ثم قال: إنما يريد الله ليذهب  
عنكم الرجس أهل البيت.

بعد از آن ز مختری فرمود: فان قلت ما كان دعاؤه الى المباهلة، إلا ليتبين الکاذب منه

ومن خصمه، وذلك أمر يختص به وليس يكاذبه فإمعن ضم الأبناء والنساء ؟  
 قلت ذلك أذكر في الرلالة على ثقته بحاله واستيفائه بصدقه حيث استعبر على تعريض أعزته  
 وأفلاذ كبداً وأحب الناس إليه لذلك ولم يقتصر على تعريض نفسه له، وعلى ثقته بكذب خصمه  
 حتى يهلك خصمه مع أحبته وأعزته هلاك الاستيصال إن تمت المباهلة . و  
 قص الأبناء والنساء لأنهم أعز الأهل وألصقهم بالقلوب، وربما فداهم الرجل  
 بنفسه وحارب دونهم حتى يقتل، ومن ثم كانوا يسوقون مع أنفسهم الطعائن  
 في الحروب لتنعيم من الهرب، ويسمون الذادة بأرواحهم حماة الحقائق . وقدم  
 في الذكر على النفس لينبه على لطف مكانتهم وقرب منزلتهم، وليؤذن بأنهم مقدمون على  
 الأنفس مفدوك بها .

بعد أن زنجخري فرمود: وفيه دليل لاشيء أقوى منه على فضل اصحاب الكساء عليهم السلام  
 وفيه بها واضح صحة نبوة النبي عليه السلام لأنه لم يرد أحد من موافق ولا يخالف أنهم أجابوا  
 إلى ذلك .  
 این کلام زنجخری که تصریح به تفصیل به اصحاب کساء در ذیل آیه مباهله است از نص  
 حدیث عائشه مستفاد است .

ملاحظه فرمایید که امر کساء و اصحاب کت در يوم مباهله تابان حد اهمیت آن چشمگیر بود که عائشه  
 باین خرد از اصحاب کساء نبود و پدرش و خویشانش هم از جمله آنان نبوده، تمام خصوصاً  
 کساء و غوغه و رود و ترتیب اصحاب کساء را اظهار داشت . و ارباب سیر و اصحاب خبر  
 و بصیرتی را که شهادت و اظهار مثل تابان حد در قوت چه اهمیت بسزادر موضوع اصحاب کساء دارد .

جوهری در صحاح گوید: المرط بالكسر واحد المرط وهي الكيسة من ضو أو خر يوتر بها. رجل  
يعنى معلّم بأعلام كالرجال. ورجل باجیم نیز قرائت شده است، در منتهی الأرب  
گوید: ورجل كمعظم جارنگارین.

نسخه ای خطی عتیق از حواشی و شرح میر سید رفیع بر تفسیر کتات در عملاً رقم است، دریا قول زنجری  
گفته است: «وفیه لیل لاشیء اقوی منه عافضل اصحاب الکساء» گوید: «وذلك من أوجه: أحد  
أنهم أحب الناس إلى النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - كأنهم أعز عليهم نفس المقدسة؛ والثاني ما رجاه  
من بركة تأمینهم وأثر لجا لهم إلى الله تعالى؛ والثالث ما تفرسه فيهم اسقف النصاري  
حتى قال إني لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جيلاً من مكانه لأزال بها فلا يتأهلوا فتهلكوا  
ولا يبقى على وجه الأرض نصرائي إلى يوم القيامة؛ والرابع ما ذكره - صلى الله عليه وآله وسلم - حين  
جلهم بالمرط: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت».

وحسن بن محمد قمی نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن ضمن آیه مباہله پس از نقل روایت عائشه  
که از کشف نقل کرده ایم گوید: «وهذه الرواية كالتحقق على صحته ما بين أهل التفسير  
الحديث، وهي تخبرنا في تفسير كبير. سپس نیشابوری فرمود: «وأما فضل اصحاب  
الكساء فلا شك في دلالة الآية على ذلك ولهذا ضمتهم إلى نفسه بل قدمهم في الذكر، وفيها أيضاً  
دلالة على صحة نبوة محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - فانه لو لم يكن واقعاً بصدقه لم يتجرأ  
على تعريض أعزته وخويصته وأفلاذ كبده في مرض الابتهاال ومطنة الاستيصال...».

فیض در تفسیر صالح آورده: «في العمود على الكاظم عليه السلام - لم يدع أحداً أنه أدخله النبي تحت  
الكساء عند مباہله النصاري إلا على بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، فكان تأويل قوله  
عز وجل أبناءنا الحسن والحسين، ونساءنا فاطمة، وانفسنا على بن أبي طالب».  
من از جوامع روای و تفاسیر ذیقین اگر بخوانیم روایات و کلمات مفسرین را در باره اصحاب  
کساء علیهم السلام نقل کنیم که اصل فضیلت و منقبت اصحاب کساء بدین وصف اعنی به وصف

اصحاب کساء و آل عبا، راجع به آیه کریمه مباهله است که باین خواهد شد که با دفتر نکات مناسب نیست، بلکه به تنهایی موضوعی است که منتهی به تالیف یک کتاب پیرامون آن نمی شود.

حال بدان اگر در خبری آمده است که واقعه اصحاب کساء و آل عبا در امر دیگری بطور عادی و متعارف پیش آمده چنانکه در بعضی از روایات آمده و نقل آنها بطوری انجامد، ربطی به فضیلت اصحاب کساء در امر مباهله ندارد، مطلب عمده و کلام مهم این است که شیعه امامیه که در فضیلت اصحاب کساء سخن می گوید منشأ آن آیه مباهله قرآنست که متن قرآن و ضروری همین اسلام و اجتماع اطیبه مسلمین است.

روز مباهله بیست و چهارم ذی الحجه سنه دهم هجری در مدینه بوده است، کفعی در مصباح فرماید: و فضل يوم المباهله کثیر، وعن الکاظم علیه السلام صلّ يوم المباهله ما اردت من الصلوة، و کما صلّیت رکعتین استغفرت الله بهما سبعین مرة تقوم قائماً و تؤمی بطرفک فی سجودک و تقول و انت علی غسل: الحمد لله رب العالمین فاطر السماوات و الارض - الی قوله: فأوضح عنهم و أبان عن صفهم بقوله جلّ ثناؤه: «قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین - الی قوله: اصحاب الکساء و العبا يوم المباهله اجمعهم شفعاؤنا... الخ». عرض از نقل آن این است که حدیث اصحاب کساء و اصحاب عبا، حدیث الی قرآنی است که به ضرورت دین و اجماع امت آنان رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بوده اند، و امامیه که در فضیلت اصحاب کساء و آل عبا نظماً و نثرراً قلم رانده اند مقصود این است که بتوانند ضرورت رسیدن، و اظهر من الشمس فی رابعة نصف النهار است.

سخن را بر این مبنی فصل به گفتاری از خواجوی طوسی و علامه حلی و متکلم حمصی و صاحب بجا مجلس  
استاد علامه شعرانی و قصیده ای از دیوان ابن کثیرین بخاتمه می دهیم :

تجریده الاعتقاد ، تألیف منیف جناب و آینه نصیر الدین طوسی در علم کلام است ، مقصد  
خامس آن در امامت است ، و مسأله هفتم از این مقصد در این است که حضرت وصی جناب  
امام امیر المؤمنین علی - علیه الصلوٰة والسلام - پس از پیغمبر اکرم - صلی الله  
علیه و آله وسلم - افضل خلایق است ، لذا خلافت بر آن جناب و امامت بر قاطبه  
مسلمانان حق طلق و خاص الاهی آن بزرگوار است

اما کلام خارج این که پس از آوردن دو دلیل بر افضلیت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است :

« ولقوله تعالى : وانفسنا » ، شارح آن علامه حلی گوید (ص ۴۲۵ کشف المراد -

ط ۷ - بتصحیح تعلیق نگارنده) : « هذا هو الوجه الثالث الدال على أنه عليه السلام

افضل من غيره ، وهو قوله تعالى : « قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم

وانفسنا وانفسكم » ، واتفق المفسرون كافة على أن الأبناء إشارة إلى الحسن والحسين

عليهما السلام ، والنساء إشارة إلى فاطمة عليها السلام ، والانفس إشارة إلى علي عليه السلام ؛

ولا يمكن أن يقال إن نفسيهما واحدة فلم يبق المراد من ذلك إلا المساوي ، ولا شك في

أن رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - افضل الناس فمساويه كذلك أيضاً .

سخن استاد شعرانی در شرح تجرید خواجیه بفارسی : « ولقوله تعالى وانفسنا آیه مباهله است

« قل تعالوا ندع أبناءنا... » باتفاق مفسران مراد از ابناء امام حسن و امام حسین

حسن و حسین (طبری امی ، و قصیده ای از دیوان رضوان جانیکا به طریقی بزرگوار)

روایت از امام علی بن ابی طالب

علیها السلام، و از زنان فاطمه زهرا سلام الله علیها، و از انفس علی بن ابی طالب، و چون علی علیه السلام خود پیغمبر نبود بمنزلی بود که او را نفس پیغمبر خوانند افضل.

اما بیان متکلم حمصی، جناب نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری در تفسیر شریف غرائب القرآن آورده است: «وقد تمتک الشيعة قديماً وحديثاً بها في أن علياً أفضل من سائر الصحابة لأنهادلت على أن نفس على مثل نفس محمد إلا في ما خصه الدليل. وكان في الري رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصي وكان متكلماً بالإشاعرية يزعم أن علياً أفضل من سائر الأنبياء سوى محمد؛ قال: وذلك أنه ليس المراد بقوله وأنفسنا نفس محمد لأن الإنسان لا يدع نفسه فالمراد غيره و أجمعوا على أن ذلك الغير كان علي بن ابی طالب فاذاً نفس علی هي نفس محمد؛ لكن الإجماع دلّ على أن محمداً أفضل من سائر الأنبياء فلذا على علیه السلام.

قال: ويؤكد ما يرويه المخالف والموافق أنه - صلى الله عليه وآله - قال: «من أراد أن يرى آدم في علمه، ونوحاً في طاعته، وإبراهيم في خلته، وموسى في قربته، وعيسى في صفوته، فلينظر إلى علي بن ابی طالب» فدلّ الحديث على أنه اجتمع فيه عليه السلام متفرقاتهم؛ «إلى أن قال النيسابوری:

وأما أفضل أصحاب النساء فلا شك في دلالة الآية على ذلك ولهذا ضمهم إلى نفسه بل قدمهم في الذكر. وفيها أيضاً دلالة على صحة نبوة محمد - صلى الله عليه وآله - فإنه لو لم يكن واقعاً لصدقه لم يتجرأ على تعريض أعزته وخويصته وأفلاذ كبده في معرض الاستها

ومظنة الاستیصال ؛ ولولا ان القوم عرفوا من التوراة والانجيل ما يدل على نبوته  
- صلى الله عليه وآله - لما اجتنبوا عن مباہلته .

اما كلام جناب مجلسی در بحار (طبروت - ج ۳ - ص ۱۰) : « لی، ع، ل - یعنی ایالی  
صدوق وعلل الشرايع وخصال - به اسناد از یونس بن ظبیان قال : « قال ابو عبد الله  
عليه السلام : لفاطمة عليها السلام تسعة اسماء عند الله عز وجل : فاطمة ، والصديقة ،  
والمباركة ، والطاهرة ، والزكية ، والراضية ، والمرضية ، والمحدثة ، والزهرى ؛  
ثم قال عليه السلام : اُتدري أى شيء تفسير فاطمة ؟ قلت : أخبرنى يا سيدى  
قال : فطمت من الشر ؛ قال : ثم قال : لولا ان أمير المؤمنين عليه السلام تزوجها  
لما كان لها كفو الى يوم القيامة على وجه الأرض آدمى درونه .

کتاب دلائل الإمامة للطبري عن الحسن بن احمد العلوى عن الصدوق مثله .

بيان : يمكن أن يستدل به على كون على وفاطمة عليهما السلام أشرف من سائر  
أولى العزم سوى نبينا - صلى الله عليهم اجمعين ..... »

در شرح فصلی شانزدهم فص که در نبوت تشريعی ونبوت مقامی آء ابن بیان محرم  
مجلسی توضیح داده می شود .

أما قصيدة ديوان ابن متمك بذيول ولاية آل عبا واصحاب كبا (ط ۲ ص ۱۶) :

يا على

قلم از نعمت سخندانى آمده بر سر سخندانى

ز آب کوثر بشتِ صورتِ لوح  
 بہر تحریر و صف انسانِ  
 کہ پس از ختم انبیا احمد  
 می نیابی بسان او تانی  
 شویم از مشک و از گلاب دهن  
 گویم ای نور پاکیزه دانی  
 محور دائرات ادواری  
 مرکز حکمت و جہان بینی  
 لنگر کشتی جہانہایی  
 کہکشانش سہر مگانی  
 بہر لطف سخا و ایشاری  
 ابر نیسان جو در احسانی  
 کوه حلم و وقار و تمکینی  
 سدِ طوفان جو در طغیانی  
 روح شہر ولایت رجبی  
 سہ ماہ رسول شعبانی  
 ہم کہ شہر اللہ مبارک را  
 لیلۃ القدر با ہمہ شانے  
 آب اکوان و اُم امکانے  
 طوبی و سدرہ ای رضوانے  
 رق منشور ماسوی اللہی  
 نور مرشوش عین اُعیانی  
 برہر کائنات مولائی  
 کہ ولیّ خدای سبحانی  
 ہمت عارفان رہواری  
 حجت اہل کشف و برہانی  
 دیدہ ام من گدای کویت را  
 ز گدایہ شدہ است کیمانی  
 صورت از خویش کنی انشاء  
 بہ چہل خانہ بہر رہمانی  
 بر کنی در زقلعہ خیبر  
 نہ بزور غذای جسمانی  
 دست پاکت نکرد مسّ اورا  
 دور اندازیش بہ آسانی



تا چهل اش فذف کرد اورا	هت وعزم نفس نورانی
کامل آلت امانه و احیاء	یا که قدف نماید این سانی
او خلیفه آهی مستخلف	بایدش بود آنچه زودانی
تا قیامت کم است ارگود	کاملی شرح فعل نفسانی
مصطفی مرتضی شناس بود	نه چون طفل ابجد خوانی
به ملاحه ملتجرا ز صد	یوسف مصر ماه کنعان
به فصاحت هزار بار افزون	از هزاران هزار سبحانی
تو لسان اللهی که قرآن	بدرستی لسان فرغانی
قلب یاسین و سراطها	هل انی راعطای رحمانی
حلقه باب جنت از حلقش	یا علی آید از ثنا خوانی
سوره نسبت با قرآن	نسبت توبه جمع روحانی
در میان صحابه خاتم	هر جسم و جو جسم را جانی
فصل انگشت ولایت را	نقش نام تو داشت از زانی
مصطفی را وصی بکنایه	که به عصمت دعای قرآنی
فاطمه آن که بود بنت اسد	کیست فرزندش شیرازی
فاطمه آن که بود بنت نبی	کیست کفوش علی عمرانی
به قضا و قدر غدیرت داد	خیمت و شوکت سلیمانی
کیست جز نو که مولدش کعبه	جز خدا کیست باعث وبانی
باز در خانه خدای نبی	آینچنان ضربتی به پیشانی

اولت مسجد آخرت مسجد      مولد آن ابن محل قربانی  
 گاه توزین وزن انسانها      آن تو مکیال و آن تو میزانی  
 تثنیت ر امامت <sup>ست</sup> اغلط      داند آن راز عالی و دانی  
 شد خلافت به ظاهر و باطن      قسمت از راه و رسم شیطانی  
 بهر اسکات خلق نادانی      گفته آمد ز خلق نادانی  
 تجزیت چگونه باشد      در صفایای خاص سلطانی  
 شرط نسبت تجانس و کجا      آن تو و با فلان و بهانی  
 صاحب عصمت و امامت با      دوسه اعرابی بیابانی  
 آنچه گفتند و آنچه می گویند      برتر از این و برتر از آنی  
 در حقیقت و رای تعبیری      در عبارت علی عمرانی  
 حسن از فیض قدس مرتضوی  
 نیک بنموده است رُفشان

اما قصیده مرحوم طرب شیرازی، آن جناب میرزا ابوالقاسم محمد نصیر طرب بن های  
 شیرازی اصفهانی، متوفای ۱۳۳۰ هـ ق است. این قصیده در صفحه ۶۸۶  
 دیوانش با مقدمه و حواشی جامع آن استاد جلال الدین های - رحمه الله علیه -  
<sup>ن</sup> برین عنوان گذرا: «شرح حدیث شریف کساء و بیان چگونگی آن واقع».

غرض نگارنده از آوردن این قصیده آن جناب این است که در چند جای این فصل تذکر داده ام  
که در ادما میوه در تفاسیر قرآنی، و در کتب کلامی اصیل اسلامی از اصحاب کساء و آل عبا  
و حدیث کساء و نظائر این گونه تعبیر به عربی و فارسی، و آنچه مباحثه منصور در قرآن کریم است  
که در سوره مبارکه آل عمران آمده است؛ و اجماع اُمت اسلام بر این است که اصحاب کساء در روز مباحثه  
حضرت رسول الله و امام امیر المؤمنین علی و عصمت فاطمه زهراء و دو فرزندش امام حسن و امام  
حسین - علیهم السلام - بوده اند؛ و احادیث آنها در این امر خطیر شرکت نداشته است؛ و اگر  
در خبری واقعه اصحاب کساء و آل عبا در خانه فاطمه زهراء - سلام الله علیها - یا خانه دیگر  
بطور عادی و متعارف پیش آمده است، بطبیقه واقعه اصحاب کساء در مباحثه انصاری بخیران  
و اکنون این قصیده مرحوم طرب، منظومه واقعه است که در سرای حضرت فاطمه سلام الله علیها  
پیش آمده است. و نظیر این قصیده در بیان وقوع قصه اصحاب کساء در غیر روز مباحثه از  
دیگر سرایندگان نیز بسیار است؛ و ما این بعنوان نمونه نقل کرده ایم.

غرض نگارنده از این اصرار و ابرام و تاکید و تشدید و تکرار و تذکار در موضوع  
این فصل که «اصحاب کساء» و آل عبا «است، این است که برخی پنداشته است  
حدیث کساء «خبر واحد» است؛ و از این و آن دهن بدهن شهرت گذاشته  
یافته است؛ و سپس آن ناسپاس به گراف و یاوه بسی ژاخر کرده است.  
حال آنکه راجع به حقیقت واقعه اصحاب کساء، آگاهی یافته ای که مباحثه باشد در قرآن کریم  
پس بدان انکار آن انکار و تکذیب قرآن کریم است، اگر چه وقایع دیگر نیز به صورت دیگر به

هین عتوا اصحاب کساء و آل عبا بوقوع پیوسته است، و سخن بار باره اصحاب کساء این مباحثه آن است؛  
و این قصیده از دیوان طرب شیرازی، وجه با قصاید دیگر امثال آن ناظر به واقعه حدیث کساء است  
که در موطن دیگر غیر از واقعه روز مباحثه با نصاری نجران پیش آمده است، فافهم و تبصر؛ و الحمد  
لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

الکوفیه دیوان مرحوم طرب که حدیث کسای معروف و منقوبه صورت. ردی عن فاطمه الزهراء...  
را به نظم درآورده است تقدیم می داریم:

شرح حدیث شریف کساء و بیاجگونگی آن واقعه

در حدیث آمد که روزی مصطفی کرد و سوسای سرای مرتضی  
خبر و لولا که سلطان رسل احمد محمود هادی سبیل  
شخص سوار قاب قوسین از شرف تاجدار شهر بند من عرف  
عقل اول خاتم پیغمبران نور مطلق والی نیک اخترا  
آن طفیل هستی او هر چه هست آن رهین امر و بالا و پست  
آن که با نعلین بر عرش برین رفت و ماند از رفتش روح الامین  
باری آن جان جهان از روی جزا زی سرای دخت خود بنمود غم  
در سرای فاطمه چو پای سود آن سر را غیر اُسرای نمود  
یک جهان با جاجای در آن خانه خست غیرت فردوس آن کاشانه خست  
آن را گویند ز رفعت عرش بود کز شرف عرش عظیمش فرش بود

شدردان زهرا با استقبال شاه  
 آفتاب را قرین گردید ماه  
 مصطفی بگرفت چو جانفش بر  
 بوسه زد بر آن لبان چون شکر  
 پس لب معجز بیان را باز کرد  
 در ددل بانور چشم آغاز کرد  
 گفت بنیم ضعفی اندر چشم خویش  
 خیز و آور آن یمانی جامه پیش  
 تا بیا ساید تنم زیر کسا  
 خیز و آور آن یمانی جامه را  
 گفت زهرا بر خداجویم پناه  
 جسم پاکت را ز ضعف ای پادشاه  
 یارب از غم جسم پاکت دور باد  
 خاطرت به رنج و دل مسرور باد  
 پس کسا آورد زهرای تنول  
 بآردب افکند بر روی رسول  
 خفت زیر آن کسا شاه زمین  
 بارخی رخسانتر از نجم پرین  
 کز در آمد سبط اکبر باشتاب  
 وز آردب بنموده بامادر خطاب  
 گفت هی مادر شمیم مشک چین  
 در مشام می رسد از این زمین  
 فی خطا گفتم خطا مشک ختا  
 نبود این باشد شمیم مصطفی  
 گفت آری جد تو یار و زمین  
 خفته در زیر کسا ای نور عین  
 سبط اکبر این سخن چو دیدت  
 آمد و بعد از تحیت ازین خواست  
 مصطفی با سبط اکبر از وفا  
 گفت ای جان گرامی اندر آ  
 شد حسن زیر کسا از ناز و خفت  
 گشت گرم راز اسرار نهفت  
 ناگاه آمد از در آن نور دین  
 یعنی آن سر حلقه خوبان حسین

یعنی آن ممنوع از آب فرا  
 یعنی آن سر دفتر اهل وفا  
 یعنی آن گلگون قبا ی کربلا  
 یعنی آن مقتول شمشیر جفا  
 یعنی آن سرداره در راه خدا  
 آمد و بگشود همچو غنچه لب  
 گفت ای مادر خرم اگر ام کرد  
 گفت آری بابرادت ای عجب  
 خفته در زیر کسا شاه عرب  
 چون حسین این خراز مادر  
 نرم نرمک زنی رسو حق دروید  
 آمد و بر جد و الا شان سلام  
 کرد و بعد از اذن شد در آن مقام  
 بارخی رخنده تر از آفتاب  
 کز صفاز در در آمد و تراب  
 شد مشامم عطریاب و عنبرین  
 گفت بخیخ خا ام شد دشت چین  
 یاشیم مشک چین بر گو کلام  
 بوی ابن عثم آمد بر مشام  
 خفته در زیر کسا چو شمع نور  
 گفت آری ابن عثم باد و پو  
 احمد محمود را تحمید کرد  
 مرتضی پیش آمد و تحمید کرد  
 پیش ایشان کسا اندر شتافت  
 خواست رستوی و رخصت چونکه یافت  
 زیر جامه خفته باد و گوهرش  
 فاطمه چو دید باب و شوهرش  
 آن یگانه اخت ماه لو کشف  
 آن گرمی دشت شاه من عرف  
 آن درخشان گوهر درج کمال  
 آن فروزان اختر برج جلا

فاطمه آن عروۃ الوثقیاءین کش بود خاک رش نقش جبین  
 شد روان سوسکای واهمه مریم کبریٰ جناب فاطمه  
 آمد بر سینہ بنهاد ازاد دست و گفت ای خسر و ملک عرب  
 دخترت می‌دهی اذن ای کیا تادر آید از شرف زیر کسا  
 گفت هین بابا را ز زیر کسا ای بقدرت جامه خوبی را  
 فاطمه زیر کسا چو شد نهان شد زمین گوی بر فوٹ آسمان  
 جبرئیل این حال چو دید از فطن گفت اینها کیستند ای ذوالمنن  
 گفت یزدان فاطمه است شوهرش فاطمه است بابش و دو گوهرش  
 جبرئیل اگر نبود نداین گروه می نکردم خلق بحر و بر و کوه  
 اگر نبود نداین گروه پاکدین می نکردم خلق نه ماء و نه طین  
 پنج تن کامل چو شد زیر کسا قدسیان را آمد از یزدان ندا  
 هین بدانید ای گروه قدسیا حاصل این پنج اند از خلق جدا  
 گر نبود این پنج تن عالم نبود گر نبود این پنج تن آدم نبود  
 ماسوا باشد طفیل این پنج تن گر نبود اینان نبودی ماسوا  
 نور اینان جمله از نور من است شعله این آتش از طور من است  
 گفت جبرئیل ای خدای آسمان اذن ده تا زی زمین کردم روان  
 تا ششم کردم مگر این پنج را بوکه دریا بم کلید گنج را

گفت در رد یک سو غایب  
همره خود ای رسول نامور  
هدیه به ریار، خوش باریار  
خاصه آن باری که یارش کردگار  
ارمغان از پی آن شاه بر  
آیه تطهیر را همراه بر  
جبرئیل از امر خلاق و رود  
شدروان سوزمین با صد  
آمد استاد و ایدر بار جست  
دل بمهریار از اغیار شست  
اذن جست و بر کف پای حسین  
سرنهاد و سوپا بر عالمین  
من هم از مداحی این خاندان  
یا فتم ره در نعیم جاودان

تا طرب مداح این پنج آمد

با نشانی بر سر گنج آمد

این بود سرور شیوا و علی جناب طرب شیرازی - رضوان الله علیه - که واقعه حدیث کساء را  
که در بیت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - پیش آمده است، در جوامع روای نقل شده است  
و جناب محمد بن اسماعیل بن نور الله البیرونی در عوالم روایت کرده است، به نظم در آورده است؛  
و چنان که ملاحظه فرمایید این قطعه هیچ ربط و نسبتی به واقعه در زیاده ندارد و قبصر  
واقعه حدیث کساء در بیت عصمه الله فاطمه - علیها السلام - را بغیر از  
مرحوم طرب دیگران نیز به نظم در آورده اند، و صورت روایت آن  
بدین گونه است که به نقل آن تبرک می جویم :

عن جابر بن عبد الله الانصاری عن فاطمة الزهراء علیها السلام



بنت رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - قال سمعتُ فاطمة أنها قالت دخل عليّ أبي رسول الله في بعض الأيام فقال السلام عليك يا فاطمة فقلت عليك السلام، قال إني أجري بدي ضِعْفًا فقلت له أعينك يا لله يا ابتاه من الضعف، فقال يا فاطمة ايتيني بالكساء اليماني فغطيتني به فأتيت به بالكساء اليماني فغطيته به وصرت أنظر إليه وإذا وجهه يتلأكل أنه البدر في ليلته تمامه وكاله. فما كانت إلا ساعة وإذا بولدي الحسن قد أقبل وقال السلام عليك يا أمّاه، فقلت وعليك السلام يا فاطمة عيني وثمرة فؤادي، فقال يا أمّاه إني أشتّم عندك رائحة طيبة كأنها رائحة جدّي رسول الله ﷺ، فقلت نعم إن جدّك تحت الكساء، فأقبل الحسن نحو الكساء وقال السلام عليك يا جدّاه يا رسول الله أنأذن لي أن أدخل معك تحت الكساء؟ فقال وعليك السلام يا ولدي يا صابح ضوى قد أذنت لك فدخل معه تحت الكساء..

فما كانت إلا ساعة وإذا بولدي الحسين قد أقبل وقال السلام عليك يا أمّاه فقلت عليك السلام يا ولدي يا فاطمة عيني وثمرة فؤادي، فقال لي يا أمّاه إني أشتّم عندك رائحة طيبة كأنها رائحة جدّي رسول الله ﷺ، فقلت نعم إن جدّك وأخاك تحت الكساء، فدني الحسين نحو الكساء وقال السلام عليك يا جدّاه، السلام عليك يا من اختار الله أنأذن لي أن أكون معكم تحت الكساء، فقال وعليك السلام يا ولدي يا شافع أمّي قد أذنت لك فدخل معهم تحت الكساء.

فأقبل عند ذلك أبو الحسن علي بن أبي طالب قال السلام عليك يا بنت رسول الله ﷺ، فقلت وعليك السلام يا أبا الحسن أمير المؤمنين، فقال يا فاطمة إني أشتّم عندك رائحة طيبة كأنها رائحة أخي وابن عمي رسول الله ﷺ، فقلت نعم ها هم مع ولديك تحت الكساء، فأقبل عليّ

نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله أأذن لي أن أكون معكم تحت الكساء؟ قال له: عليك السلام يا أخى يا وصيى وخليفتى وصاحب لوائى قد أذنت لك، فدخل على نحت الكساء.

ثم أتيت نحو الكساء وقلت: السلام عليك يا أباة يا رسول الله أأذن لي أن أكون معكم تحت الكساء؟ قال وعليك السلام يا بنتى يا بضعتى قد أذنت لك، فدخلت تحت الكساء.

فلما اكتملنا جميعاً تحت الكساء أخذ أبى رسول الله بطرفى الكساء وأومأ بيده اليمنى إلى السماء وقال اللهم إن هؤلاء أهل بيتى خاصتى وخاصتى لحمى ودمهم دمنى يؤلمنى ما يؤلمهم ويعزبنى ما يعزبهم، أنا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعدو لمن عاداهم ومحبة لمن أحبهم، إنهم منى وأنا منهم فاجعل صلواتك وبركاتك ورحمتك وغفرانك وضوئك على عليهم وأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.

فقال الله عز وجل يا ملائكتى وبأسكان سماواتى إنى ما خلقت سماء مبنية ولا أرضاً مدحية ولا قراً منيراً ولا شئاً مضيقاً ولا فلكاً بدور ولا بحرّاً يجري ولا فلماً يسرى إلا فى محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء.

فقال الأمين جبرائيل يارب من تحت الكساء؟ فقال عز وجل: هم أهل بيت النبوة ومعد الرسالة، هم فاطمة وأبوها وعلوها وبنوها. فقال جبرائيل يارب أأذن لي أن أهبط إلى الأرض لأكون معهم سادساً؟ فقال الله: نعم قد أذنت لك، فصبط الأمين جبرائيل وقال السلام عليك يا رسول الله! العلي الأعلى يقرئك السلام ويخصك بالتحية والإكرام، ويقول لك: وعزتى وجلالى إنى ما خلقت سماء مبنية ولا أرضاً مدحية

وَلَا تَرْمِثُوا وَلَا تَسْمُضُوا وَلَا تَكِيدُوا وَلَا تَجْعَلُوا عِيَالًا وَلَا تُكَايِدُوا إِلَّا لَأُجْلَكُمْ وَتَجْتَنِّمُوا  
 وَقَدْ أُنذِرْتُ لِي أَنْ أُدْخِلَ مَعَكُمْ، فَهَلْ تَأْذِنُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ  
 يَا أَمِينَ رَحِمَ اللَّهُ، إِنَّهُ نَعَمْ قَدْ أُذِنَتْ لَكَ، فَخَلَّ جِبْرَائِيلُ مَعَنَا تَحْتَ الْكِسَاءِ، فَقَالَ لَأَبِي: إِنْ  
 قَدْ أَدَّى إِلَيْكُمْ يَقُولُ: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.  
 فَقَالَ عَلِيُّ لَأَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لَجُلُوسِنَا هَذِهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ؟  
 فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ -: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ  
 خَيْرًا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا إِلَّا وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ  
 وَخُفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَاسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ إِلَّا أَنْ يَنْفَرُوا.  
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَاللَّهِ فُرُونا وَفَارِشِيعَتَنَا وَرَبَّ الْكَعْبَةِ.  
 فَقَالَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَاصْطَفَانِي  
 بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَيْرًا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا  
 مُحِبِّينَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَفَرَّجَ اللَّهُ هَمَّهُ، وَلا مَغْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ، وَلا  
 طَالِبٌ حَاجَةً إِلَّا وَفَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ.  
 فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَاللَّهِ فُرُونا وَسُعِدْنَا، وَلِذَلِكَ شِيعَتُنَا فَارُوا وَسُعِدُوا  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ.

١٠- كل واحد من آل العباء قد عبّر في الآثار بالخامس : تارة بخامس أصحاب الكساء ،  
 وأخرى بخامس أهل العباء ، وأخرى بخامس أهل الكساء : ففي مروج المسعودي  
 : « لما دفن الحسين عليه السلام وقف محمد بن الحنفية أخوه على قبره فقال : »  
 « لئن عزّت حياتك لقد هددت وفانك ، ولنعم الروح روح تضمنه كفنك ،  
 ولنعم الكفن كفن تضمن بدنك ، وكيف لا تكون هكذا وأنت عقبه الهدى  
 وخلف أهل التقوى وخامس أصحاب الكساء .

وفي بشارة المصطفى للعماد الطبري قال جابر بن عبد الله الأنصاري زائراً  
 الإمام أبابعد الله الحسين في يوم الأربعاء : « فأشهد أنك ابن خير النبيين ،  
 وابن سيد المؤمنين ، وابن جليل التقوى ، وسليل الهدى ، وخامس أهل الكساء .  
 وفي مصباح ابن طائس في زيارة الوصي الإمام على عليه السلام : « السلام  
 عليك على صاحب الجوض ، وحامل اللواء ، السلام على خامس أهل العباء ..... » .  
 فربيبة النبوة ووليدة أغصان النبوة أم الأئمة فاطمة المعصومة هي خامسة  
 اصحاب الكساء ، وخامسة آل العباء صلوات الله وسلامه عليهما .

ترجمه : هر يك از آل عبا در آثار - یعنی در روایات و اخبار به خامس  
 تسمیه شده است :  
 باری به خامس اصحاب کساء ، و گاهی به خامس أهل عبا ، و جای به  
 خامس أهل کساء : مسعودی در مروج الذهب نقل کرده است وقتی (امام)

حسن مجتبی علیه السلام (در بقیع مدینه) بر خاک سپرده شد، برادرش محمد بن حنفیه نیز پیش  
 ابستاد و گفت: اگر حیات تو هر آینه گرامی وار چند بود وفات نوشکست پدید آرد است  
 چه نیکو روح آردی که کفن تو آن را در بر گرفته است، و چه نیکو کفنی است کفنی که بدست  
 در بر گرفته است، چگونه اینطور نباشی و حال این که در نه هدایت جانن اهل تقوا و خامس اصحاب کسائی.  
 عماد الدین طبری در «بشارة المصطفی لشعبة المرتضى» روایت کرده است  
 : جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین شهادت امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام  
 که به زیارتش رفته بود گفت: من شهادت می دهم که تو فرزند پترین انبیاء، و  
 فرزند سید مؤمنان و فرزند هم عهد تقوی و فرزند هدایت و خامس اهل کسائی.  
 و در مصباح سید بن طاووس در زیارت جناب وصی امام علی علیه السلام آمده است:  
 سلام بر صاحب حوض (کوثر)، و حامل لواء، سلام بر خامس اهل عبا.  
 پس پرورده شده بدیت نبوت، و میوه شاخه های (شجره طوبای) نبوت،  
 مادر امان (معصوم)، فاطمه معصومه خامس اصحاب کسائی و خامس آل عبا است،  
 صلوات الله علیها.

شرح: هر یک از پنج تن آل عبا به خامس اصحاب کساء و گاهی به خامس اهل عبا  
تعبیر شده است. مفاد خامس بودن هر یک از آنان این است که هر یک در دائره ولا-  
هم آغازند و هم انجا، چه این که کلام من نور واحد و هم که صاحب عصمت اند. روایات  
باب ۷ء مجلد هفتم بحار: «باب بدؤ آراحم و طینتھم علیہم السلام، و انھم  
من نور واحد (طکبانی - ج ۷ - ص ۱۷۸) بیانگر این مطلب شریف اند فقیر  
نقل روایات و بیان آنها موجب اسباب و منجز به تصنیف کتاب در این باب می شود.  
ای عزیز بدان که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله و سلامه علیہم)  
نورده حرف اند، و بعد از اسقاط مکررات دوازده حرف می ماند. و در این ترتیب  
اسمای شریف، فاطمه در میان به عدد پنج است، و هر یک از دو جانب او سه  
چهار، و مجموع آنان پنج است و پنج محور بحث موضوع یازدهم است که در پیش است.  
جانب شیخ بهائی در کثکول آورده است که: «البسملة تسعة عشر حرفاً يحصل بها  
بها النجاة من شرور القوى التسع عشر التي في البدن أغنى الحواس العشر الظاهرة، و  
والباطنة والقوى الشهوية والغضبية والسبع الطبيعية التي هي منبع الشرور ووسائل  
الذنوب، ولهذا جعل سبحانه سبعة عشر حرفاً لتلك القوى فقال عليها تسعة عشر  
وأيضاً فالنهار والليل أربعة وعشرون ساعة، منها خمس بازاء الصلوات الخمس  
ويبقى تسع عشرة ساعة يستفاد من شر ما ينزل في كل ساعة حرف» (طیلم الدولت -  
ص ۶۰۷). ای عزیز عالم حروف اسرار غیب عجیب، به عنوان نمونگی مشق از خردار داند که

کلمه: این کلمه در بیان «ادذر زولا» اشاری نماید: در بند هفدهم «دفتر دل»  
 که یکبار آنرا منظم نگارنده است در نوزده موضوع به عدد حروف کیمه «بسم الله الرحمن الرحیم»  
 سخن می گوید و در دیوانم بطبع رسیده است - ، اشارتیکه به علم حروف شده است، و  
 گفته آمد که «مرا میدان بحث اینجا وسیع است / که در این صنعتم صنع صنیع است»؛ و در  
 بندهشتم آن (ص ۲۹۷ دیوان - ط ۲) آمده است:

بهر اسمی که سرت هست ذخا	ترا سلطان آن اسم حاضر
بهر اسمی تو را نور الهی	بود آب حیات آب و ماهی
در اوفاق و حروف است	حروف اجهر ط از آن حروف
که اسم اعظمش او تا دگفته است	چو بد و خوش بسی سر زنفه است
به تحقیق در گرد زولا هم	یکایک را بدان از اسم اعظم
نکات دیگرم اندر نکات است	که روزی تو در آنجا برات است

حروف از یک تانه که «اب ج ده و ز ح ط» است، افراد آن «اجهر ط»  
 است، و از واج آن «بدوح». در کتاب مابه نام «روس و فاقی» که هفت  
 بحلیت طبع متصل و متمجلی نشده است در بیان هر یک از «اجهر ط» و «بدوح»  
 بتفصیل بحث کرده ایم.

«بدوح» را در افعال جمالی بکار می برند، و «اجهر ط» را در افعال جلالی.  
 درباره این دو قسم حروف جمالی و جلالی چیزها نوشته اند و آثار عجیبه نقل کرده اند؛  
 و در علم اوفاق اسرار عجیب در جدا و اول اوفاق از این دو قسم حروف جمالی و جلالی آورده اند؛  
 کسی که به «مفاتیح المعالیک» جناب عیانی - قدس سره - رجوع کند می بیند که در  
 باره این نه حرف چه اسراری است.

ای عزیز! عالم جلیل احمد بن محمد معاصر جناب خواجہ طوسی، صاحب کتاب بسیار  
 گرانقدر «الوشی المصنوع واللؤلؤ المکنون» فی معرفۃ علم الخط الازی بن الکاف  
 والنون، ششصد و بیست و سه (۶۲۳) رشتہ در علم حروف نوشتہ است، و با این  
 باز در آخر کتاب مرقوم فرمودہ است: «قال احمد بن محمد مصنف هذا الكتاب - رحمہ اللہ -  
 : وهذا القدر، إذ لو مددنا فيه الباع ودلكنابه الطباع لنیقنا على مائة مجدة  
 والثر من ذلك ...»

حضرت استاد عزیزم در این رشتہ های ارشاد طبعی - رضوان اللہ علیہ - فرمودہ است

: این ابیات از جناب شیخ بهائی در بارہ «اجهزط» است:

ایمکہ ہستی طالب اسرار و رمز غامضا	اسمی از اسمای اعظم با تو گویم گوش دار
اول و ثانیش جذر رابع و خامس بود	حرف مرکز جذر جمع حمله دان ای ہوشیار
گر از این بدیش نفہمید از این بدیش نفہم	سیر نگہداری برادر گریبان زینہا
حرف اوسط نصف حرف اول و آخر است	اوسطینش ضعف فردا و قطب
سا تر سرباش فتح رمز اگر درست	فاتح افعال دانستی پروردگار دار

بیان: ابیات مذکور فقط در بارہ همین پنج حرف است، نہ دائرہ اجهزط.

مصرع اول بیت دوم معنی آن این است: ۱ + ج = جذر ز + ط .

و مصرع دوم آن این کہ: ۵ = جذر ۱ + ج + ۵ + ز + ط .

حرف اوسط، نصف حرف اول و آخر است، یعنی حرف مرکز نصف حاشیتین حروف

خمس یعنی ۱ + ط است؛ و اوسطینش کہ ج + ز است ضعف اوسط است کہ حرف  
 مرکز است؛ و این دو اوسط یعنی ج ز در گرد مرکز ۵ مانند فردان بر گرد قطب شمال  
 و فردان دو کولب معروف در قطب شمال اند کہ در زیجات و کتب نجوم و صور



الکواکب عبد الرحمن صفی و دیگر کتب در صورت کواکب مشروحاً مبین است. و کلمه واردر  
 فارسی افاده تشبیه می کند. به ابیات یاد شده تحریفات و اضافاتی روی آورده  
 که در کتاب یاد شده دروس اوفاتی « تذکره داده ایم. اکنون به اشاره در بیان »  
 اذذر زولا « التغاوی کنیم :

مؤید الدین جندی در شرح فصوص شیخ البر در ذیل عنوان خاتمه للتکملة فی الاسم  
 الأعظم [گوید (۱- ص ۷۱) : « وقد اختلف العلماء الظاهرية فيه  
 - یعنی فی الاسم الأعظم - اختلافاً لا یتدارک ولا یتلافی ، والصحيح أن الله تعالى  
 طوی علم ذلك عن اکثر هذه الأمة لما یعلم سبحانه فی طیه من الحکم والمصالح ، ولم  
 يأذن للکمل والأقطاب الذين تحقیقوا بهذا الاسم حقيقة ومعنی وصوره أن  
 يعرفوا الخلق من هذا الاسم الأعظم إلا بعض اسمائه وحروفه التي يشتمل علیها هیاته  
 التركيبية ویمتوی علیها وضعها وتركيبها الخاص المنتج لأنواع التسمیات  
 والتأثیرات ، واصناف التصرفات والتصرفات فی الکنون من الولاية والعزل  
 والإیحاء والقفل والشفاء، والمریض ، وغير ذلك . فمن اسماء هذا الاسم ،  
 هو الله والمحيط والقدیر والحی والقیوم ؛ ومن حروفه « اذذر زولا » كما ذكره  
 الشيخ رضی الله عنه فی جواب مسائل سألها الحکیم محمد بن علی الترمذی صاحب التوار  
 - رضی الله عنه - من جملتها قوله : ما الاسم الأعظم وما حروفه وما کلماته ؟ و  
 الله الموفق .... » .

آن که جندی گفت : شیخ در جواب مسائل حکیم ترمذی فرموده ، تمام این سؤال جواب  
 که یکصد و پنجاه و پنج سؤال و جواب هر یک آنهاست در باب هفتاد و سوم  
 فتوحات مکیه مضبوط و مندرج است . سوال و جواب ۱۳۸ آن این است :

• ما حروفه ؟ الجواب : الالف واللام والواو والزاي والراء والذال والزال ، فاذا ركبت التركيب الى ص الذي يقوم به نشأة هذا الاسم ظهر عينه ولونه وطوله و عرضه وقدره وافعل عنه جميع ما توجب عليه .....» .

درجای دیگر فتوحات حروف اسم عظم را « اذرزو » فرموده است و در بیان آن گفته است : « الالف هو النفس الرحمانی الذي هو الوجود المنبسط ، والذال حقيقة الجسم الكلي ، والذال المتغذي ، والراء هو الحواس المتحرک ، والزاي الناطق ، والواو حقيقة المرتبة الانسانية ؛ وانحصرت حقائق عالم الملك والشهادة المسمى بعالم الكون والفساد في هذه الحروف ؛ وهي لا تتصل بغيرها لأنها حقائق الأجناس العالية ، ولكن الأشخاص تتصل به آخر من عندها ومقابلها لأن العلم بالملك والشهادة بالنسبة الى العالم متقدم على العلم بالملكوت الواح الأرواح .»  
 در این سؤال وجواب فقط « اذرزو » آمده است ؛ و در سؤال وجواب ۱۶۱ آمده است : « كيف كرر الالف واللام في آخره ؟ الجواب هذا يختص بحروف الرّم المناسبت المزوج وهو نظم اب ت ث لا حروف وضع أبجد فان لام الف ما ظهر الا في كسوة الالف وجنته .....» .

و نیز جناب شیخ البرادر اواخر کتاب عظیم الشان . الدر المنکون والجهر المصون فی علم الحروف فرموده : « فی بیان أن الحروف أمة من الأمم مکلفون : اعلّم أن الرسل من الحروف اربعة وهم ادرو ، والعلماء منهم الکمل الراشخون اثنا عشر وهما ذر ، والعلماء دون ذلك کمک ، والصالحون منهم بس ط ، والأغنياء منهم ح ص ل ه .....» .

علامه ابن فزاری در مقام ثالث از فصل دوم تمهید جملی مصباح الانس (ط ۱ - ص ۱۱ و ۱۲) عظم از اسم اعظم و حروف آن بحث فرموده است . و نگارنده نیز در مؤلفاتش از اسم اعظم

و حروف آن بحث نموده است، در کتاب «انسان و قرآن» بحثی اجمالی از حروف و حروف مقطعه قرآن تفسیر و تفسیر کرده است، و رساله ای از شیخ رئیس «تفسیر حروف فواتح سور قرآنی» در آن نقل کرده است. و رساله «رموز لنوز» نگارنده نیز حاوی اشارات و لطائف دلنشین در علم حروف و اسم اعظم است و آن را کلمه ۴۳ هین کتاب هزار و یک کلمه قرار داده است. و نیز نکات و کلمات از «هزار و یک نکته» و «هزار و یک کلمه» در این موضوع آورده ایم که فهرست هر یک را همانا. و دیگر کتابی به نام «در وسو افان» نوشته ایم که اهمیت بسزای معرفت حروف و اسماء و اوانا دارد و لکن هنوز بطبع نرسیده است. در بند هفتم «دفتر دل» نگارنده چنان که در صدر این کلمه اشارت نموده است در وجوه اسم اعظم و طایفه ای از معارف و بحث کرده است. کتب و رسائل به تازی و پارسی در علو آراء و طایفه ای بسیار نوشته اند؛ و الله سبحانه و تعالی القلوب مناح الغیب».

شرح ابن فضل به قصیده ای غزلی «فی نعت النبی و مدیحه الزهراء» از شاعر مقلد ابو الفضل عنقای طالقانی - رضوان الله علیه - که در بیان فضل چهارم، و هم در آخر فصل هفتم و قصیده دیگر نیز از او نقل کرده ایم، خاتمی دهیم (نامبر فرهنگ).

ص ۶۳۷ :

فی نعت النبی و مدیحه الزهراء

بیانا نویر از درین خاک رزم بینی      بیانا مهر نور از برافرازان علم بینی

جمال شاه فردانی بکثر نگاه امکا  
 هویده پرده دریا به عیان پیش و کم بینی  
 در آرد چشم مشتاقان بین آن چهره زیبا  
 ز چشم عاشقان شاید جمال آن صنم بینی  
 صنم گر خوانم شاید صمدین باش ای بنا  
 نخواهی دید رویش تو تا دیر و حرم بینی  
 برون از خوش شو یکدم در آن نظر ندها  
 که تا آن شاه و حد را بر آن کیف و کم بینی  
 گذرانم خوشی بشویش این مستی  
 بر افشا بر چهار دستی که شسته در خرم بینی  
 ترا نافقه طوره بسی باشد  
 محیطش نیستی آمد سر از بر قدم بینی  
 جو چشم و بگشاید بقانون عبودیت  
 ز نعمات ربوبیت هزاران بر و کم بینی  
 بهر زیر و بی اندر و صد داود پیغمبر  
 همی خواند ز نوران بر جمال ذوالنعم بینی  
 دم فرصت غنیمت را بکج خلوت شو  
 که گنجوری اینها ز کز و لطف و کرم بینی  
 بیانا دست را بی پای دل سپار  
 بملک جان وطن میکن و گرنه بس اندم بینی  
 سرافرازی اگر خوش بملک نیم زود  
 چو مردان کن گذر خود را امیر محتشم بینی  
 هوای نفس بکسول بفرم و مسکن  
 هواداری اگر خود را تو از خیر الامم بینی  
 بدویش کوی دل از آن خواری واداری  
 که روی پاک آن معاذ از م بینی  
 ترابرها نازان بود این خود پسند  
 اگر دانای رازستی بیاید خویش کم بینی  
 زین داران بامعنی گریزان بنادان  
 گمان داری دانایان این دانش ستم بینی  
 الا ای بنده بینی زین ناشنیدی  
 نه دین دینار میجو هر نقش درم بینی  
 خدا را ای دل غافل ره و اگر بینی  
 ازین دعوی دین اری در خرمن و غم بینی  
 ازین دعوی دین اری در خرمن و غم بینی

۱- کزان گنج پنهان همه لطف ... ۲- امیر صمد چشم بینی ۳- خود پرستید ۴- الا ای بنده بینی - خ ل -

بشع انوار احمد که جا آید آن است  
 گراز کردار و امانی کجا باغ ارم بینی  
 محمد روح اعظم عالمی محلی نوار  
 همه انوار هستی را نصفه در ظلم بینی  
 ترا جان جامه تن آمده آن روح ای دل  
 سپاسش را بجای آور که فضل و نعم بینی  
 نه اجزا را مجال آن که بروجه تمام کل را  
 نماید صورت و معنی که بروجه اتم بینی  
 بجز آن بانوی عصمت هر ای صبه  
 که آن معنی در آن صورت هم از تیر قدم بینی  
 تو لا باید ای دل بدر دانه هست  
 که اکمال همان نعمت ز فیض دم بدیم بینی  
 همان زهره ی زهر از هیچ اهری  
 گرا و خورشید ملت بر افرازان علم بینی  
 درخت ساخت کجای یگانه دره ی بیضا  
 ازین فیض آفرینش را وجودی از عدم بینی  
 بیکتای ذات علی برهان قاطع شد  
 که این بحر اعظم را زایز بدیم بینی  
 ده و یک گوهر والا ازین دریای پدید  
 تعالی شأنه زین یم که کان هر کرم بینی  
 شرافت بین از احدی کی دختر پدید آمد  
 کز اظاهر و ریعتهای حق مکتم بینی  
 غم از دلها گریز اند نشاید که آن  
 و له با مهران بانو معاذ الله بغم بینی  
 بتول آن دخت پیغمبر قدم نهاد چون  
 بساط توده ی اغبر همی شک ارم بینی  
 غبا خاک هشت ببارک عرش میساید  
 که عرش و کرسی خوش همه زیر قلم بینی  
 خمن عنقا مدحی نه اند خورد تو با شد  
 کجا ای قطره بتوانی کمال و قهر یم بینی  
 تو لا باید هر دم زجا با آل پیغمبر  
 اگر مؤمن صفت خواهی کجا غ دل خر بینی

(نفعی ابو الفضل شهر جاردی الآخرة سنه ۱۳۰۱)

١١ - وتبَرُّ ما تلتوه عليك في المقام :

العدد الخمس الذي هو خامس الدائرة الأبجدية يكتبونه تارة هكذا : « ٥ » ، و  
أخرى هكذا : « ٥ » إشارة إلى دائرة الوجود وقوسى النزول والصعود  
قوله سبحانه : « يدبر الأمر من السماء إلى الأرض ثم يعرج إليه في يوم كان مقداره  
الف سنة مما تعدون » فالأمر دوري لا يزال في الروحانيات والجسمانيات  
وتحدث بينهما الأشكال العجيبة الغريبة ، يرشدك في ذلك تجدد الأمتثال  
والتحرك في الجوهر الطبيعي وما يدور من الجيدين وما فيهما ، قوله سبحانه  
: « والفرق بين منازل حتى عاد كالعرجون القديم » .

المحضرات الكلية خمس : هى الالهوت والجبروت والمملوكوت والناسوت  
والكون الجامع الذي هو الإنسان الكامل .

انواع الساعة خمسة : فمنها ما هو كل آن وساعة ، ومنها الموت  
الطبيعى كمال عليه الصلوة والسلام : « من مات فقد قامت قيامته » ، ومنها  
الموت الإرادى : « موتوا قبل أن تموتوا » ومنها ما هو موعود منتظر لكل  
كقوله تعالى : « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا » ورسالتنا فى الرقى والشفق  
متكفلة لبيانها ، ومنها ما يحصل للعارفين الموحدين من الفناء فى الله و  
البقاء به ويسمى بالقيامة الكبرى .

العرش خمسة : عرش الحياة وهو عرش الهوتية ، وعرش الرحمانية ،

والعرش العظيم، والعرش الكريم، والعرش المجيد .

انواع القلب خمسة : القلب النفسى، والقلب الحقيقى المتولد من مشيئة جمعية النفس، والقلب المتولد من مشيئة الروح - أي القلب القابل للتجلى الوجودى الباطنى - و القلب الجامع المتخبرين الحضرين، والقلب الأحدثى الجمعى .

أسنة الحمد خمسة : إن حقيقة الذكر عبارة عن تجليته لذاته بذاته من حيث الاسم المتكلم إظهاراً للصفات الكمالية ووصفاً بالنعوت الجلالية والجلالية في مقامى جمعه وتفصيله كما شهد لذاته بذاته في قوله : « شهد الله أنه لا إله إلا هو » وهذه الحقيقة لها مراتب :

أعلاها وأوليها ما في مقام الجمع من ذكر الحق نفسه باسمه المتكلم بالحمد والثناء على نفسه، وفي الحديث : « وفي الحديث : « لا أحصي ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك » ، وثانيها ذكر الملائكة المقربين وهو تحميد الأرواح وتسبيحها لربها ، وثالثها ذكر الملائكة السماوية والنفوس الناطقة المجردة ؛ ورابعها ذكر الملائكة الأرضية والنفوس المنطبعة مع طبقاتها ؛ وخامسها ذكر الأبدان أو أياها من الأعضاء ، وكل ذلك بلسان مختص به .  
لأن خمس مراتب - والنو هو مجتمع مداد المواد الحرة النفسية الرحمانية من كونه أم الكتاب - :

المرتبة الأولى التعيين الأول وهو جمع جميع الحقائق الكيانية الربانية

والحروف المؤنثة الوجبة والمؤنثة الإمكانية، وهوام الكتاب الأكبر.  
 والمرتبة الثانية دواة مادة الحروف الإلهية النورية وهيولى الصور الفعلية  
 الوجودية وعمااء الربوبية بالعين المحملة الذى كان بينا فيه قبل أن يخلق الخلق.  
 والمرتبة الثالثة الحقائق الكونية التى هى أحدية جمع جميع الكائنات واليه الإشارة  
 بقوله: «أول ما خلق الله الدّرة» وهوام الكتاب المسطور فى الرق الوجودي  
 المنشور وهى غماء العبودية بالعين المعجزة.  
 والمرتبة الرابعة أم الكتاب المبين وهو اللوح المحفوظ المسمى  
 عند أهل النظر بالنفس الكلية.  
 والمرتبة الخامسة نون الأقدار وهوام الكتاب الموضع فى روحانية  
 روح القمر وهوام الإسم الخالق، وهو جمع الأضواء العالية والأنوار المختلفة والاتصالات  
 والانفصالات، ومنها ينتقش كتاب المحو والإثبات بين الجزئيات.  
 وأقسام النكاح خمسة كما تقدم.  
 والمفتاح المشار إليها فى قوله تعالى: «وعند مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو» لها  
 خمس مراتب هى المحضر الح المذكورة آنفاً.  
 والحقائق التى على الخمسة كأوقات الصلوات اليومية التى سماه الله بقوله: «أقم  
 الصلوة لدنوك الشمس إلى غسق الليل وقرآن الفجر...»؛ وقال النبي - صلى الله  
 عليه وآله وسلم - فى حديث الساعة حين سئل عنها: «إنها خمس لا يعلمهن



إِلَّا اللَّهُ»، ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ عِلْمِ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّا ذُكِّرَتْ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

واینجا شریانی لطافت از امتهائی برتقی انسانا بالمعارج العلیة إليها، قوله سبحانه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، والله تعالى شأنه فَتَأْتِي الْقُلُوبَ وَمَنَاحِ الْغُيُوبِ.

**ترجمه:** آنچه که در این مقام بر تو تلاوت می کنیم تدبیر بفرما:

عبدی که آن پنجم دایره اجمعی است گاهی آن را چنین نویسد « ۵ » ، و گاهی بنحین « ۵ » که اشاره به دایره وجود و در وقت نزول و صعود دارد . خدای سبحان « قرآن فرموده است : « خداوند امر را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند پس بسوی او عروج می نماید در روزی که مقدار آن هزار سال به شمار شماست » ، پس هواره پیوسته امر در روحانیات و جسمانیات دوری است و از میان این دو اشکال عجیب غریب حادث می شود ؛ تجدید امثال و حرکت در جوهر طبیعی و گردش روز و شب و آنچه که در روز و شب پدید می آید تورا در این امر دوری بودن وجود اشیاء می کنند ؛ خدای سبحان فرموده است : سیر ماه را در منازلی تقدیر کرده ایم تا این که در گردش خود مانند چوب کهنه خشک خوشه خرما که باریک و زرد و کمی می شود در می آید . حضرت کلّی پنج اندک عبارت انداز لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کونجامع که انسان کامل است .

انواع ساعت <sup>یعنی قیامت</sup> پنج است: یکی از آنها در هر آن وساعت <sup>یعنی زمان</sup> است. و یکی از آنها موت طبیعی است چنانکه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده است: هر کس که مرده است قیامت او قیام کرده است. و یکی از آنها موت ارادی است « پیش از آن که به مرگ طبیعی بمیرد، به مرگ ارادی اختیاری بمیرد ». و یکی از آنها موت عود است که هر روز انتظار آتند چنانکه خدای تعالی فرموده است: ساعت <sup>یعنی قیامت</sup> آمده است هیچ شکر در آن نیست؛ و رساله ما به نام « رقیق و فقیق متکفل بیان آنست. و یکی از آنها قیامت کبری است که برای عارفان موجب از فناء فی الله و بقاء بالله حاصل می شود.

عرشها پنج اند: عرش جیات که عرش هیبت است، و عرش حمایت، و عرش عظم، و عرش کرم، و عرش <sup>ذکر محمد</sup> جمیع انواع قلب پنج اند: قلب نفسی که قلب مختص به نفس است، و قلب حقیقی متولد از مشیمه <sup>جمعیّت</sup> نفس، و قلب متولد از مشیمه روح - یعنی قلب قابل تجلّی وجودی باطنی -، و قلب جامع مسخر بین حضرتین - یعنی حضرتین در اسم ظاهر و باطن -، و قلب احدی جمعی که قلب احدی جمعی محمدی است.

السنه چهار پنج است:

حقیقت ذکر عبارت است از تجلّی ذات حق سبحانه برای ذاتش بذاتش

جست اسم متکلم از جهت اظهار صفات پاک و وصف به نفوس جلا و جبار در مقام جمع تفصیلش چنانکه  
برای دانش بذاته یعنی بدون واسطه شهادت اکبر الی جزا و نبوت. و این حقیقت را بنویسند:

مرتبه بالاترین و سزاوارترین، حقیقت ذکر در مقام جمع است که حق سبحا و عظیم را به اسم متکلم به حمد و ثناء  
بر ذات خودش ذکر می کند. و در حدیث آمده که رسول الله - صلی الله علیه و آله -  
سکلم گفته است: خدایا منی توانم ثناء بر تو را آنچنانکه تو خودت ثناء گفته ای، احصاء کنم.

مرتبه دوم حقیقت ذکر ملائکه مقربین است، و آن حمد و تسبیح ارواح - یعنی عقول مفارقة مجرده -  
مربور و دگارشان را است.

مرتبه سوم ذکر ملائکه آسمان و نفوس ناطقه مجرده است.

مرتبه چهارم ذکر ملائکه زمینی و نفوس منطبعة با طبقه و مراتب که دارند می باشد.

مرتبه پنجم ذکر ابدان و اعضاء موجود در آنهاست. و هر یک از مراتب یاد شده به زبانیه که  
اختصاص به خود او دارد، ذکر و حمد و پروردگارش است.

نون دارای پنج مرتبه است - نون مجتمع در امواد و نفسی رحمانی از آن حیث که اُم الکتاب  
است می باشد - :

مرتبه نخستین نون، نون اول است و آن جمع جمیع حقائق کیانی را به، و حروف مؤثره  
و جوبه، و حروف متأثره امکانی است؛ و نون اُم الکتاب اکبر است.

مرتبه دوم نون، دوات ماده حروف نوری الهی و هیولای صور فعلی وجودی  
و عمار ربوبی - بعین مظهره - است که پروردگار ما پیش از خلقت خلق را آن بوده است.

مرتبه سوم نون، اصل و ام حقائق کوئی که اُحدیت جمیع کائنات می باشد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بیان خود فرمود: «أول ما خلق الله الدرة» برین اصل و ام اشاره فرموده. و این مرتبه نون، ام الکتاب مسطور در رق وجودی منشو که غایب و بیست با معجزه است.  
مرتبه چهارم نون، ام الکتاب مبین است، و آن لوح محفوظ که در اصطلاح اهل نظر، نفس نامیده شده است.  
مرتبه پنجم نون، نون اقدار است، و آن ام الکتاب موضوع - یعنی نهاده شده - در روح قمر است؛ و آن اسماء خالق و مجتمع اضواء عالم و انوار گوناگون و اتصالات و انفصالات و کتاب محو و اثبات بین جزئیات از این مرتبه منتفی است.

اقسام نکاح پنج است چنان که در فصل دوم گفته آمد.

مفتاحی که در قول خدای تعالی بدان اشاره است: «وعنده مفاتيح الغيب...» پنج مرتبه است، و این مراتب همان حضرات خمس اند که در صدر این فصل گفته آمد «لا هو و جبر...».

و حقایق که بر پنج اند بسیارند، مثل اوقات نمازهای یومیه که خداوند در این کریمه فرموده است: «نماز را از زوال آفتاب هنگام ظهر - نیم روز - تا تاریک شب بیاید، و نماز صبحگاهی را بیاید».

در حدیث سابق - یعنی قیامت - که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم - را از زمان سوال کرده اند، فرمود: علم آن در عداد پنجایی که کسی آنها را بخرد نمی داند، پس این آیه تلاوت کرد: «ان الله عنده علم الساعة...» علم قیامت قیاد زرد است، و بالآخر فرمودی فرستد، و می داند آنچه ارجح است، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در کدام سرزمین می میرد، همانا که خداوند انا و آگاه است.  
و همانا که با طایفه ای از امتهات مطالبی که انسان به وسیله معارج علی بدانها ارتقاء می یابد، اشاره خدا بجا فرمود: بسو اکل طیب صعود می کند و عمل صالح آن را بالا می برد؛ و خدا - تعالی شانه - فتاح قلوب و بخشنده غیوب است.

شرح: فصل یازدهم در حقیقت تنم و تکلمه فصل یعنی جوهر یک از ارباب علم السلام اراد  
دائر ولایت خالص اصحاب کساء شناخته ایم، باین مناسبت در جوهر سخن به میان آورده ایم  
و مصداقی از خمس عنوان کرده ایم و اشاره به بیان هر یک نموده ایم: تخت از «ه» هوز  
شروع کرده ایم که عدد آن پنج است

ابجد و هوز و در خطی از یکی تاده است بهر شمار

کلی سخصت نابه نود قرشت تخت و ضطع هزار  
جسم و جد روح را در اصطلاح علمای وقت معانی گوناگون است، مثلاً قیصر در شرح اسما فی ص  
الحکم در معنی جبه اصطلاحاً اهل عرفا گوید: «والجسد اصطلاح الطائفة مخصوص بالصورة  
الثالثة» (شرح فصو الحکم - چاپ سنگی ص ۱۹۲). و شیخ ریش در آخر فصل بیستم منظور را  
اشاره گوید: «وقد فعل الأجساد الصلبة الجویة میاهاً سیالة يعرف ذلك اصحاب الجیل...»  
خواجه طوسی در شرح آن گوید: «اصحاب الجیل یعنی طلاب الاکبر... والأجساد هي الأجساد  
الذاتية بحسب مصطلحاتهم»، و اکبر بمعنی کیمیا است.

در علم خرد صورت هر حرف را جسم گویند و عدد آن را روح آن، عباد «کنوز الاسماء» گوید:

نزد اهل خرد و اهل عیان حرف جسم و عدد و است چه جان  
جناب آیت محمد بن محمد الحسینی الشوشتری در رساله کرامت «وفی المراد» فرموده است: «و گفته اند  
که عدد حکم ندانند که در ادراک بزیاد یا کم نمودن آن در روانی شود، کم اقل الأعداد ارواح و  
المحرف اشباح، والعدد کألسان المفتاح إذ القصص و زادت لا یفتح الباب، و الزیادة  
على العدد المطلوب إسرائف والنقص منه إخلال».

حرف «ه» را بدین صورت (ه) نیز نویسند که در لسان عام به های در چشم هر دارد،

در حقیقت آن اشاره به دائره وجود و وقوس نزول و صعود دارد، قوله

سبحاً: «یدتبر الأمر من السماء إلى الأرض ثم یعرج الیه... (سجده ۶)».

و به تعبیر شریف علامه قیصری در آخر فصل آمدن شرح فصو الحکم (ط) - چاپ سنگی ص ۳۱:

تَنْزَلَات

• اِنْ مَرَاتِبُ الْوُجُودِ وَمَعَارِجُهُ دَرِيَّةٌ، وَالْمَرْتَبَةُ الَّتِي قَبْلَ النِّشْأَةِ الدُّنْيَايَةِ هِيَ مَرَاتِبُ  
التَّنَزَّلَاتِ وَلَهَا الْاَوَّلِيَّةُ، وَالَّتِي بَعْدَهَا مِنْ مَرَاتِبِ الْمَعَارِجِ وَلَهَا الْاٰخِرِيَّةُ.»  
نظامی گنجوی در مع خاتم الانبیاء - صلی اللہ علیہ علی آلہ وسلم - گوید :

دور خط حلقه هستی به حقیقت به هم تو پیوستی

نگارنده در بند سیزدهم « دفتر دل » (دیوان - ص ۳۴۱) در این موضوع گفته است :

« وجود صرف کان بحد وعدت است جو در یابی است کاند بر جزر و مد است

ز قوسین نزولی و صعودی بدانکه رمز این سیر وجودی ... »

و بخصوص کتاب ما « لشتی در حرکت » را در این مسائل اهمیت بسزا است، و دیگر  
از تجرید امثال و حرکت رجوه طبیعی و دیگر نکات و لطائف مربوط به آن در این مبحث

• کون جامع، که انسان کامل است در شرح فصل دوم فص به تفصیل گفته آمد.

آنکه گفته ایم : « انواع الساعه خمسة ... » ناظر به بیان علامه قیصری در آخر فصل نهم از

فصول مقدمات شرح بر فصوص الحکم شیخ اکبر (ط - چاپ سنگه - ص ۴۱)

در متنهای برده ایم ؛

از رسا و رقی و فقی « ای عزیز رساله رقی و فقی رساله ای وحید و از غرر رسائل دهر است

و آن کلمه ۳۳۰ هزار و یک کلمه » قرار داده ایم ؛ در حقیقت تفسیر یک وجه از وجوه معانی

کریمه « اولم یزالذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما (سوره

انبیاء - آیہ ۳۳) می باشد که در رقی و فقی معدل النهار و منطقه البروج است

که در نظام خلقت عالم محسوس ما ازلاً و ابداً ساری و جاری است ؛ و تاکنون چهارده نتیجه اصیل و وزیرین علمی از آن استنباط کرده ایم . رساله را باید از زبان عالی هبوی مثالی عارف مبانی اصیل قرآنی فراگرفت . این رساله را اهمیت بسیار بر است و لکن هنوز آگاهی و آشنائی بدان حاصل نشده است ؛ لعل الله یحدث بعد ذلک أمراً .

آن که گفته ایم : « العرش خمسة ... » به بیان شیخ اکبر در رساله « عقلة المستوفز » ( طلید - ص ۵۲ ) نظر داریم که گفت : « اعلم ان العرش خمسة : عرش الحیاة ... » .

در شرح مرحوم احسان بر زیارت جامعه ، آنجا که عبارت زیارت فرماید : « خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محققین » در اطلاق عرش بحث شده است ( چاپ سنگی طبع ۱۳۲۷ ) در اقسام قلب به تحقیق عرش جناب علامه ابن فزاری در فصل پنجم از فصول فائحه مصباح الانس - از ص ۲۱ تا ص ۲۶ ط ۱ در حل چاپ سنگی - در ذکر مقامات اهل الله در سیر و سلوک ، نظر داریم . و ما را بحمد الله تعالی در حواشی بر آن بنام . مشکاة القدیس علی مصباح الانس توضیحات و القاءاتی است . قلب اخیر که قلب اُحدی جمعی است ان قلب اُحدی جمعی محمداً - صلی الله علیه و آله وسلم - . در بند نهم « دفتر دل » ( دیوان - ص ۳۱۲ ) از دل و

دلها اشارت نموده ایم ، برخی از آن ابیات این که :

عجب احوال دلها گونه گون است      بیابن که دلها چند و چون است  
دل چون آفتاب پشت ابر است      دل مرده است و تن او را چو قبر است  
دل روشنتر از آب زلال است      دل تیره تر از روی ذغال است

دلی استاره و ماه است و خورشید دلی خورشید و راه چونا هید

دلی عرش است دیگر فوق عرش که فوق عرش عرش جوفرش است

دلی همراه با آه و این است دلی همچو نور آتشین است

دلی چون کوره آهنگر است دلی چون قله آتش فشان است

دلی افسرده و سرد است چون بچ سفر دارد ز مبرز تا به مطبخ

ز مطبخ باز آید تا به مبرز جز این راهی نه پیوده آید گز

آن که گفته ایم السنة المحمّدية، به بیان شریف و لطیف علامه قیصر در شرح قص یونس

از قصو الحكم نظر داریم (ط ۱- چاپ سنگی - ص ۳۸۳) .

ملائکه قوای عالم اند و نظام احسن هستی یک وجود صمدی است که هو الاول والاخر والظاهر  
والباطن، و به لحاظ کثرت شئون و صدور افعال گوناگون به اسامی ملائکه نامیده شده است

که او را ملک و اقتدار بر همه است و رب العالمین؛ و به لحاظ اضافات به ملائکه

سماویه و ارضیه نامیده می شود، و بتعبیر دلفشین جناب استاد حکیم الهی قزوینی

- رضوان الله علیه (کلیا دیوان - ص ۲۹۵) :

بینی شایان کار و آنان سپهری و اندر ره حق بشنوی بانگ درار

ز آوازه تسبیح تنبیه و ستایش عرش ملائکه بینی این بیحد فضا را

صف در صف از غیب و شکر و شکر فوج ملک بینی طبایع با قوی را

بینی نشسته بر فراز هر گیاهی از رشته ای تا بر و راند آن گیار

بینی عباد بر و بحر و کوه و صحرا در هر مکان آن لامکان یار مارا



واین کترین در قصیده و پیبوع الحیاة گفته است :  
 وقد ملأت أقطار الآفاق كلها ملائكة الله والأقطاب طبت  
 ملائكة الله قوى كل عالم قد اشفقوا من ملك كامن الوكة  
 اما آن گفته ایم : « للنون خمس مراتب ... » کتاب «نصوص الحكم» بر فصوص الحكم ،  
 و نیز مجموعه ای بنام « ده رساله فارسی » هردواز آثار قلی نگارنده اند ، این  
 دو اثر مکرر به طبع رسیده اند . یک از رسائل ده رساله فارسی « رساله ای بنام  
 لوح و قلم » است . در شرح فصل ۵۸ « فصوص الحكم » و نیز در رساله « لوح و قلم »  
 به تفصیل نام در « ن » بحث کرده ایم بحث شیرین و دلنشین و شنیدنی خواننده  
 مانندی ، و لکن آن حقایق را باید از ذهن استادی دانا و توانا و حرف شنیده و راه پیورده  
 فراگرفت ، در کتاب « انشاء الدوائر » شیخ الکبری المحلی ابن العربی از « ن » بحث شده است . (طالید)  
 از عماد به عین ممله ، و غما و به عین معجمه برده ایم ؛ در کتب و رسائل نگارنده  
 از هردو مکرر بحث شده است . در صفحات ۷۴ و ۱۲۸ و ۱۵۲ و ۲۴۷ و ۳۱۱  
 و ۳۱۹ مصباح الانس علامه ابن فناری (ط۱-رحل) از عماد و غما و بحث بمیا  
 آمده است .

حقایق که بر خمس اند بسیارند که برخی را در عبارت فصل آورده ایم ؛ اکنون گوئیم : از  
 جمله محبت بر پنج قسم است ، ابن فناری در مصباح الانس (ط۱-رحل چاپ سنگه ص ۹۴)  
 گوید : « ولما كانت المحبة حكم المناسبة ، وما به الإتحاد بين المحب و  
 المحبوب ، والمناسبات منحصر في خمسة أقسام ، كانت أقسام المحبة

ایضاً خمسة..... وجه المحصر في الأقسام الخمسة أن هذه النسبة المسماة بالمجبة إن كانت ناشئة من عين ذات المحب والمحبوب بلا اعتبار معنى أو صفة زائدة في مناسبة ومجبة ذاتية، وإن كانت ناشئة من الذات من حيث اعتبار معنى أو صفة فإما أن يتعدى أثر ذلك المعنى أو الصفة إلى الغير وهي الفعلية كما بين الكاتب ومكتوبه، أولاً فإما أن لا يكون لذلك المعنى ثبات ودوام في ما ظهر فيه فهي الحالية كما يظهر في حال الوجهين شخصين ويخفى بانتهاء تلك الحالة، أو يكون له دوام فإما أن يكون حكم المرتبة ظاهراً وغالباً حال تحقق النسبة الحية في المرتبة كما بين مؤمن مؤمن من حبة الإيمان ومنهم المتعبدون في الله، والآخرة الصفاتية كما أثر التعلق الحية....»

صدر الدين قونوی در تفسیر سورة فاتحه قرآن به نام « اعجاز البیان فی تأویل أم القرآن » (ص ۳ ط هند ؛ ۹۹ ط مصر) فرماید : « والكتب الإلهية الكلية خمسة على عدد الحضرات الأول الأصلية..... »

ص ۳۵۰ -  
در کتاب مستطاب « خصائص فاطمية » (ط۱ - چاپ سنگی رحلی) آمده است که :  
« هر یک از انگشتان خمسة متعلق به یکی از انوار خمسة دارد چنانچه در حدیث است که انگشت سبابه تعلق به جناب ختمی مرتبت<sup>۳</sup> دارد، و وسطی به حضرت ولایت مآب - علیه السلام -، و بنصر به حضرت صدیق طاهرة - علیها السلام -، و خنصر به امام حسن - علیه السلام -، و ابهام به جناب

امام حسین علیه السلام، چنانچه ظهور انوار خمسہ علیہم السلام از انامل شریفہ آدم علیہ السلام در برد و خلقت بدین نهج شد ...»

در آخر این موضوع بکریمہ الیہ یصدق الکلم الطیب ... تمسک جستایم کہ کلم طیب انسان آگاہ بیدار و هوشیار الہی و علی صالح این کلم طیب بالامی برد زیر العلم و عمل دو جوهر نورانی انسان شرح عین اکتابا شرح العین فی شرح العین «در این موضوع شریف کہ علم و عمل جوهرند و مقوم ذات انسانند مطلوب است»

فانکون در مدیحه حضرت عصمة الله الكبرى فاطمہ زہرا سلام علیہا از دانشمندان بزرگ سنخو چند قصیدہ یا غزل اهداء کرده ایم؛ اکنون شرح این فصل را بقول مرثیہ آن بزرگوار از دیوان عالم هنرمند و سخنران برومند جناب میرزا ابوالقاسم محمد نصیر طرب شیرازی - رضوان الله علیہ - (ص ۶۳۳ - طہران، بامقدمہ و حواشی استاد جلال الدین ہمائی - رحمۃ الله علیہ) خاتمہ

(۶۱ - ۶۲ - ۶۳)

رحیم :

مرثیہ حضرت صدیقہ طاهرہ فاطمہ زہرا - سلام الله علیہا -

وفات حضرت صدیقہ آت و در زعزعا دلایست کہ شد تازہ روز عاشورا  
بود بزرگ مصیبت اگر چہ قتل حسین بزرگتر نبود از شہادت زہرا  
درین و در در کہ نیل ز ضرب سیل شد رخی کہ بود در رخشا چو آفتاب سما

ز تازیانه کین شد کبود بازو<sup>ی</sup> که بود بازوی او دستیار دست خدا  
 چو گشت محسن صدقه سقط ازین<sup>ام</sup> خروش خاست زسکان عالم بالا  
 دری بسوز دستم که بود از قد بر آستانه<sup>ی</sup> او جبریل جبهت سا  
 رواست تا با بچشم چرخ خون از آن ستم که رسید از خساب<sup>ی</sup> ابا  
 چنان بخانه زهر از زند آتش کین که ز دزبان<sup>ی</sup> او سر بهشت کرب و بلا  
 نسختی عدو را خانه<sup>ی</sup> علی را در یزید را نبند اینگونه زهره و یارا  
 شکست پهلوی پا<sup>ی</sup> رسول که از شکستن او شد شکسته خاطر ما  
 نکشت بسته گران روز بازوی<sup>ی</sup> حید نبود در غل و زنجیر بسته زین عبا  
 اگر عدو نزدی سیلان<sup>ی</sup> زما ببتول کجا طیانچه بزینب زردنوم دغا  
 یقین که آل عبا شافع<sup>ی</sup> ابرم ویند  
 طرب چو مرثیه خواند بر آل عبا

واما ابیات تازی موعود، مؤلف رفیع القدر « شغراء الغری » در بیوگرافی  
 عالم جلیل شیخ حبیب شعبان - رحمه الله علیه - گوید : ( ج ۳ - ص ۴ ) : « له  
 شعر کثیر ، و شعره جید مقبول تعلوه مرونة و حسن النجاء ، و الیک نمودجا  
 منه یرثی به السیدة فاطمة الزهراء - علیها السلام ، قوله من قصیدة :  
 هی الخید تسقی من لوا حظها خیرا لذلک لانفک عشاقها سکرى  
 ضعائف لا تقوی قلوب ذوی الهوى علی هجرها حتی تموت به صبرا

وما أنا ممن يستلين فؤاده      ويفتش بالألحاظ في عقله سمرًا  
ولا بالذي يشجيه دارس ربح      فيسقيه من أجنانه أدمعًا حمرًا  
أبكي لرسم دارس حكم البلى      عليه ودار بعد سكانها قفرا  
وأصفي ودادي للديار وأهلها      فيسلو فؤادي ودّ فاطمة الزهرا  
وقد فرض الرحمن في الذكر <sup>وذهبا</sup>      وللمصطفى كانت مودّتها أجرا  
وزوجها فوق السما من أمينة      عليّ فزادت فوق مفرها فخرًا  
وكان شهود العقد سكان عمر      وكانت جنان الخلد منه لها ممرًا  
فلم ترض إلا أن يشفعها بمن      تحبّ فأعطاها الشفاعة في الأخرى  
حبّية خير الأكرام <sup>سل</sup> بين أهلها      يقبلها شوقا ويوسعها بشرًا  
ومهما ربح الجنة اشتا شتمها      فينشق منها ذلك العطر والشرًا  
إذ هي في المحرّبات <sup>قامت</sup> فنورها      بزهرته يحكي لأهل السما الزهرا  
وانسية حوراء فالمركلها      وصانفها بعدد ن خدتها خمرًا  
وانساء العالمين <sup>أماؤها</sup>      بهما شرفت منهن من شرفت قدرا  
فلم يك لولاها نصيب من العلى      لأنثى ولا كانت خديجة الكبرى  
لقد خصّصها البارى بفرمانا      تجلّت وجلت أن يطبق لها حصرا  
وكيف تحيط اللسان <sup>وصفا</sup> بكنهه من      أحاطت بباياتى وما قد مضى خبرا  
وما خفيت فضلاً على كل مسلم      فياليت شعري كيف قد خفيت قبرًا

وما شيع الأصحاب سألني عنهما وما ضرهم أن يغفروا الفضل والأجر

بلى أجد القوم النبي واصرروا له حين يقضى في بقية المكرا

له دحرجوا مذ كان حياً دبا بهم وقد نسبوا عند الوفاة له الهجرا

فلما قضى ارتدوا وصدوا الهدى وهدوا على علم شريعته الغرا

وحادوا عن النهج القويم ضلالة وقادوا علماً في حمايله قرا

وحيداً آمن الأنصار لاحزمة له ولا جعفر الطيار فادرع الصبرا

وطأ طأ لاجيناً ولو شاء لانتضى الحسام الذي من قبل فيه الكفرا

ولكن حكم الله جاري وإنه لأصبر من في الله يستعذب الصبرا

فكابد مالوا بالجمال لهدى<sup>ها</sup> وشاهد بين القوم فاطمة حسرا

سبى مؤلف محترم كتاب معتمد « شعراء الغري » برار نقل دوازده بيت ديكر

از هين قصيده گويد : « وقوله يرثيها أيضاً » يعني قصيده ديكر مرجم ميرزا

شيخ جيب شعبان در رثاء حضرت عصمة الله الكبرى أم الأئمة النبيا فاطمة هراء صلوات الله

وسلامه عليها گفته است :

سقاك الحبا المطايا ما مهد<sup>ل</sup> وبالجنة الفردوس دانية القطف

فكم مرلى عيش خلايك طعمه ليالى أصفى الودير بالمن بصفى

لسطنا أحاربت الهوى والنطو لنا قلوب على ما في المودة والعطف

فشتتنا صر الزمان وإنه لمنتقد شمل الأعبة بالصرف

كأن لم تدر ما بيننا والكؤوس الهوى  
 ونحن نشاوى لا نمل من الرشف  
 ولم نقض أيام الصبا وبها الصبا  
 تمر علينا وهي طيبة العرف  
 أيام منزل الأحباب كالمحشا  
 بزهرته الأرياح أودت بما تسفي  
 تعفيت يارب الأجابة بعدهم  
 فذكرتني قبر البتولة اذ عفي  
 رمتها سهام الدهر وهي صواب  
 تشجو إلى أن جرعت غصص الخشف  
 شباها فراق المصطفى واحتقارها  
 لدى كل رجس من صحابته حلف  
 وما ورثوها من أسبها وأنبتوا  
 حديثاً نفاه الله في محكم الصحف  
 فأبت وزند القبط يقيح بالحناء  
 تعثر بالأذيال مثنية العطف  
 وجاءت إلى الكرار تشكوا همتها  
 ومدت إليه الطر حاشية الطر  
 أباحسن ياراسخ العلم والحجى  
 إذا فرت الأبطال رعباً من الخف  
 ويا واحداً ألقى الجموع ولم يزل  
 بصيخته في الردع يغنى عن الألف  
 أراك ترائى وابن تيم وصحبه  
 بسؤننى مالا أطبق من الخسف  
 ويلطم خدى نصيبك ناصب  
 عنيك ناصب  
 فتعضى ولا تنضى حسامك  
 بحق ومنه اليوم قد صفر كفى  
 لمن اشتكى إلا إليك ومن به  
 ألوذ وهل لي بعد بيتك من كرف  
 وقد أضرموا النيران فيه واسقطوا  
 جنينى فواويله منهم ويا لهف  
 وما برحت مظلومة ذات علة  
 تؤرقها البلوى وظالمها مغف

إلى أن قضت مكسوة الضلع مسقطاً  
جنين لها بالضرب مسودة الكف  
كسا جسمها ثوب الضنا وبناتها عناداً لها قد سلبوهن بالطف  
وطافوا بها الشامات أسرى حواسراً هو اتف يذهلن الحمام عن الخنف  
ويخمشن بالأيدي وجوهاً تقشرب عن الشمس اذ ما في ظلال ولا سحيف  
لقد شمت أرجاس آل أمية بها فلفرط الأنس تضرب بالدف



١٣ - كانت فاطمة - صلوات الله عليها ليلة القدر، وليلة القدر ذات مراتب كما أن جميع الحقائق الوجودية كذلك، كل مرتبة دانية منها رقيقة لعالياتها، وعالياتها حقيقة لرقيقتها، فول سبحانه: « ولقد علمتم النشأة الأولى فلولا تذكرون ». وفي الأثر الرضوي « قد علم أولو الأبواب أن ما هناك لا يعلم إلا بها هيضاً » و في الأثر الصادقي « إن الله خلق الملك على مثال ملكوته، وأسّس ملكوته على مثال جبروته يستدل بملكه على ملكوته وبملكوته على جبروته ».

واعلم أن منازل السير الحبي الوجودي في القوس النزولية معبرة بالليل والليالي، و في القوس الصعودية باليوم والأيام، فعصمة الله الكبرى فاطمة كأنها ليلة القدر كذلك أنها يوم الله، والإنسان الكامل في العصر المجتري وعاء حقائق القرآن؛ وإن شئت قلت: إنه قرآن ناطق، فنزل أحد عشر قرآنًا ناطقًا من تلك الليلة المباركة التي هي ليلة القدر وهي أم الأئمة فافهم ثم تدبر قوله سبحانه: « إنا أعطيناك الكوثر » قال رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - : « من عرفها حق معرفتها أدرك ليلة القدر، وإِنما سميت فاطمة لأن الخلق فطموا عن كنه معرفتها ».

وفي الأثر الصادقي: « من عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر »؛ وصورة تمامه في تفسير فرات الكوفي هكذا:

« فرات قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد معنعن عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنا أنزلنا في ليلة القدر - الليلة فاطمة، والقدر الله، فمن عرف فاطمة

حق معرفتهما فقد أدرك ليلة القدر . وإنما سميت فاطمة لأن الخلق فطمروا عن معرفتها  
(أو معرفتهما ، الشك من أبي القسم) - قوله : وما أدريك ما ليلة القدر ليلة القدر  
خير من ألف شهر - يعني خيراً من ألف مؤمن وهي أم المؤمنين - تنزل الملائكة  
والروح فيها - والملائكة المؤمنون الذين يملكون علم آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم  
والروح القدس هي فاطمة - بإذن ربهم من كل أمر سلام هي حتى مطلع الفجر - يعني يخرج الفلك .  
وعن الصغبري أبي ذلف الكرخي قال : لما حمل المنوك سيدنا أبا الحسن العسكري عليه السلام  
جئت أسأل عن خبره - إلى أن قال : ثم قلت يا سيدي حديث يروي عن النبي -

صلى الله عليه وآله - لا أعرف معناه ، قال : وما هو ؟ فقلت : قوله : « لا تعادوا  
الأيام فتعاديكم » ما معناه ؟ فقال : نعم الأيام : ما قاتلتم السماوات والأرض - الخبر .  
وإنما فطم الخلق عن كنه معرفتها لأن من ليس بذى العصمة يدرك العصمة  
مفهوماً ولا يدركها ذوقاً ، وهذا مثل أن العوام لا يدركون حقيقة ملكة  
الاجتهاد ولكنها ذوقاً ، ولا يعلمون شأن من هو صاحب ملكة الاجتهاد بالذوق ،  
والعروة في المعرفي العلم بالذوق .

والمراد بالذوق في اصطلاح العارف بالله ما يجد العالم على سبيل الوجه والكشف لا البرهان  
والكسب ، ولا على طريق الأخذ بالإمام والتقليد فإن كلا منهما وإن كان معتبراً بحسب مرتبته  
لكنه لا يلحق بمرتبة العلو والكشفية إذ ليس الخبر كالعيان .  
وأيضاً قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « سميتها فاطمة لأن أظلمها وطمروا عن معرفتها »

ترجمه: حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - لیلۃ القدر بوده است، ولیلۃ القدر دارای مراتبی است چنانکه همه حقائق وجودی این گونه اند که دارای مراتب اند، هر مرتبه دانی رقیقه مرتبه عالی خود است، و هر مرتبه عالی حقیقت مرتبه دانی خود است، خدای سبحان فرموده است: شَمَانَةُ أُولَى (آفرینش نخستین ما را دانسته اید پس چرا منزه گزینی گردید (چرا به آفرینش نخستین ما بر نشاء آخری استدلال نمی کنید)؟ و از امام هفتم (حضرت امام رضا) علیه السلام روایت است که فرموده است: هَمَّا نَالَهُ مُنْذُ دَانَتْهُ أَنْكَرَ رَآنْجَاسْت (در مافوق طبیعت و ماورای آن است) دانسته نمی شود مگر بدینجه که رآنجاست .

و از امام اصادق علیه السلام روایت است فرمود: خداوند ملک را (عالم ملک) بر مثال ملکوتش خلق فرموده است، و ملکوتش را بر مثال جبروتش تأسیس فرموده است تا به ملکش بر ملکوتش و به ملکوتش بر جبروتش استدلال شود .

و بدانکه از منازل سیرجی وجودی، در قوس نزولی به لیل و لیلالی تعبیر می شود، و در قوس صعودی به یوم و ایام؛ لذا عصمة الله الکبریٰ حضرت فاطمه همانگونه که لیلۃ القدر است همچنین یوم الله است، و انسان کامل در عصر محمدی و عا، حقایق قرآن است، و اگر خواهی بگو که انسان کامل در عصر محمدی قرآن ناطق است، پس یازده قرآن ناطق از این لیلۃ القدر مبارک حضرت عصمة الله فاطمه زهرا سلام الله علیها فرود آمده اند و آن جناب اُمّ الْأُمَمَةِ (چنانکه انسان کامل کتاب الله است و حضرت

فاطمه سلام الله علیها أم الكتاب، سپس قول خداوند سبحان در آنجا که پیغمبر اکرم فرمود،

ما نورا کوثر عطا کرده ایم.

رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: هر کس فاطمه را آن گونه که حق معرفت بدو است بشناسد، لیلۃ القدر را درک کرده است، و همانا که فاطمه نمیده شده بدین لحاظ که خلق از کنه معرفش بریده شده است.

- یعنی به کنه معرفت او نمی رسند -.

و در اثر است - یعنی در خبر است - که امام صادق علیه السلام فرموده است: هر کس فاطمه را آنسان که حق معرفت او است شناها ناکه لیلۃ القدر را درک کرده است. و صورت تمام خبر در تفسیر ذرات کوفی بدین گونه است:

« ذرات گوید: محمد بن قسیم بن عبید بن اسناد معنعن از ابی عبد الله - یعنی حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام - ما را حدیث کرده است که آن جناب (در تفسیر سوره

مبارکه قدر) فرموده است: « انا أنزلناه فی لیلۃ القدر - لیلۃ فاطمیت و قدر الله است، کسی فاطمه را آنسان که حق معرفت او است شناخت همانا که لیلۃ القدر را درک کرده است.

و آن جناب یعنی حضرت فاطمه - بدین علت فاطمه نامیده شده است که خلق از معرفت او

بریده شده اند (راوی در کتاب اقتاد که آیا ما اصل فعل فطموا را با عن حرف جر استعمال

کرده است یا بدون آن؟) . قوله: وما أدريک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر

خیر من الف شهر - یعنی چه چیز تو را دانگر دانید که شب قدر چیست؟ شب قدر

بهتر از هزار ماه است یعنی بهتر از هزار مؤمن است، و آن حضرت - یعنی عصمت الله الکبری

فاطمه - اُمّ المؤمنین - تنزل الملائکة والروح فیها - و ملائکة مومنانی اند که مالک  
یعنی واجد و دارند وی علم آل محمد (صلی الله علیه و علی آله و سلم) اند ، و <sup>الروح</sup> روح القدس است  
و آن فاطمه است . - باذن ربهم من کل امر سلام ہی حتی مطلع الفجر - به اذن و فرمان آفریدگار  
از جهت هر کاری ، این شب سلام است یعنی سلامتی و برکت و فضیلت است تا وقت  
طلوع فجر یعنی تا زمان خروج قائم آل محمد - صلوات الله علیهم . -

و از صقر بن ابی دلف کرخی روایت است که گفت : وقتی که متوکل عباسی آقائی  
امام الحسن عسکری علیه السلام را دستگیر کرد و آورد ، من آمدم تا از او خبری بگیرم  
و از حالش بپرسم - تا این صفر گوید : گفتم ای آقائی من حدیثی از پیغمبر <sup>صلی</sup>  
علیه آله - روایت می شود که معنایش نمی دانم ، فرمود : آن حدیث چیست ؟  
پس گفتم این فرمود : « یا ایام دشمنی نکنید که با شما دشمنی می کنند » معنای آن چیست ؟  
پس آن حضرت فرمود : تا آسمانها و زمین برقرارند آن ایام ما نیست .

و همانا خلق از کینه فتن حضرت عصمت <sup>عصمت</sup> فاطمه زهرا سلام الله علیها بدین بریدند که آن جناب <sup>عصمت</sup>  
بوده و لکن که واجد ملک عصمت نیستند ، مفروض عصمت از آنست که این بر ذوق <sup>عصمت</sup> آن باشد  
و عدم و دروغ ، علم ذوق است . و در اصطلاح ما <sup>عصمت</sup> با الله مراد از علم ذوق آن علم و معرفت عالم  
بدان راه و جد و کشف آن می یابند از بر ها و کسب آن راه از راه ایمان و تقلید زیرا که هر یک از بر ها  
و کسب آن تقلید از کسب بر حسب مرتبه و معتبره و لکن به ترتیب علو کشف می زیرا که خبر ایمانیت  
و نیز رسول الله - صلی الله علیه و علی آله و سلم بوده است . و او فاطمه نامیده ام زیرا که خداوند  
او را و در سند را نش را از آتش باز داشته است و در رساخته است .

شرح : در این مصداق سنی و موضوع سامی و نامی که علق نفیسی و زین و ثمن است  
در مصنفات مکرر بحث شده است : نکته نخستین ، هزار و یک نکته ، در این موضوع  
شریف است ؛ و به خصوص در کتاب نمونه انسان و قرآن « در این امر مبهم به تفصیل بحث  
کرده اند ؛ و وجیزه ای در این موضوع نوشته ام که یکی از رسائل ده رساله فارسی «  
ابن متمسک بذیل ولایت است ؛ علاوه این که همین وجیزه ، که ۲۷۵ هزار و یک کلمه شده است  
این کلمه رساله ای آیدین موضوع : سیده نساء عالمین حضرت فاطمه سلام الله علیها لیلۃ  
القدر و یوم الله است » ؛ و نیز در بند هفدهم « دفتر دل » ( دیوان - ص ۳۶۲ )  
حدیث فرات کوفی را از امام ملک و مملکت جعفر صادق آل محمد علیهم السلام که فرمود  
: « من عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک لیلۃ القدر » به تفصیل به نظم در آورده است :

تبرک از حدیث لیلۃ القدر	بجویم نالشا بد مرترا صدر
حدیثی کان ترا آب حیات	برایت نقل آن اینجا بر است
به تفسیر فرات کاغذ ای دست	نظر کن تا در آری مغز از پود
امام صادق آن قرآن ناطق	یک تفسیر همچو صبح صادق
بفرموده است و بشنوای دل گاه	که لیلۃ فاطمه است و قدر ، الله
چو عرفانش به حق کردید حاصل	به ارک شب قدر بد نائل
دگر این شهر نه ظرف زما	که مؤمن رمزی از معنی آنست
ملایک آن گروه مؤمنین اند	که اسرار الهی را امین اند

مرآنان را بود روح مؤبد که باشد مالک علم محمد  
 مراد روح هم که روح قدس است جناب فاطمه حورای انبی است  
 بود آن لیلۀ پر ارج و پر ابر سلام هی حتی مطلع الفجر  
 بود این مطلع الفجر محمد ظهور قائم آل محمد  
 نزول یازده قرآن ناطق در آن یک لیلۀ الغد اصداق

مَا أُعْطِيَكَ الْكَوْثَرُ : فعل ماضی أعطینا دال بر تحقق وقوع کوثر است؛ و کوثر  
 بروزن فوعل صیغه مبالغ است و آن جوئے است در بهشت که جمیع چشمه های بهشت  
 از آن جاری می گردد . انصار بهشت که در قرآن آمده است کوثر خاص رسول الله  
 - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است . فاطمه معصومه سلام الله علیها آن کوثری است که  
 هدایا علوم و معارف از آن کوثر جاری است . از واقعه جان گذار که بلا فقط آدم اهل  
 البیت حضرت امام زین العابدین علیه السلام باقی مانده است ، و فرزندش امام محمد باقر العلوی  
 علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشت و در آن وقت چهار سال از سن مبارکش گذشته بود  
 و عالم را این شجره طیبه طوبی ولایت فرا گرفته است .

ای عزیز خدای سبحان سوره مبارک جن فرمود : « وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِنَهُمْ  
 مَا عَدَدْنَا » مرحوم فیض در تفسیر صایحه آورده است : « فِي الْجَمْعِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 قَالَ لَمَعَنَاهُ لِأَفْزَانِهِمْ عَلَمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَ مِنَ الْأُمَمَةِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - . وَفِي الْكَافِي عَنْ الْبَاقِرِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْفَعُ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ  
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَقَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَنَصِيحَتِهِمْ لَأَسْقِنَهُمْ مَا عَدَدْنَا يَقُولُ لِأَشْرَبِنَا

قلوبهم الإيمان، فتبصر وتدبر ثم اقرأ وارقه.

نكتة ٧٧ كتاب ما يزار ويك نكتة « در انهار بهشتی بدین صورت است: » انهار بهشتی که در قرآن آمده است: کوثر خاص رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله - انا اعطيناك الكوثر؛ و جأوى ازان متفيا « مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عمل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات... » (محمد ١٧ و ١٨)؛ و در چشمه ازان خوف خشت امقرين اند « ولعن خاف مقام ربّه جنّان - الى قوله تعالى: فيها عينات تجريان » (الرحمن ٤٧ - ٥١)؛ و در چشمه اهل يعين « فيها عينات نضاً خات » (الرحمن ٦٧)؛ و دیگر جوق ازان ابرار، چشمه تسنيم ازان مقربا و چشمه ازان اهل بيت کافور و زنجبيل يا سلسبيل « ان ابرار لفي نعيم - الى قوله تعالى: يسقون من جوق مخموم خامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنيم عينات رب بها المقربون » (المطففين ٢٧ - ٣٨)؛ ان ابرار ليشربون من كأس كان مزاجها كافورا عينات رب بها عباد الله يغيرونها نجيرا (هل اتى ا) « .

در روایت صقر بن ابي دلف کرخي که در آخراين موضوع آورده ايم، ابامبر حجاج الى اطلاق شده است؛ خدی سبحان در سوره سبأ قرآن (آیه ١٩) فرموده است: « وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير سيرا و فيها لياالى و اباما آمين »؛ جناب فيض در تفسير شريف صافي در تفسير همين آيه کریمه گوید: « عن السجاده عليه السلام انها عنى بالقرى الرجال ثم تلا آيات في هذا المعنى



من القرآن، قيل: فمن هم؟ قال: نحن هم أولم تسمع إلى قوله: «سيرا فيها ليالي وأياماً آمين»؟ قال: آمين من الزبغ. وفي الإكمال عن القائم - عليه السلام - في هذه الآية، قال: نحن والله القرى التي بارك الله فيها وأنتم القرى الظاهرة». و نیز در ضمن همین آیه بارشده تفسیر صافی، حدیث دیگر از احتجاج طبرسی نقل شد است که حائزین کاتبان بسیار اند و سودمند در همین معنی است. در شرح مرحوم حسابر زیارت جامعه آنجا که عبارت زیارت فرماید: «فجعلكم في بيت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه» روایات و بیانات مناسب همین موضوع داد؛ (ط - چاپ سنگی - ص ۲۳۱). و نیز ما را در رساله نهج الولاية (ص ۵۷) در بیان عنوان «تجلیات اسمائی و غایت حرکت وجودی و ایجادی» تقریر و تحریری در همین معنی که شاید مفید بوده باشد.

آن که در صدر این فصل گفته ایم: هر مرتبه دانی رقیقت مرتبه عالی خود است، و هر مرتبه عالی حقیقت مرتبه دانی خود است، در این موضوع در غزل از دیوانم گفته است:

چو باشد عالم دانی مثال عالم عالی    همی دانی که هر چیزی برای است مخزنها

که اشاره است به کریمه «وإن من شيء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم» (قرآن کریم - سوره حجر - آیه ۲۲). در رساله «مثل و مثال» ما را به بحث و تحقیق و تنقیب این موضوع شریف اهمیت بسزا است.

الآن که در بیان آن که در ذیل این فصل تقریر و تحریر شده است که «انما فطم الخلق عن معرفها لأن من ليس بنبي العصمة يدرك العصمة مفهوماً ولا يدركها ذوقاً...» گوئیم:

حقیقت امر در شرح و تفسیر این مطلب مهم ها نیست که در ترجمه آن آورده ایم که باید علم

مفهومی را از علم ذوق تمیز داد؛ و من در اینجا به چند سطر می که در فصل سوم رساله «  
انسان در عرفان» نگاشته ام بسنده می کنم :

« با جناب استاد محضر آیت الله علامه آقا سید محمد حسن الیهی تبریزی - روحی فداه - که دستور  
العمل سیر و سلوک کسب می کردم پرستشهای پیش می آوردم و آن جناب جواب می فرمود؛  
و هرگاه سؤالاتم به تسلسل می افتاد، می فرمود: «إِنَّ شَاءَ اللَّهِ جَنَابُ شَكَارٍ بِفَرَمَائِدِ بَاسِخٍ  
این پرستشها روشن می شود .

این بیان استاد - رضوان الله علیه - کلامی کامل شایان بسیار آفرین و سزاوار تحمید و  
تحسین، و مورد تدبیر و تحقیق و تنقیب است چنانکه به تعبیر آن جناب شکار کردن که نتیجه  
عرفان عملی است موجب علم ذوقی و شهودی او آن دارایی است؛ و اما عرفان نظری، علم  
مفهومی و دانایی است، و عمده دارایی است که ذوقی است. در علم عرفان از این دارایی  
تعبیر به ذوقی می شود .

علامه فیضی در چند جای شرح فصوص الحکم ذوق را معنی کرده است از آن جمله در  
در شرح فص هودی فرماید: « المراد بالذوق ما يجد العالم على سبيل الوحدان  
والكشف لا البرهان والكسب، ولا على طريق الاخذ بالایمان والتقليد فان  
كلاً منهما وإن كان معتبراً بحسب مرتبته لكنه لا يلحق بمرتبة العلو  
الكشفية إذ ليس الخبر كالعيان » (ط ۱ - چاپ سنگی - ص ۲۴۵) .

یعنی مراد از ذوق آن علوم و معارف است که به وجدان و کشف حاصل می شوند نه به  
برهان و کسب و نه از طریق اخذ ایمان و تقلید، زیرا که هر یک از برهان و کسب  
و اخذ ایمان و تقلید اگرچه در حد و مرتبت خود معتبر است و لکن ذوق که جدا  
و کشف آسمانی است و آن در گره علم خبری اندوخته و مانده ایمان نیست.

مثلاً آن که در دردندان ندارد مفهوم درد دندان را درک می کند، اما آن که در دندان  
دارد می داند که درد دندان چیست. آن که درد ندارد دانی مفهومی دارد، و این که  
درد دارد دانی ذوقی دارد. بقول عارف سنائی در باب دهم حقیقه الحقائق:

آن شنیدی که رفت نادانی به عیادت به درد دانی  
گفت باد است از این میاش حزین گفت آری و لیک سویی توان  
باد باشد چو بیخبر باشی آب و آتش چو خالک بر باشی  
بر من این درد کوه پولادست چون تو زین فارغی ترا باد است  
که نبود و چهارم کتاب مابین نام هزار و یک کلمه، و همچنین در پنجم کتاب «در روشن آغراق و  
حکایت از حال نگارنده که از تشنگی حال به تجمع بال رسیده است؛ و در «النهائمه»  
گفته: «إلی جان به لب سیتا جا لب رسیده.....».

آن که در آخرین فصل از جناب رسول الله - صلی الله علیه و آله - نقل کرده ایم  
که آن حضرت فرمود: «سمیتها فاطمة لأن الله فطمها و فطم من أحبها عن النار»  
ذیل این حدیث شریف، یعنی «و فطم من أحبها عن النار» بیان شفاعت است

و معنی شفاعت آنست که در نکته ۷۹۱ کتاب « هزارویک نکته » گفته آمد :

و معنی الشفاعة : أن من استحكم نسبه إلى بعض مقربى حضرته تعالى بالانقياد  
و كثرة الذكر بالصلاة والتسليم عليه والتألم بفقدانه لله تعالى ، يصير ذلك  
سبباً لتنوير قلبه و قرباه من الله ، و هما مغفرة للذنوب و زيادة في الدرجات ،  
و انما حصلتا بوسيلة ذلك الشفع بل بوسيلة قربه إلى الله ؛ و هذا معنى الإذن  
من الله في الشفاعة . قال تعالى : ولا يشفعون إلا لمن ارتضى ؛ قال الإمام على بن  
موسی الرضا علیه السلام : إلا لمن ارتضى دينه لئلا يسئل عنه ما معنی ذلك ؟ .

پشفاعت باید از دنیا بخود بری ، این هی الا اعمالکم ترد الیکم ، نه این پنداری قیامتی باز می  
در شرح حرم احسان بر باریات جامعه آنجا که گوید : « من أطاعکم فقد أطاع الله و من عصاکم  
فقد عصی الله ... » بحثی از شفاعت شده است . مسأله دهم مقصد ششم تجریداً  
خواجه طوسی ، و شرح آن کشف المراد علاءی در شفاعت ( ص ۷ - ص ۵۶ ) بنصیح و  
تعلیق نگارنده . « اشرح ابن فصلی را نیز به قصیده ای غزل در مدح عصمه الله الکبری  
از دیوان استاد حضرت آله صمدان حاج میرزا محمدی قمی ای - روحی فداه - خانم می بینیم :

ببرج معرفت گردون رخشا آخری دارد عجیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد  
بباغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد که آن گلبن هزار اباغ گل در رهبری دارد  
ببستان ولایت تازه سرو قامتی بایی که آن قامت جو غوغای قامت مجشری دارد  
بچشم از کحل ادراک حقایق سربینش بگوش از گوشوار علم و ایمان گوهری دارد

فلک زان حلقه کیسوی مشکین جنبه گیرد  
 ملک نرگس شهلا رضوا ساغری دارد  
 از آن مشکین و کیسوی لاله آفتاب باشد  
 در آن خند لب العالی حیوا مطهری دارد  
 زمین هر محفل از اشراق و رش شاهری بلند  
 فلک هر جانب از انوار جنبش اختری دارد  
 جحیم از قهر او بر دشمنانش شعله افروزد  
 بهشت از لطف او بر دوستانش کوثری دارد  
 وقارش بر قد و بالا عصمت ز پوری بند  
 شکوهش بر از سلطاعت افسری دارد  
 ببر از اطلس زیبا جنت حله دیبا  
 بسر از فاق لولاک نبوت معری دارد  
 در آفاق حقیقت اخترش بهترین طالع  
 که چو شاه ولایت شام و صلش همسر می دارد  
 سزد گر آفتاب و ماه مهر رخ بفرورد  
 که در چنگ رفعت شیر و شبیری دارد  
 امیر دین از آن برج و لاک آسمان رفعت  
 به از مه یازده تابنده مهر انوری دارد  
 حسن خلق و افسر عالی و محمد فر  
 که او چو شاه صادق ماه مذهب جعفری دارد  
 در موی کاظم پس علی فرزند دلبرش  
 که در ملک ان والی حق کشوری دارد  
 در سلطان تقوی خسرو یکتا نفی دیگر  
 نفی پاک جان آن کو حسن فر عسکری دارد  
 در غوث زما قطب آن معنی قرآن  
 امام انس و جان قائم ولی داوری دارد  
 بلی درخت پیر طرطر شاخه مخشر  
 بطالع یازده رخشده ماه و اختری دارد  
 ز غوغای قیامت هر اشیه پاش  
 که چو نان عصمت بر شفیع مخشری دارد  
 عجب نبود الهی را اگر ایمن باشد از دوزخ  
 که از مهر دل روشن چو مهر خاوری دارد

۱۳- لیلۃ القدر ہی بنیۃ الانسان الكامل ای القلب الذی ہو عرش الرحمن وهو اوسع القلوب،

توسیعاً: «نزل الروح الامین علی قلبک»، وقول تعالیٰ: «انا انزلناه فی لیلۃ مبارکۃ» هو الصدّ الشرح، فیزعم من قائل: «ألم نشرح لك صدرك» فلیلۃ القدر هی صدر الخاف ای البنیۃ المحمّدیّة، والقدر هو عظم منزلته وخطره وقرض صلوٰۃ اللہ وسلا علیہ. وهذا الصدّ ینبغی أن یكون منزلاً فی منزل الیہ وقابلًا وحاملاً لقول جلّ علی: «انا سلقی علیک قولاً ثقیلاً»، جملة الامر أن القرآن الکریم أنزل فی لیلۃ القدر المبارکة الزمان فی لیلۃ القدر المبارکة النخبة الیہ صدر سیدنا محمد رسول اللہ ﷺ صلی علیہ وسلم - اقرأوا قرآنہ.

واعلم أن القلب یطلق علی اللحم الصنوبر الموعی الایمن والی اللیفة الریائیة الی لها تعلی بهذا القلب الجسمانی، كذلك الکلام فی لیلۃ اعلی الجویین المذکور، وکم لهذا التمثیل مثل.

ترجمہ: لیلۃ القدر بنیۃ انسان کامل یعنی قلبی عرش الرحمان اوسع قلوب. خدا سبحان فرمود: روح الامین - یعنی جبرائیل - قرآن بر قلب نازل فرمودہ. خدا تعالیٰ فرمود: ما قرآن در شب کہ فرستادیم آن قلب صدر مشروح. خدای گویند عزیز فرمودہ: یا ما سینہ ترا شرح نکرده ایم (بر تو صدر شرح عطا نکرده ایم)؟

بسی لیلۃ القدر سینہ خا یعنی بنیۃ محمّدیہ، وقدر بزرگ منزلت و مقام و شرف آن جناب صلوٰۃ اللہ وسلا علیہ. وچنین صدق شایسته دارد کہ قرآن در آن و بسوی آن فرود آید و قابل و حامل آن باشد، مخدج جلال و علی است کہ مایه ما هر کسہ بر تو توسل کنی الغای کنی، صہ کہ بر کرم در شب مبارک ترا یکبار در شب خرمی کہ سینہ سید ما است محمد رسول اللہ صلی علیہ وآلہ وسلم نازل شد، غوان بالابور. سگ تھی شہود و بر لطفہ یا سید و بدان کہ مثلاً قلب چنان کہ بر گوشت صنوبری شکل کہ در سمت چپ سینہ واقع التھی شود، و بر لطفہ یا سید یعنی نفس ناطقہ کہ تعلی بر این قلب جسمانی دارد نیز اطلاق می گردد، همچنین اسحق در لیلۃ القدر برود و یاد دہندہ

شرح : زمین کره است و ظل کره مخروطی شکل است و امتداد مخروط آن تا به زهره می رسد ، در گردش زمین هر افقی که در ظل آن واقع شده است شب اوست ، لذا ممکن است که ليله القدر به حسب نشأه عنصری زمانی افراد متشابه و متمایل در یکسال بلکه در یک ماه بوده باشند . مثلاً در یک ماه مبارک رمضان به حسب اختلاف آفاق ، در یک از آفاق شرقیه نسبت به ایران مانند هند شبی بیت و سوم ماه مبارک رمضان باشد ، و حال این که شب قبل آن در یک از آفاق غربیه آن مثلاً ایران شب بیت سوم ماه مبارک بوده است که در آفاق ایران هلال ماه مبارک یکشب قبل از هندیه وقوع پیوسته است که هر دو شب ليله القدر است و به حسب آفاق متعدد است به تعدد ظل و زمان . در این موضوع به تفصیل تأمّر در کتاب « انسان و قرآن » تقریر و تحریر شده است .

تبصره : بحث این که کره ارض ، آبار در واقع کره تأمّر<sup>دارد</sup> ، و یا در دو طرف قطبین<sup>نظام</sup> که در واقع شلجی شکل است نه کره تأمّر ، بحثی است که در علم شریف « هیئت عنوان شده است ، و ما این بحث را به تفصیل تأمّر در درس شانزدهم کتاب « دروس معرفه الوقت والقبلة » به تازی ، و به اختصار در درس پنجاه و پنجم کتاب « دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی » به پارسی تقریر و تحریر کرده ایم ؛ و غرض ما از تبصره این است که در هر دو صورت خواه زمین کره نام باشد و یا وجانب ادرا تظان باشد ، حکم مذکور که گفته ایم ظل آن مخروطی شکل است و امتداد آن تا به زهره می رسد ، بر قوت خود باقی است .

غرض ابن کہ مستفاد از جمع بین روایات، و توجہ بہ معرفت مقامات حقیقی و شرح صدر انسان و اصول و امتحانے کہ در کتاب شریف «انسان و قرآن» عنوان کردہ ایک دانستہ می شود کہ مراد از لیلۃ القدر درہ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر» (سورہ قدر - آیہ ۲)، و «اَنَا انزلناہ فی لیلۃ مبارکۃ» (سورہ دخان - آیہ ۴) خود حضرت خاتم - صلی اللہ علیہ و علیہ وسلم - است کہ منزل فیہ و منزل الیہ در حقیقت یک است و منزل فیہ صدر مشروح آن جناب :

«الم نخرجک صدک (سورہ انفراخ - آیہ ۲)، «نزل بہ الروح الامین علی قلبک» (سورہ شعراء - آیہ ۱۹۴)، ہر چند ظرف زمان آن بہ لحاظ نشاء عنصری، یکی از ہین لیلالی متعارف است، چہ این انسان کون جامع را کہ لیلۃ القدر و یوم اللہ است بہ لحاظ این نشاء مادی، متی است کہ وجود ظل عنصری او را در امتداد ظرف زمان است؛ پس منزل فیہ در حقیقت واقع قلب آن حضرت است؛ و بعد از آن بہ لحاظ ظرف زمان منزل فیہ لیلۃ القدر زمانی است کہ منزل فیہ بہ لحاظی در منزل فیہ است و ہر دو وعای منزل فیہ اند، چنان کہ ہر انسا عنصر نسبت و عاملش ہنگام تلقی معابا و عازمان چنین افافوم در تفسیر عرائس البیان ناظر بر این مطلب سامی تفسیر انفسی کہ گوید :

«لیلۃ القدر ہی البنیۃ المحمدیۃ حال احتجابہ علیہ السلام فی مقام القلب بعد الشہود لان الانزال لا یمکن الا فی ہذہ البنیۃ فی ہذہ الحالۃ؛ والقدر هو خطرۃ علیہ السلام و شرفہ اذ لا یظہر قدرہ ولا یعرفہ ہوا الا فیہا» .

و در بیان السعادتہ از بنیہ محمد بہ تعبیر بہ صدر محمد - صلی علیہ السلام - نمودہ اولیہ است :



فی لیلۃ القدر الّتی هی صدر محمد - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - .

و در جرم صفی در تفسیر، پس از تفسیر لیلۃ القدر به زمانی، ناظر به بیان غرائس البیان است که آن را چنین بنظم درآورده است :

نزد تحقیق از کمال سرمدی      لیلۃ القدر است بنیه ی احمدی  
حال کون احتجابش بالعمو      بر مقام قلب از بعد شهود  
زان که ممکن است آن انزال خاص      جز در این بنیه در این حال خاص  
نیست ظاهراً قدر آن بر عکس      خود شناسد قدر آن احوال و بس

بیان : آن که در غرائس آمده است « فی مقام القلب بعد الشهود الذی » ، مقام قلب مقام شهود حقائق اشیا به نحو تمیز و تفصیل است که بعد از مقام روح است که مقام روح مقام لفظ و جمع است امتیاز منتهی . علاوه بر شرح فصّ ابراهیمی فصّ الحکم، در بیان ثبوت اعیان در غیب حق - که در تحت قهر احریت ذاتیه مستهلک اند و از یکدیگر نمایان ندارند، پس از آن در حضرت علمیه و سپس به وجود عینیش از یکدیگر نمایان می یابند - گوید :

و اعتبر مقام روحك حال حقانك و علوک الكلية هل تجد ممتازاً بعضها عن بعض، أو عن عين روحك - یعنی ممتازاً عن عين روحك - إلى أن تنزل إلى مقام قلبك  
فیتمیز کل کلی عن غیره ثم یتفصل کل منها إلى جزئیاته فيه، ثم یظهر فی مقام الغیا  
مصوراً کالحوس، ثم یظهر فی الحس؛ فإن وجدت فی نفسك ما نبهت علیه هدت  
وعلمت الأمر فممن أنت خلقت علی صورته، وإن لم تجد ما فی نفسك علی ما هی علیه

لا یمکنک الإطلاع علی الحقائق الإلهیة وأحوالها، وکل مبسر لما خلق له، و  
 الامتياز العلمی أيضاً أنها هو المقام القلبي لا الروحي « (طا - چاپنگایا - ص ۱۷۶) . در  
 کتاب «ایام» انسان قرآن « ابن مطلب شریف دنباله دارد، و آیات و روایات و عباراتی  
 از مشایخ علم نقل کرده ایم، و ان شئت فراجع. کوتاهی سخن این که هان گوید که قلب مثل  
 نقل چندین از بنده هفدهم « دفتر دل » (ص ۳۶۵ دیوان) مناسب نماید:  
 نزول اندر قیود است و حدود است صعود اندر ظهور است و شهود است  
 خروج صاعد از ظلمت بنور است که بوم است همیشه در ظهور است  
 چو صاعد مبداء اندر خروج است پس او ایام در حال عروج است  
 چو عکس صاعد آمد سیر نازل لبالی خوانیش اندر منازل  
 شب اینجا نمودی از حدود است بسی شبها که در طول وجود است  
 چنان که روز رمزی از ظهور است ظهور است هر کجا مصباح نور است  
 شب اندر این نشاء نمودی بود از لیلۃ القدر صعودی  
 چو ظلی روز اینجا روزها را است که بوم الله بوم القدر اینجا است  
 مرافقی که باشد کون جامع شب قدر است و بوم الله واقع

مطلب این فصل عالی الشأن را به این عبارت خلاصه کرده ایم که: « جملة الأمر ان القرآن  
 الکريم أنزل دفعة في ليلة القدر المباركة الزمانية في ليلة القدر المباركة التي هي صدر  
 سيدنا محمد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ثم قرأ وارقه . » به دقتی که در تقریر این

فصل اشارت نموده ایم باید توجہ شایان داشت، و آن را بقل قصیدہ ای غراء در مدح  
و منقبت عصمتہ اللہ الکبریٰ فاطمہ زہراء - سلام اللہ و صلواتہ علیہا - از دیوان استاد  
بزرگ تنی چند از استادان ما: علامہ کبیر جامع المعقول و المنقول آیت اللہ جناب آقای  
حاج شیخ محمد حسین غروی نججو اصفہا معروف بہ «آیت اللہ کمپانی»، و مختلص بہ «مفتقر»  
- رفع اللہ تعالیٰ درجاتہ - خاتمہ می دهیم :

فی مدح سیدۃ النساء سلام اللہ علیہا

دختر فکر بکر من، غنیمت لبچه واکند	از تمکین کلام خود حق نمک ادا کند
طوطی طبع شوخ من، کرکره شکر شکن شود	کام از مانہ را بر از شکر جانفز آکند
بلبل نطق من، یک نعمت عاشقانه ای	گلشن دهر را بر از زمزمه نو آکند
خامہ مشکا من، گریب نگار دین رقم	صغیر در گار ارا مملکت خفا کند
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند کی	دائرة وجود را جنت دلکش کند
منطق من هماره بندرجه نطاق نطق	منطقه حرف منطقه السماء کند
شمع فلک بسوزد از آتش غیرت و حسد	شاهد معنی من ارجلوه در بار کند
نظم بر بدین نسق از دم عیسوی سبق	خاصه رمی که از میما نفسی ثنا کند
و هم با وج قدس نامو، اله کی رسد؟	فہم نعمت یانوی خلوت کبریا کند
ناطق مرا مکر روح قدس کند مدد	تا کہ تنای حضرت سیدہ نسبا کند
فیض نخست خاتمہ نور جمال فاطمہ	چشم دل از نظارہ در میبد و منتهی کند

صورت شاهدارل معنی لم یزل  
 هم چگونه وصف آئینه حق نکند  
 مطلع نور یزدی مبداء فیض سرمدی  
 جلوه او حکایت انبیا خاتم انبیا کند  
 بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت  
 بلکه گهی تجلی از نقطه تحت پا کند  
 دائره شهوار نقطه ملتقی بود  
 بلکه سرود که دعوی لو کشف الغطا کند  
 حامل سرمست سر خاغب فظ مستتر  
 دانش او احاطه بر دانش ما سوا کند  
 عین معارف و حکم بحر مکارا و کرا  
 لیل قدر اولیاء نور نهای اصفا  
 صبح جمال او طلوع از افق علا کند  
 بضعه سید شرام انتم غرر  
 کیست جز او که همی باشد لاف می کند  
 وحی نبوتش نسب جود و توحش  
 قصه ای از مرویش سوره هل انی کند  
 دامن کبریای او دست بر خیالی  
 پایه قدر او بسی پایه بریز پا کند  
 لوح قدر بدست او کلک قضا بشست  
 تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند  
 در جبر و حکم در ملکوت قهرمان  
 در نشأت کن فکان حکم بمانا کند  
 عصمت او حجاب عفت او نقاب  
 سر قدم حدیث از آن ستروان چاکند  
 نفحه قدس بوی جاذبه اند خوی او  
 منطق او خبر ز «لا یسطق عن هوی» کند  
 قبل خلق روی او کعبه عشق کوی او  
 چشم امید سواد تاب که اعتنا کند  
 بهر کنیزش بود زهره کینه مشتری  
 چشم خورشود اگر چشم سوسما کند  
 مفتقر امتاب از راد بهیچ سو  
 زانکه مس جود از فضه اطلاق کند

١٤- القرآن الكريم يعبر عنه في الصحف الكافلة لتفسيره الأنفس تارة بالكشف التام

المحمدي، وأخرى بالكشف الأتم المحمدي. ويجب الفرق بين انزال القرآن وبين تنزيله

فإن الإنزال كان في ليلة القدر، والتنزيل تدريجي، قوله سبحانه: «إنا أنزلناه في ليلة القدر»، وقوله تعالى شأنه: «إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً».

والإنزال كان في ليلة القدر، والتنزيل كان بعد الانزال نجومياً في ثلاث وعشرين سنة. والقرآن سورة وآياته من القاطنة إلى الناس منسجم على صورته الإنزالية بلا زيادة ونقصاً، والتفوه بالتحريف افتراء وبهتان.

ثم أعلم أن القلب الذي هو خزينة الآيات القرآنية بمقتضاها وبطونها فرو ليلة القدر، وقد قالت زجاجة الوحي وثمره النبوة فاطمة العارفة بالأشياء: «الحمد لله الذي بنعمته بلغت ما بلغت من العلم به والعمل له والرغبة إليه

والطاعة لأمره. والحمد لله الذي لم يجعلني جاحدةً لشيء من كتابه، ولا متميرةً في شيء من أمره. والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لغيره...»

فأعمل رويتك في قولها: «لم يجعلني جاحدةً لشيء من كتابه» وقد روى عن النبي - صلى الله عليه وآله -: «ما من حرف من حرف القرآن إلا وله سبعون

الف معنى»؛ وفي الأثر المتقدم من أن «عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدركت ليلة القدر».

ترجمه: «رصفى كمتكفل تفسير النفس قرآن كريم اندها هي از قرآن تعبیر کشف تام

محمّدی می‌کند، و گاهی تعبیر به کشف اتمّ محمدی. و باید انزال قرآن را از تنزّل آن فرق گذاشت  
زیرکه انزال دفعی و تنزّل تدریجی، خدای سبحان فرمود: ما قرآن را در شب انزال کرده ایم -  
یعنی یکبارگی و فرستاده ایم - و نیز فرمود: ما قرآن را بر تو تنزّل کرده ایم - یعنی به تدریج  
فرستاده ایم - انزال قرآن در شب قدر بوده است، و تنزّل آن بعد از انزال در شب  
سهل به تدریج.

قرآن همه سوره ها و آیات آن از <sup>آغاز</sup> سوره فاتحه تا <sup>انجام</sup> سوره ناس - یعنی از اول تا آخر قرآن -  
بر صورت انزال آن بدون هیچگونه زیاده و نقصان منجم است، و تقوّه به تحریف قرآن  
افشاء و بهتان است.

سپس بدان که قلبی که گنجینه حقایق و بطون آیات قرآن است آن قلب، لیلۃ القدر است،  
و زجابه روحی و ثمره نبوت فاطمه عارضة بر اشیاء فرموده است: حمد خدای را که به نعمت او بدین مرتبه  
علم و عمل در غیبت به او و طاعت امر او رسیده ام. و حمد خدای را که مرا منکر هیچ  
چیزی از کتابش نگردانیده است، و در هیچ چیزی از امر آن مرا سرگردان ننموده است. و حمد  
خدای را که مرا به دینش هدایت فرموده است، و مرا کسی قرار نداده که جز او را پرستش کنم.  
پس این فرموده آن حضرت که مرا منکر هیچ چیزی از کتابش نگردانیده است، رویت و فکر خود را  
بکار ببر، و حال این که از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت است که هیچ حرفی از حرف قرآن  
نیست مگر این که او را همتا در امری است. و همچنین فکر و رویت خود را در مفاد حدیث یاد شده در فصل دوم  
بکار بگیر اما اصدا علیه السلام فرمود: هر کس فاطمه را آن حدیث معرفت او است شناخت همانا ناله لیلۃ القدر  
ادراک کرده است.

شرح : در این فصل شریف به چند امر اشاره شده است :

یک این که صحیف اَصیل عرفان در حقیقت و واقع تفسیر انفسی قرآن کریم اند؛ این امر اهمیت بسزا دارد و در آن وقت شایسته و توجّر بایسته لازم است.

امروز این قرآن کریم در لسان این طایفه که مراد عارفان بالله اند، گاهی به کشف نام محمدی و گاهی به کشف اتم محمدی تعبیر شده است که از وحی خطاب محمدی تعبیر به کشف نام یا کشف اتم محمدی می کنند؛ و کشف گشودن و باز کردن است، و منطق وحی از قوه فَرَسیده انسان ختمی صاحب عصمت مؤید من عند الله تعالی شأنه حقایق را برای نفوس مستعدّه و شقیّه بکمال مکشوف فرموده است.

باید بین کشف صاحب عصمت که ادراک متن حقائق است و همان وحی الهی است اَعنی قرآن کریم که کشف نام محمدی است، با کشف ارباب سیر و سلوک تمیز داده شود که آن کشف وحی الهی است و معیار همه کشف های دیگران است - یعنی هر کشفی را در صورت علمیه یا مطلقاً که کشف صاحب عصمت اَعنی قرآن کریم امضاء فرموده امقبول و الا فلا - خدای سبحان درباره کشف نام محمدی - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - فرموده است: « لَا تَحْرُکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَجْعَلَ بِهِ اِنْ عَلَیْنَا جَمْعٌ وَاِنْ عَلَیْنَا جَمْعٌ فَاِذَا قَرَأْتَ فَاَنْتَ قَارِءٌ نَحْمَدُکَ بِمَا عَلَمْنَا بِاَنَّهُ » (سوره قیامت - آیه ۱۷ تا ۲۰). و فرمود: « سَنَقْرُکَ فَلَا تُنْفِی » (الاعلی - ۷) و آیات بسیار دیگر.

علامه قیصری در فصل هفتم از فصوص خلد شرحش بر فصوص الحکم شیخ اکبر در مراتب کشف

و انواع آن مطالب دقایق بسیار ارزشمند است ، و نیز در شرح قص یوسفی آن نکات و لطائف بسیار مفید در این امر اشارت فرموده است .

امسوم این که بین انزال قرآن و تنزیل آن باید فرق گذاشت . در لغت عرب ، انزال به معنی فرود آمدن شیء به یکبارگی است و تنزیل به معنی فرود آمدن آن به تدریج است . قرآن کریم به همین ترتیب سوره و آیات که در دست مسلمانان است که اول آن سوره حمد و آخر آن سوره ناس است در شب قدر بر قلب رسول الله - صلی الله علیه و علی آله و سلم - به صورت انزالی یعنی به یکبارگی نازل شده است ؛ و پس از آن در مدت بیست و سه سال مطابق روی آوردن احوال و وقایع و حوادث به نزول تنزیلی نازل شده است ؛ و پس از نزول تنزیلی هر آیه و سوره پیاپی مبراکم دستورات می فرمود که این آیه را در فلان جای قرآن قرار دهید ، و یا این سوره را بعد از فلان سوره ، که سوره ها و آیات قرآن تنزیلی به وفق قرآن انزالی ترتیب و النجاء یافته است یعنی ترتیب آیات و سوره ها توقیفی است و همه بدست و جناب رسول الله بوده است ، و قرآن واقعی انزالی همین است که در دست مسلمانان است بدون هیچگونه نقصان زیاد و تقصیر و تأخیر ، و تفوه به تحریف قرآن کیف افترا ، به کتاب الله و دین خدا است . مثلاً با اتفاق مفسرین آخرین آیه ای که بر پیغمبر اکرم نازل شده است آیه در یست و هشتاد و یک سوره بقره است : « و اتقوا یوماً ترجعون فیهِ الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون » . غرض این است که این آیه کریمه بحسب تنزیل آخرین آیه است که بر پیغمبر اکرم





بین المللی وحدت اسلامی مرداد ۱۳۷۴ هـ ش = ربیع الاول ۱۴۱۶ هـ ق در ایران، است. علاوه  
 این که قلم ریا و شیوای روحانی که آنقدر جناب آقای عبدالعلی محمدی شاهوردی، به فارسی ترجمه  
 شده است، و بهمت میفرماید انتشار اقیام قم مکرر بطبع رسیده است. باین همه بازگویم که رساله  
 یاد شده را اُهمیتی بسزا در دفع افترای تحریف به کتاب الله سبحانه است.

امیرنجم عبارت از جناب اُم الْأُمَّةِ المعصومین عصمة الله الكبرى سیده نساء  
 العالمین فاطمه بنت رسول الله - صلوات الله وسلامه علیها - نقل کرده ایم که  
 آن حضرت حمی کند خدای سبحان که او را در هیچ مرحله معارف قرآن بیکران که رسول  
 فرمود هر حرفی از حروف آن هفتاد هزار معنی است و دو دل و سرگردان نگردانیده است،  
 بلکه آن شاخ لبلة القدیری که دارد صدر مشروح آن جناب علیها السلام و عایشی حقاً  
 بیکران قرآن است. این مطلب بسیار عالی در فصل نوزدهم که در پیش است معنون  
 می شود و لطائف و حقائق در باره رتبه و الای انسان گفته می شود.

عبارت مستطاب آن جناب را که فرمود « الحمد لله الذی بنعمته بلغت ما بلغت ... »  
 - قدس سره -  
 از کتاب « فلاح السائل » جناب سید بن طاووس نقل کرده ایم ؛ در واسط  
 فصل نوزدهم آن فرماید : « ومن المصنّات عقیب الخمس المصلوات ما كانت الزهراء  
 فاطمة سیده نساء العالمین - علیها السلام - تدعوه ، فمن ذلك دعاؤها  
 عقیب فريضة الظهر وهو : « سبحان ذی العزّ الشاخی المنیف ، سبحان  
 ذی الجلال الباذخ العظیم ، سبحان ذی الملک الفاکر القدیم ، والحمد

لله الذي بنعمته بلغت ما بلغت من العلم به والعمل له والرغبة اليه والطاعة  
 لأمره. والحمد لله الذي لم يجعلني جاحدة لشيء من كتابه، ولا متخيرة في شيء من  
 أمره. والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.....»

بنکته ۹۳۲ کتاب ما هزار یک نکته، التفات بفرایید: « زنی خدمت حضرت صدقه  
 سلام الله علیها رسید و سوالی کرد و جواب شنید تا ده سوال، خجلت کشید عرض کرد بر  
 مشتقت نباشد، فرمود: اگر کسی اجیر شود که باری را به سطحی برسد به صد هزار  
 دینار یا بر او سنگین است؟ عرض کردند، فرمود: من اجیر شده ام برای هر ساله  
 به بیشتر از ما بین زمین و عرش که از لؤلؤ پر شود.»

و صورت این روایت در بحار (طبیروت - ج ۲ - ص ۳۰)، از تفسیر امام  
 حسن عسکری - علیه السلام - بدین گونه نقل شده است:

« قال ابو محمد العسکری علیه السلام: حضرت امرأة عند الصديقه فاطمة  
 الزهراء عليها السلام، فقالت: إن لي والدًا ضعيفًا وقد لبس عليا  
 في أمر صلاتها شيء، وقد بعثتني إليك أسألك، فأجابتها فاطمة -  
 عليها السلام - عن ذلك، فثقت فأجابت، ثم ثلثت إلى أن عشت  
 فأجابت، ثم خجلت من الكثرة فقالت: لا أشق عليك يا ابنة رسول الله،  
 طمة

قالت فاطمة: هاتي ولسي عما بدالك، أ رأيت من أكثرى يوماً يصعد  
 إلى سطح يحمل ثقیل و کراهه مائة الف دینار ینقل علیه؟ فقالت: لا،

فَقَالَتْ: الْتَرَيْتِ أُنَا الْكُلَّ مُسْأَلَةً بِأَكْثَرِ مَنْ مَلَأَ مَا بَيْنَ النَّزْرِ إِلَى الْعَرْشِ  
 لَوْلَا فَأَحْرَى أَنْ لَا يَنْقُلَ عَلَيَّ، سَمِعْتُ أَبِي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ  
 : «إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يَحْشُرُونَ فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خُلَعِ الْكِرَامَاتِ عَلَى نَجْوَى  
 قَدْرِ كَثَرَةِ عُلُومِهِمْ وَجَدِّهِمْ فِي ارْتِشَادِ عِبَادِ اللَّهِ .....»  
 شرح ابن غیر از استاد آیت الله الهی قمشه ای - روحی فداه - در شرح و ستایش  
 عصمت کبری صدیقه طاهره حضرت ام الائمه فاطمه - سلام الله علیها - خاتمه دیم؛

مصطفی تاج است جید تاجدار فاطمه	گوهر سبطین احمد گوشوار فاطمه
ایزدیکتا باقی عرش اعلی برنگاشت	نام پاک و عزت و شأن و قار فاطمه
ام سبطین است او بخت برضی سلطان دین	زهرة برج رسالت مه عذار فاطمه
پیش رو قامتش شهنشاه طوبای بهشت	عرشیان تکبیر گویان بر شعار فاطمه
آسمان دامن از در و گهر پر کرده اند	تاشبی از شوق گردانده شار فاطمه
تا ابد گردد مثلاً اهل جنت مشکبو	زلف حورالعین گرافشانده عبا فاطمه
معون در ولایت منبع فیض خدا	در شفاعت عالمی چشم انتظار فاطمه
چو به حشر بر شغال کثافت	بخند از رحمت گناه دور
صد تبارک گفت نقاش از دل رنگا	طلعت زیبا و زلف مشکبار فاطمه
ز یون تاج امامت زیب شاهان وجود	گوهر زهرا در شاهوار فاطمه

ظاهر مظهر ظل نور لم یزل آیت تطهیر نازل شد بدین فاطمه

زد اللهی جنگ در دام عصمت کز نشاط

مست ناب کوثر است از جویبار فاطمه

و اما سروده مرحوم ریاضی بزدی در مدح آن حضرت سلام الله علیها (دبوا ص ۱۹۰):

### زهرة زهراء

آن زهره ای که مهر بنوش ست	در دانه پیمیر و زهرای اطرا ست
بر تارک زنان جهان تاج افتخار	بر گردن عروس فلک عقد گهر است
بانوی بانوان جهان، سرور زنان	درج عفا و عصمت کبرای داور است
او را پدر رسوخدا، صدر کائنات	او را علی ولی خداوند، همسر است
بحرست پر زرد و گره های شاهوار	بزدان و راستورده به قرآن که کوثر است
کیهان تابش دوفروزنده آفتاب	گردون گردش در درخشنده اختر است
خونی که داد سرور آزادگان - حسین	مهر و حسن تربیت شیر مادر است
تا روزگار بپایه و تا هست پایدار	عرش خدا از زهره زهرامونار است
نوری که زیب بخش مکار است و لامکار	اینا اختر فروغ رخسار تابخوار است
خورای انسی است و زمشکین ام	گیسو حور و روضه رضوا معطر است
نه بانوی حجاب ولی کارخانه	بافضه کنیز شریک و برابر است

در خانه ای که جای قدم‌های جبریل<sup>علیه السلام</sup> گاه نزول وحی خدا، زین زیور است  
 از رنج کار آبله می زوبه دست او دستی که بوسگاه لبان پیمبر است  
 در منتهای اوج بلا خطابه اش آهنگ چون پیمبر و منطق چون جبریل<sup>علیه السلام</sup> است  
 این افتخاری که «ریاضی» به درگش  
 عبدغلام و بنده و مولا و چاکر است

١٥- وكان ردة التوحيد وديعة المصطفى فاطمة سلام الله عليهما كانت ليلة القدر يوم الله كما يكون الجامع صاحب القلب النصارى كل إنسان كامل لذلك.

ولذا أنما يكون صاحب القلب تجلي له الغيب وانكشف له الروضات عند حقيقة الأمر وتحقق بالأشياء الإلهية وتقلب الأطوار الربوبية لأن المنزلة القلبية هي الولادة الثانية المشار إليها بقول نبي الله عيسى عليه السلام: «لن ينج ملكوت السماوات والأرض من أبوترتين».

وكانت عقيلة الرسالة ومعدن الحكمة فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة القدر ويوم الله والكون الجامع، كانت أسماء بنت أبي بكر رضي الله عنها من مكانة العلياء كما قال الإمام أبو عبد الله الصادق عليه السلام في آل الله عز وجل: «ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها»، ونحن والأسماء الحسنى التي لا يقبل الله العباد عملاً إلا بمعرفتنا.

ولذلك كانت عليها الصلوة والسلام من نيرة آل النبي وأهل بيته ومن ذوى القربى وقد قال الوصي الإمام علي عليه السلام في آل النبي صلى الله عليه وسلم: «هم موسرة ولجاء أمر وعية عمله ومثل حكمه وهو كسبه وحيال دينه بهم أقام انحناء ظهره واهذب ارتعاد فرائضه... لا يقاس بال محمد - صلى الله عليه وآله - من هذه الأمة أحد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً، هم أساس الدين وعماد اليقين، إليهم يفتى الغائبون إليهم يلجئ التالي ولهم خصائص حق الولاية، وفيهم الوصية والوراثة...».

ترجمه: چنان که ردة توحيد و دیعة مصطفی فاطمه سلام الله علیهما ليلة القدر و یوم است، چون جامع صاحب قلب نیز بود ازیرا که هر انسان کامل اینچنین است.

و هاتما انسان آنگاه صاحب قلب<sup>ک</sup> که پنجاه بار اشکار و از برایش باز شود و حقیقت امر  
 در نزد او هویدا گردد و به انوار الهی تحقق یابد و در اطوار ربوبی در گه گون گردد زیرا که  
 این مرتبت قلبی ولادت دوم است چنانکه پیامبر خدا حضرت عیسی روح الله علیه السلام بدان اشارت  
 فرموده است که کسی دوبار زاییده نشود اگرگز ملکوت آسمانها و زمین وارد نمی شود.  
 و هاتما گویند عقیده رسالت و معدن حکمت فاطمه فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ليلة القدر  
 و یوم الله و کون جامع بوده است، همچنین اسمی از اسمای حسنی و کلمه ای از کلمات علیای الهی  
 نیز بوده است که اما<sup>ست</sup> ابو عبد الله صادق علیه السلام در بیان تفسیر قول خدای عز و جل: «قیم  
 مرخدا ای اسماء حسنی است پس او را بدان اسماء بخوانید» فرموده است: «قیم  
 ما آن اسماء حسنی الهی هستیم که خداوند علی را از بندگان جز به معرفت ما نلکند.  
 و همچنین جناب فاطمه علیها السلام از زمره آل پیامبر و اهل بیت و از ذوی القربی است و  
 به تحقیق حضرت وصی اما<sup>ست</sup> علی علیه السلام در وصف تعریف آل نبی فرموده است: «ایشان  
 موضع سر الهی، و صندوق دانش او، و مرجع حکم او، و مخزنهای کتابهای او،  
 و گوههای دین اویند، خداوند به وجود ایشان پشت خم شده دین خود را (یا نبی  
 خود را) راست گردانیده است و از پیش پشت او را برده است.... احد از این امت با آل محمد -  
 صلوات الله علیهم - قیاس نمی شود، و به ایشان برابر کرده نمی شود کسی نعمتها ایشان را و جارات ایشان را  
 از نعمتهای آل محمد ششم اند پس چگونه با آنها برابری می کنند؟ ایشان اساس دین و ستونهای  
 یقین اند، غلو کننده به ایشان بازیگرود، و او پس افتاده به ایشان می پیوندد و پیغمبر ایشان را از  
 عدل الهی اندک همگی باید بدان سنجیده شود، خصیصه های حق و ولایت مر ایشان را است، و وصیت و



شرح: در این فصل به چند امر مهم اشاره شده است: نخست این که انسان کامل لیلۃ القدر در آن است که معنی آن در فصل دوازدهم و سیزدهم گفته آمد؛ و مردم این آنچنان انسان کون جامع است که در کلاچ پنجم فصل دوم تقریر و تخریر شده؛ و امر سوم به مقام قلب اشاره شده که اکنون در بیان آن گوئیم: سرور اولیاء

نخست در این فرموده حضرت وصی مآ اُمیر المؤمنین علی علیه السلام در اشارت به مراتب انسان دقت شود: «اللهم تَوَرَّظْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَبَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَقَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَرُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَسِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (بحر المعارف ملا عبد الصمد همدانی - ره - ط چاپ سنگه - ص ۳۰۹). پس مقام قلب مقام معرفت انسان است و نعم المقام، و آن مقام فوق مقام عقل است. حافظ شیرین سخن گوید:

خرد هر خنقند کائنات است چه سنجیدش عشق کیمیا کار  
و اسناد سخن سعدی گوید:

ره عقل جز بر پیچ نیست بر عاشقان جز خدای پیچ نیست

و باز فرماید:

درگز عقل حکایت بعاشقانیست که حکم عقل بدو با عشق مضی نیست

و دیگری گفته است:

عقل در کوی عشق نایب است عاقلی کار بو علی سینا

و از این گونه سخن به نظم و شعر در ذم عقل و مدح عشق بسیار است . در صحیف عرفانی نیز  
 قلب مدح و عقل مذموم است ، لیکن باید توجه داشت که عقل مذموم در نزد عارف عقل  
 جزئی است که عقل نظری آن عقل کلی ؛ علاوه بر این که نگوشت هر مرتبه عالی از علم مرتبه دانی را  
 در حقیقت دعوت او بسوی مرتبه عالی است به بیان آنکه در شرح فصل ششم تقدیم داشتیم . ای  
 عزیز برهان حقیقی و شهود کشفی معاضد یکدیگر کنند ، رساله فارسی ارزشمند مارا به نام «  
 قرآن عرفا و برهان از هم جدا ندارند » و همچنین کتاب گرانقدر فارسی مارا به نام « انسان  
 و قرآن » در این مقام اهمیت بسیار بسیار است . فصل نهم رساله یاد شده در توفیق  
 مذمت منطقی و فلسفه از زبان اهل عرفان و دیگران و جواب آنست ، و در آن شن  
 مطالب است ، خلاصه ای از مطلب چهارم آن این است که تقدیم می داریم :

« عقل مذموم در نزد اهل عرفان و در کلمات آنان ، عقل نظری است ؛ و مرادشان از  
 عقل نظری همان کسب معارف و استنتاج علوم از اشکال منطقی است ، نه این که  
 مراد آنان نگوشت عقل به نحو اطلاق بوده باشد که هیچ عاقل بدان تفوه نمی کند . این عقل  
 مذموم در مقابل قلب به اصطلاح عارف است که محمود است چرا که عقل نظری قید و عقالی داند  
 و قلب را که در تحول و تقلب است محل قایل انواع تجلیات .

مذمت عقل بدین معنی را که گفته ایم عارف بزرگوار علامه قصبی در دو جای شرح نص  
 شعبی از فصول الحکم تصریح فرموده است ( ص ۲۷۵ و ۲۸۲ ، چاپ سنگه ایران ) .

در موضع اول ماتن - اعی شیخ عارف محی الدین - گوید :

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ لِّتَقْلِبَهُ فِي أَنْوَاعِ الصُّورِ وَالصِّفَاتِ ، وَلَمْ يَغْلُ

لِمَن كَانَ لَهُ عَقْلٌ فَإِنِ الْعَقْلُ قَيْدٌ ...»

شراح قیصری در شرح آن گوید :

« والعقل أي القوة النظرية من شأنه أن يضبط الأشياء ويقيد فيحصر الأمر الإلهي

الذي لا يحد في نفسه في ما يدركه والحقيقة تأتي وتمنع ذلك .

و خلاصه گفتارشان این که عقل مذموم در نظر عارف عقل نظری در اصطلاح منطق

و فلسفه است که از آن تعبیر به عقل جزئی می کنند .

و در موضع دوم ما آن مذکور گوید : « ومن قلده صاحب نظر فكري وتقيد به فليس الذي

القي السمع ... » .

و شراح مذکور در شرح آن علت عدم اعتبار نظر فکری<sup>۱</sup> بهم بیان کرده آله ترجمت قسمتی از عبارت او را

به قلم عارف حسین خوارزمی نقل می کنیم ( شرح قصص الحكم تاج الدين حسين خوارزمي - ط ۱ - مرکز

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - بتصحیح و تعلیق و تحقیق این کتیرین - ص ۶۱۵ ) : «

و این طایفه را ( یعنی ارباب انظار فکری را ) نزاهل الله ( یعنی عارفان ) از آن جهت اعتباری

نیست که مفکره قوه جسمانیه است که در وی گاهی وهم منتصرف است و گاهی عقل ، و او

محل ولایت این هر دو است . و وهم منازعه می کند با عقل و عقل از برای انغماس آتش

در ماده ظلمانیه قادر نیست برادر آن چیزی علی وجه التمام و الکمال خصوصاً که وهم

با او در منازعت است ، لاجرم مدرکات او از شبهت نظریه سالم نباشد خصوصاً و

صاحب را آنچه در احوال می کند همیشه به سیرتین و شک و موسوم باشد، به خلاف ارباب یقین (یعنی عارفان) که ایشان مشاهده اشیاء به نور پروردگار خویش می کنند به فعل و تفکر...

این بود عموماً نظر ما بر نقل عبارت عارفان نادانسته شود که مذمت عقل در اصطلاح آنان ناظر بر عقل جزئی یعنی عقل نظری در اصطلاح منطق و فلسفه است نه مذمت عقل کلی که دیگران پذیرفته اند؛ بقول ملا یوسفی:

عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مررانا کام کرد

برای بحث و فحص بیشتر در این موضوع بسیار رصین متین باید به دو اثر یاد شده مؤثر و مؤثر ما رجوع شود، والله سبحانه فتاح القلوب ومفتاح الغيوب.

امیرچهارم این اشاره نموده ایم که به مقام قلب نائل آمدن ولادت ثانیه باید، یعنی باید در محضر استادی راه پیموده و چشیده و رسید و زانو زنده و از عادات و رسوم و آداب خالصان بدرآید تا به مقام قلب نائل آید، آری ولوح و ملکوت و ارواح و این لادناوی صورت پذیر نیست.

به هوس راست نیاید به تمنی نشود کاندیرین بهی خون جگر بیا خورد

امیرچهارم این که حضرت فاطمه سلام الله علیها همان گونه که لیلۃ القدر و یوم الله و کون جامع است، اسمی حسنی و کلمات علیمای الهی است که خدای سبحان فرمود: «و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها»، و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: قسم بخدا ما آن اسماء حسنی الهی هستیم که خداوند از بندگانش علی را بدون معرفت بمائمی پذیرد.

امیرششم این که حضرت صدیقه طاهره و فاطمه زهرا سلام الله علیها از زمره آل پیغمبر اکرم و اهل بیت و ذوی القربی است که خدای سبحان در قرآن کریم فرمود: «قل لا أسئلكم علیه أجرًا إلا المودة»

فی القربی» (سوره شوری - آیه ۲۴) . در تفسیر نور الثقلین آمده است که (ج ۴ ص ۵۷۲) : « فی مجمع البیان : قل لا أسئلكم علیه جراً ، الآية : اختلف فی معناه علی أقوال - الی قوله : وثالثها أن معناه إلا أن تودوا قرابتی وعترتی وتحفظونی فیهم ؛ عن علی بن الحسین علیه السلام ، وهو الروی عن أبي جعفر وابی عبد الله علیهما السلام .

وباستادیه الی ابی عیسا قال : لما نزلت « قل لا أسئلكم علیه جراً » الآية ، قالوا : یا رسول الله من هؤلاء الذین أمرنا الله بمودتهم ؟ قال : علی وفاطمة وولدها .

ای عزیز جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود : « کلُّ تَقِیٍّ وَنَفِیِّ آلٍ » و نیز فرمود : « السلامنا أهل البيت » ؛ و لکن آل و اهل البيت و ذوی القربی که در این امر آورده ایم هر یک بمعنی اخص خود است که مراد صاحب عصمت است . این آل صاحب عصمت میزان قسط الی است ، و انسانها باید بدو تاسی نمایند تا بکمال نطفه انسانی نائل آیند ، خدای سبحان فرمود : « ونضع الموازين القسط لیوم القيمة ... » (سوره انبیاء - آیه ۹۴) ، جناب فیض در تفسیر صافی آورده است : « فی الکافی و المعانی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن هذه الآية فقال هم الانبياء والأوصياء ، وفي رواية عن الموازين القسط ... » و حضرت صی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام آنا و صف فرمود و معرفی نمود که : « هم موضع سرّ و لجا ، امره ... » فدیتر .

شرح این فصل را پیورده ای شیرین دل نشین شیوار مریم عصمه الله الكبرى فاطمه زهرا - سلام الله علیها - از « کوثرنا » دیوان مرحوم آقا میرزا ابوالقاسم راز شیرازی (۱۵۶۰ هجری قمری) .

## الثالث من السبع المثانی

هستم به روزگار هوادار فاطمه  
 از جان و دل من آمده غمخوار فاطمه  
 هستم چو من ز حزب غلامان رضی  
 غمخوار اهل بیت و افکار فاطمه  
 هستم چو فاطمی خازنه زاد او  
 زین هر در راه گشته هوادار فاطمه  
 در دوستی شبر و شبیر و مریضی  
 از جان و دل شدیم مددکار فاطمه  
 فدای به ملک خلد ز شاهان است  
 امروز هر که تابع رفتار فاطمه  
 بی شک به بزم قرب جیب خدا بود  
 آن کو مقید است به کردار فاطمه  
 از کردگار و خلق سزاوار لعنت است  
 هر کس که بوده در پی آزار فاطمه  
 آن مصطفی که جامع اسرار کائنات  
 و ز خط مریضی است ز گفتار فاطمه  
 جبریل، امین و وحی خدا، پیک انبیاء  
 خواجهر و خادم دلدار فاطمه  
 گر مریضی نبود، بعالم کسی نبود  
 کو با شدی بر تبه سزاوار فاطمه  
 جز حق و مصطفی و پیغمبر مریضی  
 در خشر کس نبیند دیدار فاطمه  
 و صفای حور بیان چنان قاصرات طرף  
 در خلد محور و نق بازار فاطمه  
 از بندگان در گه خاتون محترمانه  
 آنکس که راز جو است ز اسرار فاطمه

٢١ - يجب الفرق والتبيز بين النبوتين التشريعية والإنبائية فإن النبوة التشريعية قد ختمت بالرسول الخاتم محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - فخلا ل<sup>ل</sup> حل<sup>ل</sup> إلى يوم القيا<sup>مة</sup>، وحرمة<sup>ل</sup> إلى يوم القيا<sup>مة</sup>؛ وأما النبوة الإنبائية المسماة بالنبوة العا<sup>مة</sup> والنبوة التعريفية والنبوة المقامية<sup>ل</sup> أيضاً فهي مستمرة إلى الأبد ينتفع من تلك المادية<sup>ل</sup> الأبدية كل نفس مستعدة لأن تسمع الوحي الإنبائي فأفهم .

ألا ترى ما في الخطبة القاجية قال الوصي أمير المؤمنين الإمام علي عليه السلام: «أرى نور الوحي والرسالة وأشتم ريح النبوة؟» وأن النبي قال للوصي: «أتك تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلا أنك لست بنبي ولكنك وزير وإنك لعل خير»؟ وما قال الإمام صادق آل محمد - صلوات الله عليهم - من أن أدنى معر<sup>ل</sup> الإمام أنه عد النبي لا درجة النبوة ووارثه، وأن طاعة<sup>ل</sup> الله وطاعة رسوله؟

بل وقال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «علماء أمتي كانبيا<sup>ل</sup> بني إسرائيل» . وقال - صلى الله عليه وآله وسلم - : «إن من عباد الله ما هم ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم الأنبياء والشهداء يوم القيامة<sup>ل</sup> مكانهم من الله تعالى» . ونحوه: «إن لله عباداً ليسوا بأنبياء يغبطهم النبيون بمقاماتهم وقربهم إلى الله تعالى» .

وفي مروج المسعود أن الإمام العجني عليه السلام قال: «والله لقد قبض فيكم الليلة رجل<sup>ل</sup> - يعني الإمام الوصي أمير المؤمنين علياً عليه السلام - ما سبقه الأولك إلا بفضل النبوة ولا يدركه الآخرون» .

بل كهف القرآن الكريم يقص علينا قصة عبدٍ من عبادة الله سبحانه مع موسى كليم الله وهو  
أول العزم من الرسل - عليهم السلام - : « فوجد عبدًا من عبادة آتينا رحمةً من عندنا وعلما من علاننا فأ  
موسى هل تتبعك على أن تعلم ما علمت قال أنك لن تستطيع معي صبرا وكيف تصبر على ما لم  
تخبر... » الفرق بين أنبياء شرع وبين أنبياء علم وسلوك - أعني بين النبوة الشرعية و  
بين النبوة الإنشائية المقامية - .

فوزق العرج إلى منزل الإحسان فمعا الكشف والعبادة. ومقام الشا معاروحي  
المقام المحسن التي للنفس وهي الظواهر والباطن والسر كما تجدها في كلاس الأوصياء  
الإمام على الرضى عليه السلام قال : « اللهم نور ظاهري بطاعتك وباطني بعجتك وقلبي  
بمعرفتك وروحي بشاهدتك وسري باستقلالنا حضرة يا ذا الجلال والإكرام » .  
على أن النفس الإنسانية ليس مقام معلوم في الحق ولا هاجرة معينة في وجود كائنات الموجودات  
الطبيعية والنفسية والعقلية التي كل مقام معلوم بل النفس الإنسانية ذات مقام ودرجات متعددة  
ولها نشأ سابقة ولاحقة ولها في كل مقام عالم صورة أخرى .  
وتدبر ما نطقه القرآن الفرقا : « ولما بلغ أشده واستوى آتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي المحسنين » .

وللإحسان ثلاث : أولها أن نحسن على كل شيء وننظر على الموجودات بنظر الرحمة والشفقة ؛  
وثانيها العبادة بحضور تام كأن العابد يشاهد الله كما قال - صلى الله عليه وسلم - : « الإحسان  
أن تعبد الله كأنك تراه » وثالثها بر رفع كأن - أي شهو الرب مع كل شيء وفي كل شيء - كما  
قال تعالى : « ومن لم وجهه إلى الله محفقا مستكبرا لعرس الو » أي من مثله تعا عند تسليم  
قلبه إليه .



والتبوة المقابلة تختص بالرجال والنساء فيهما سواء، قوله سبحانه: «واذ قالت الملائكة يلمزكم الله اصطفيك وطهرتك واصطفيك على النساء العالمين»، فما تظن بخامسة أصحاب الكساء التي كالأيلة القدر من الذين أذهب الله عنهم الرجس؟

ترجمه: باید نبوت ذریعی را از نبوت انبائی فرق گذاشت و آن دروازه بیکدیگر تمیز داد، چنانکه نبوت تشریعی به رسول خاتم محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پایان یافت که در حلال و حرام و زیارت حلال است و حرام و تبار و زیارت حرام، و اما نبوت انبائی که آن را نبوت عام و نبوت تعریفی و نبوت مقامی نیز گویند تا ابد مستمر است؛ از این سفوف ابدی هر نفس مستعد تا ابد بهره مند که حجتی انبائی را بشنود پس بفهم.

آیانی بنی که حضرت وصی امیر المؤمنین امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده است: نور وحی و رسالت را می بینم، و بوی رسالت را می بویم؟ و آیانی بنی که پیامبر صی فرمود: همانا که تو می شنوی آنچه را من می شنوم، و می بینی آنچه را من می بینم، جز این تو پیامبر نیستی و لکن تو وزیر و تو بر خیر هستی؟ و آیانی بنی آنچه را که صادق آل محمد - صلوات الله علیهم - فرموده است: کمترین شناخت به امام این است که او مانند پیامبر است جز این که به درجه نبوت نیست؛ و وارث پیامبر و طاعت طایفه و اطاعت رسول است؟ بلکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است: دانشمندان امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل اند. و فرموده است: همانا برخی از بندگان خدا که انبیاء

و شہداء نیستند علت مکان منزلتی کہ از جانب خدا دارند، انبیاء و شہداء رقیباً از نا غبطہ می خورند  
و مانند این روایت حدیث دیگر کہ: ہما نا خدایا بندگان است انبیاء نیستند، ولی بسبب مقامات  
و قربتشان بخدای تعالی انبیاء بحالشان غبطہ می خورند.

مسعودی در روح الزہد آورده کہ پس از رحلت حضرت وصی امام امیر المؤمنین علیہ السلام، امام  
حسن مجتبیٰ ہر دم فرمود: قسم بخداوش می مرد میانما قبض روح گریہ کہ پیشینما جز بنصل نبوت  
ہر او سبقت نگرفته اند، و ایندگان بہ پایا و نحوا ہند رسید.

بلکہ سورہ کہف قرآن کریم برای قصہ ایندگان خدای سبحان را موسیٰ علیہ السلام کہ از پیغمبران اولوالعزم  
علیہم السلام است حکایت می کند کہ آن دو - یعنی موسیٰ علیہ السلام و شاگرد خود ادو شمع -  
(حضرت خضر علیہ السلام)

بندہ ای از بندگان ما را کہ او را از جانب خود رحمت علم وادہ ایم یافتند، موسیٰ بہ خضر  
گفت: آیا پیروی کنم تو را بنا بر این کہ آنچه تو را آموختہ اند مرا بیاموزانی؟  
خضر گفت: تو ہرگز نمی توانی با من شکیبا بی کنی، چگونہ شکیبا بی کنی برا نچیزی کہ  
از روی دانش بدان احاطہ نکرده ای؟ ...»

پس باید بین انبیاء و شریع و بین انبیاء علم و سلوک، یعنی میان نبوت تشریعی و نبوت  
مقامی فرق گذاشت و از یکدیگر تمیز داد.

پس آن کس عروج بہ منزل احسا و ریش شدہ او را مقام مشاہدہ و کشف عیان  
و مقام مشاہدہ مقامی روحی است کہ از مقامات پنجگاہ نفس<sup>نہ</sup> و این مقامات عبارت اند  
از ظاہر و باطن و قلب و روح و سر، چنانکہ از ہر ادر این کلام سید اوصیاء امام علی رضی

فیت خود،  
 علیہ السلام یابی کہ گفت: باریا ظاهر مرا به طاعت خود، و باطن مرا به محبت خود، و قلب مرا به پرستش خود،  
 و روح مرا به شهادت خود، و سر مرا به استقلال انصاف خود نواز. <sup>ل</sup> اے صاحبِ جلال و اکرام.  
 علاوه این که نفس انسانند سایر موجودات طبیعی نفس عقیقت که او را مقام معلوم در رهیت و  
 درجه معین در وجود بوده است، بلکه نفس انسان دارای مقام و درج متفاوت است، و او را نسبتاً  
 سابق و لاحق و او را در هر مقام و عالی صور است.

و در منطق قرآن فرقان تدبیر بنما که فرمود : <sup>و</sup> <sup>ما</sup> <sup>لَکَ</sup> <sup>یوسف</sup> - علیه السلام به اشتداد  
رشد خود رسید و احکم و علم داده ایم ، و مانند این نیکو کاران پاداش می دهیم .  
احسان دارای سه مرتبه است : مرتبه نخست این که هر چیز احسان کنی و به نظر رحمت و شفقت  
بر موجودات بنگری ؛ مرتبه دوم این که عبادت به حضور تمام باشد که کائنات عابد پروردگارش را  
مشاهده می کند چنان که رسول الله - صلی الله علیه و علی آله - فرموده است : احسان این است  
که خدا را چنان عبادت کنی که کائنات او را می بینی ؛ و مرتبه سوم احسان این که رفع این  
کائنات شود یعنی شهو و رت با هر چیز و در هر چیز ، چنان که خدای تعالی فرموده است : هر کس  
روی خود را بسوی خداوند و گذارد و حال آن که در عمل خود نیکو کار باشد به دست آور استوار  
چنگ زده است یعنی کسی مشاهده حق تعالی را گاه تسلیم ذات قلبش بسوی او سبحانه .  
ت می ص ن  
بنوعی اختصاص بر دارند و بگذارد و از نار آن یکسان ؛ خدا سبحانه می ن و آن گاهی ملائکه  
گفتند ای یحیی خداوند بر تو را پاک گردانید و تو را پاک گردانید و تو را بر آن عالمی برگزید ، حال آنکه هر چه این چنین بود  
ممنوع است از او و از کائنات است .  
یا صاحب کسا و فاهرا که لیل القدر بوده است ، و از کائنات است .  
پس این از آن باره ایست که

شرح : ابن فصل کہ یکے از غر فصول ابن فص حکمت عصمتیہ فی کلمہ فاطمیہ « است در بیان فرق و تمیز بین نبوت تشریعی و نبوت انبائی است ؛ و بحث منجر می شود بہ ابن صاحب نبوت انبائے خواہ زن باشد و خواہ مرد بہ جای می رسد کہ مکاشفات و مشاہدات آنسوئے و مصاحبات با ارواح و مکالمات با موجودات غیبی و تشریف بہ حضور انسانہای ملکوتی از سفرای الہی و غیر ہم بہ اور کمی آورد ، و آنچه کہ در رسالہ « انسان در عرف عرفان » نگاشتمہ ایم روزی نہ ای با یک از این حقایق می یابید . نبوت انبائے رانبت مقامی و نبوت تعریفی و نبوت عام و نبوت اخباری نیز گویند .

ردیوان ابن کمترین (ص ۱۸۲) آمده است :

جان ماخورد فتر کل حق است	مظهر حق است از حق مشتق است
علم الاسماء کہ آمد در نبی	نیست وقف خاص انسان نبی
در نبوت هست وقف خاص و عام	خاص تشریعی و عام آمد مقام
این مقامی تا قیامت ای ہم	هست باقی و ندارد اختتام
لیک تشریعی بدو نارتباب	ختم شد بر حضرت ختمی ماب
آن مقامی را ولایت جائز است	پس ولی را این نبوت جائز است
این دور از یکدگری و تمیز	فہم کن از نقل و عقل
حال بر گوار و ولایت تالون	رہبت تو از مقامی هست چون

بسیار مناسب مفید مطلبی کہ در انشای کلہ ۳۰۵ کتاب ہزار یک کلمہ تقریر و تحریر کردہ ام

و اینجافضل کنیم بامید این نفوس مستعد و شیفته و شوق بکمال را مفید افتد :

• این سفره کی کران نعمتهای الهی، قرآن کریم برای انسان گسترده شده است. نفس ناطقه انسان چه زن و چه مرد را قابلیت برای رسیدن به حقائق قرآنی است، بسم الله از توحید و حرکت و ان برکت، مرد و زن ندارد، به سرورده شیوا و رسای عمان ما مانی :

هفتی باید قدم در راه زن صاحب آن خواه مرد و خواه زن  
غیرت باید به مقصده نور خا نه برد از جهان چه زن چه مرد  
شرط راه آمدن خودن قطع راه بر سر هر وجه معجز چه کلاه  
در این مقام دو نکته را یکی از استاد علم طباطبائی صاحب تفسیر المیزان، و دیگری از معلّم  
ثانی بنونصر فارابی - رضوان الله علیهما - به عرض برسانم :

استاد طباطبائی فرمودند: « ما اگر قابل فهم حقائق قرآن، و ادراک مقامات انسانها  
کامل نمی بودیم به ما خطاب نمی فرمودند که تعالوا... »  
در ابیات فصیح عرب، اگر کسی مثلاً در دامنه کوه است و بخواهد دیگری را امر کند  
که به قله کوه بالا برود بگوید: « اِطْلَعْ » - یعنی بالا برو - در زمینه بود  
دیم شاکر دراننده در گرداگر ماشین پی در پی به مسافران داد می زد: اِطْلَعْ، اِطْلَعْ  
- یعنی بالا بروید، سوار شوید - و اگر آن کس در قله کوه است و دیگری در دامنه کوه  
و بخواهد او را امر کند که به قله کوه بیاید او می گوید: « تعال » - یعنی بالا بیا - که  
منتق از « علو » است، و آن را به حسب مذکر و مؤنث بودن مخاطب، و

افراد و تنبیه و جمع آن، صیغه‌های گوناگون است. حتی سبحانه به زبان سفیر کبیرش خاتم  
انبیاء و آل او به فرمود: «بالایا بید، اگر ما قابل و لایق نبودیم که ندای آنان را بیک بگویم  
حاشا که ما را به گزاف دعوت کنند، و حاشا که دهان عصمت به سخنیه باز شود. و لکن این  
مطلب شریف نه بدان معنی است که کسی هوس کند مثلاً به مقام ختمی نایل شود زیرا که مقام ختمیت  
از اسمای مستأثرة آن جناب است، و به مثل از صفایای ملوک است، باید به چنین اهل هوس گفت  
: «لَا تُتَعَبُ نَفْسُكَ» «خوشتن را در این هوس نهم، مقدس عاقل باش، و ره چنان  
که رهرو دارند». «مقام ختمی خواستن تجاوز در دعا و طلب است و خدای سبحان فرمود: «وَلَا  
تَعْدُوا إِنَّ اللَّهَ لَیَّحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (سوره بقره - آیه ۱۹۱) «مطلب عهده در این امر توجیه نبوت  
تشریف و نبوت انبائی است که نخستین به حضرت رسول الله ختم شده است، و در وی وقف است  
به تفصیلی که در کتاب انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه تفسیر و تخریر کرده ایم.

اما نکته دوم از معلم تائیه فارابی این در رساله «اطلاقات عقل» مفاد کلام او این است که  
ای انسان هیچ کلمه ای از کلمات وجودی نظراً هستی، ایاء و امتناع ندارد که معلوم شما بشود، به  
هر چه روی بیاورید و آن را زیر و رو کنید و بکاوید و بشکافید تا به عنایت آن برسید تا رویش  
دریابید، مطیع شما هستند؛ این تمکین و تسلیم از ناحیه موجود است، و جناب عالی انسان هم  
حدیقف نداری. یعنی نفس ناطقه انسان چه از مرد و چه از زن، هر چه داناری شود اشتها و  
تقاضایش برای علوم و معارف بالاتر، بیشتر می شود. - علوم و معارف غذای نفس ناطقه  
چنین که غذا و مغذی مسامحه بیکدیگر ندهد؛ و هر اندازه نفس ناطقه غذایش داده شود

بجای این که سیر شود گرسنه و تشنه ترمی شود. مفاد دنیا که لغز فایز این که: زیارت نرود  
 که چو بودی و الا آن کی هستی، تو که نطفه ای در حد استعداد و قوه و منه انسان بودی  
 و کم کم انسان بالفعل در این حد شدی، حالا بال و پر در آوردی چرا بسوا و عزت سعادت خود  
 پرواز نمی کنی؟!

بال بگشای و صفیر از شجر طوبی زن <sup>شد</sup> حیفا یا چو تو مرغی که اسیر قفسی  
 اگر انسان بجای رسید و بگوید دیگر مرا کافی و بس است، چه کسی هر چه را فر گرفته است تا من  
 فرا بگیرم، و از این گونه حرفها، بدین شخص بی گمان بیماری روانی روی آورده است،  
 باید چاره خودش را بنماید، و خودش به پزشک روانشناس برساند.

و باز فایز را در قصه سخنی بدین مضمون است که همانگونه که دستگاه گوارش انسان به بیماری  
 بولیموس مبتلا می شود و مزاج احساس گرسنگی نمی کند و غذا نمی خواهد و اعضاء و جوارح همه  
 تحلیل می روند، و باید شخص مبتلای به بیماری بولیموس خودش به پزشک معالج برساند تا درمان  
 شود و در نتیجه دستگاه گوارش غذا بخورد و اعضاء و جوارح غذا بگیرند، همین گونه بیماری روانی  
 نیاز دگر به انسان روی می آورد که می گوید همین قدر که دانسته ام را بس است؛ این بیمار باید خودش  
 به طبیب روحانی برساند تا درمان شود و از دانش بینا رها باشد...»، این کمترین  
 در غزلی گفته است (ص ۱۸ دیوان - غزل بحر و حدیث):

من آن تشنه دانش که دانشش شود آتش <sup>شد</sup> مرا اندر دل آتش همی با نیشمها  
 حضرت دصی امام علی علیه السلام فرموده است: «مغبون من ساوی یوماه» کسی که  
 دور روز او بر آید شد مغبون است. این مغبون مشتق از غبن بفتح باء است

چه این عین بکون باء ضرر مادی است و بفتح باء ضرر معنوی است . یاد  
آن روزگار عنفوان بهار جوانی بخیر که نصاب الصبیاں ابو نصر فراهی در محضر  
استاد فرامی گوئیم و از بر می گردیم ، در قطعه ششم آن آمده است :  
عَبْنِ رِزْرِ هَانِیَانِ عَبْنِ رِزْرِ لُیْهَا چو غنایابی نیازی در بهر خوار دارد  
ای عزیزین بدین چند کلام از رساله « صد کلر » نگارنده گوش هوش فراده :  
آن که گوهر ذات خود را تباه کرده است ، چه بهره ای از زندگی برده است .  
آن که تن آراست و روان آلاست ، به چه ارج و بهاست ؟  
آن که خود را برای همیشه درست ناساخت ، پس به چه کاری پرداخت ؟  
آن که از اعتلای فهم خطاب محمدی سر باز زده است ، خود را به مفت باخت است .  
آن که طبیعتش را بر عقلش حاکم گردانیده است ، در محله هر بخردی محکوم است .  
آن که خود را زرع و زارع و مزرعه خویش نداند از سعادت جاودانی باز بماند .  
آن که معرفت انسان و قرآن تو غل کند ، قرآن را صورت کتبیّه انسان کامل شناسد ،  
و نظماً آهستی را صورت عینیّه او یابد .  
آن که در آثار صفات و اخلاق انسانها ، و در احوال و افعال حیوانها دقیق  
شود ، حیوانها را تمثالات ملکات انسانها می یابد .  
آن که خود را دوست دارد دیگر آفریده ها را دوست دارد که هم برای او در کارند .  
آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی شناخت ، دریابد که با همه موجودات



مرتبط است ، و از این جدول باید بداند ببرد .

ما جدولی از بحر وجودیم ، هم ما دفتری از غیب شهودیم ، هم

ما مظهر واجب الوجودیم ، هم افسوس که در جبل غنودیم ، هم

امروز یکشنبه ۱۷ شهر الله المبارک ۱۴۲۰ هـ ق = ۱۰/۵/۱۳۷۸ هـ ش است که بتسویه

و تحریر این صحیفه کریمه اشتغال دارم ؛ در ماه ولایت چهل و شش سال بمناسبت

روی داد انفعال و تلفت تأسف از تبااهی و حرمان سربایه زندگانی گفتم :

چه خبر هاست خدایا که ندارم خبری کمر اخضر ره می تا که نمایم سفری

باله گویم چه هامی کشم از دست دلم با تو گویم که ز احوال دلم با خبری

اسم اعظم که ز احصاء و عدد بیرون است اسم آه است نصیبم که اسم دگری

حاصل آن همه از گشت و خروش و روز بجز از حیرت و دهشت چیرا نمی شد

دگر از ذره روانیت و هنر بگشاد فهم ذره است چون میدنم قمری

دیده آن که بر روی تو نباشد نظر نتوان گفتم مرا و را که تو صاحب نظری

ای خوش آن بنده بیدار بیدار خست دارد از عشق و صابم بحر سهمی

صمت و جو و سحر خلوت و ذکر در آن خام را بخت کند بخت شود بختی

چون که خود عین سلام ابهت است مظهر اسم سلام اهر آنچه نگری

از دغلبازی و مالوسی چند دین حق را چه زیادت چه خوف و خطری

آن همه اشک بصر که ز حسنت جاری شد

باز از لطف تو داراست چه اشک و بصری

و سلسله

در بیان فرق میان نبوت تشریعی و نبوت مقامی انبائی، فرموده حضرت وصی -  
 علیه السلام - را از خطبه قاصعه نهج البلاغه: «ارئی نورالوحی...»، و خطاب حضرت  
 نبی - صلی الله علیه و علی آله و سلم - را به آنجناب: «انک تسمع ما اسمع...»، و بیان  
 امام صادق علیه السلام - را: «أدنی معرفة إلا ما...»، و روایت جناب رسول  
 اکرم را: «علماء امتی...»، و کلام کامل امام مجتبی علیه السلام را از مروج الذهب  
 مسعودی: «والله لقد قبض...» شاهد آورده ایم.

سؤال هشادرسوم و جواب آن از باب هفادرسوم فتوحات مکیه در نبوت  
 تشریع و نبوت عامه است (طبولاق - ج ۲ - ص ۱۰۰)؛ و همچنین سؤال صد  
 چهل و شش هین باب ۷۳ فتوحات مکیه در نبوت تشریع و نبوت عامه است (طنکله -  
 ج ۲ - ص ۱۳۹): «السؤال السادس والأربعون ومائة، ان لله عبداً ليسوا  
 بأنبياء يعظم النبيون بمقاماتهم وقربهم الى الله تعالى؛ الجواب يريد للسوا  
 بأنبياء تشریع لكنهم انبياء علم وسلوك اهدوا فيه بهدي انبياء التشریع...»  
 عبارت ابن سؤال: «ان لله عبداً...» حدیث جناب رسول الله - صلی الله علیه و علی  
 آله و سلم - است، و آن در مسند احمد بن حنبل (طمصر - ج ۵ - ص ۳۴۳) در  
 ذیل بیان واقعه ای بدین صورت روایت شده است:

«... ثم ان رسول الله - ص - لما قضی صلاته أقبل إلى الناس بوجهه  
 فقال: يا أيها الناس اسمعوا واعقلوا واعلموا ان الله عز وجل ليسوا  
 عبداً»

بأَنْبياء ولا شُهَداء يغبطهم الأَنْبياء والشُهَداء على مجالسهم وقربهم من الله،  
 فجاء رجل من الأعراب من قاصية الناس وألوى بيده إلى نبي الله - ص - فقال :  
 « يا نبي الله ناس من الناس ليسوا بأَنْبياء ولا شُهَداء يغبطهم الأَنْبياء والشُهَداء  
 على مجالسهم وقربهم من الله انعتهم لنا » - يعني صفهم لنا - فسروجه رسول  
 الله - ص - لسؤال الأعرابي ، فقال رسول الله - ص - : هم ناس من أُنْداء  
 الناس ونوازع القبائل لم تصل بينهم أرحام متقاربة تحابوا في الله وتصابوا  
 بضع الله لهم يوم القيامة منابر من نور فيجلسهم عليها فيجعل وجههم نوراً وثيابهم نوراً  
 يفرغ الناس يوم القيامة ولا يفرعون وهم أولاء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون .  
 آي كه گفتم : « بل كهف القرآن الكريم يقص علينا ... » كهف قرآن كهف سر ولایت است ،  
 حضرت موسی کلیم از پیغمبران اولوالعزم است علاوه بر تربت نبوت صاحب شریعت  
 و حائز مقام رسالت و امامت است ، وقتی با فتای خود ( حضرت یوشع علیه السلام )  
 عبداً از عباد الاهی ( حضرت خضر - علیه السلام - ) را یافتند ، چنان پیغمبری متابعت با و را  
 مآلت می کنند تا و را از آنچه که می دانند تعلیم دهد ، در جواب « انک لن تستطيع  
 معی صبراً » می شنود ، بلکه در مرتبه بعدیه خطاب اشد از آن مخاطب می شود که «  
 ألم أقل انک لن تستطيع معی صبراً » ، در مرتبه بعد شدید تر از آن که « هذا فرأى  
 بینی و بینک سأ نبتک بتأویل ما لم تستطع علیه صبراً » غرض این که از این واقعه  
 حضرت کلیم الله با آن عبداً از عباد الله ، فرق میان نبوت تشریعی و نبوت مقامی به خوبی دانسته می شود و قدس

در بیان نبوت مقامی به منزل احسان تمسک جستیم ایم که آن کسی به منزل احسان  
 نازل شده است به مقام مشاهده و کشف و عیان نایل می شود؛ آری منزل  
 احسان مقام مشاهده و کشف و عیان است و آن را مراتب است: آغاز آن این که  
 «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»، و پس از آن این که «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ  
 كَأَنَّكَ تَرَاهُ» که تعلیم و خطاب به اهل حجاب است، و انجام آن برفع کُنْ یعنی  
 «لَمْ أُعْبِدْ رَبًّا لَمْ أُرَهُ» زیرا که «وَاللَّهُ فِي قُبُلَةِ الْمُصَلِّينَ» خدایا که در نمازندگان  
 باب ۶۴ فتوحات مکیه در معرفت منازل اسلام و ایمان و الإحسان است، و  
 نیز باب ۵۵۸ آن در حضرت احسان است؛ و نیز ج ۲ منتهی المداρκ که شرح فرغانی  
 بر تائیه ابن فارض است در بیان احسان (ص ۸۶ و ۱۱۳)؛ و نیز فصل اول فاتحه  
 مصباح الأُنس در احسان و مراتب آن به تفصیل و تحقیق بحث کرده است (ط ۱-  
 رحلی- ص ۵ و ۶)، و همچنین اول فک ختم الفص اللقائے از فکوک در احسان بحث  
 شده؛ و نیز فصل ۲۲۰ فصول الحکم شیخ البراء بن عری «فصل حکمة إحصائية في كلمة  
 لقائبة» است، و ما نقل چند سطر از شارح آن علامه قیسری الکفای می کنیم:  
 «و الإحصائية فعل ما ينبغي أن يفعل من الخير بالمال والقال والفعل والحال كما قال-  
 عليه السلام -: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا ذِمَّتُمْ فَأَحْسِنُوا الذِّمَّةَ وَ  
 إِذَا قُتِلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ...» الحديث؛ وفي ظاهر الشرع أن تعبد الله كأنك تراه،  
 كما في الحديث المشهور، وفي باطنه والحقيقة مشهور الحق في جميع المراتب الوجودية إذ قول»

- علیه السلام - : کأنک تراه ، تعلیم و خطاب لأهل الحجاب ؛ فلأجل حسن مراتب ثلاث  
: أدلها اللغوی وهو أن تحسن على كل شيء ، حتى على من أساء إليك ونعذره وتنظر  
على الموجودات بنظر الرحمة والشفقة ؛ وثانيها العبادة بحضورنا م كأن العابد يشاهد  
ربه ؛ وثالثها شهو الرب مع كل شيء ، وفي كل شيء ؛ كما قال تعالى : « ومن يعلم وجهه  
إلى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى » ( لقمان - ۲۳ ) ، أي شاهد لله تعالى  
عند تسليم ذاته وقلبه إليه .

آن گفته ایم « علی آن النفس الإنسانية ليس لها مقام معلوم ... » اشاره بمقام فوق تجرد  
نفس ناطقه انسان است ، و تنها آفریده ای که او را مقام فوق تجرد است جناب انسان است  
که او را در ارتقاء به معارج و مدارج معارف و حقائق کلمات وجودی حدیقف نیست .  
قرآن کریم که مادی غیر متناهی خدای سبحان برای اینچنین آفریده گسترده شده است . در بند پنجم  
« دفتر دل » ( دیوان - ص ۹۰ ) آمده است :

گرت حفظ ادب باشد مع الله	شوی از سر سبز خویش آگاه
بر آن می باش تا با او زنی دم	چه میگوید سخن از پیش و از کم
چنان که هیچ امری بی سبب نیست	حصول قرب را غیر ادب نیست
ادب آموز نبود غیر قرآن	که قرآن مادیست از لطف رحمان
بیازین مادی بر گیر لقمه	نیایی خوشتر از این طعمه
طعام روح انسان است قرآن	طعام تن بود از آب و از خاک

راقم در کتاب عظیم الثامن «الحجج البالغة على تجرد النفس الناطقة» ، بعربی ؛ و نیز در کتاب شیرین و دلنشین «گنجینه گوهر روان» ، بفارسی ، در مراتب تجرد نفس ناطقه و فوق مقام تجرد آن بتفصیل بحث کرده و برای هر یک ادله اقامه کرده است .

حدیث شریف حضرت وصی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود : « کل وعاء یضیق بما جعل فیہ إلا وعاء العلم فانہ یتسع به » ناظر به مقام فوق تجرد بودن نفس ناطقه را قلم این حدیث شریف که از غرر احادیث است بتفصیل شرح کرده است شرحی که یک ساله محسوب است ، و آن کلمه ۱۱ کتاب هزار و یک کلمه قرار داده است که مکرر طبع رسیده است . و نکته ۵۸ کتاب هزار و یک نکته مانیز در این مقام بسیار مفید است .

و آن که گفته ایم : « تدبر ما نطقه القرآن ... » باب اول کتاب ما به نام « انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه » در حقیقت شرح این فصل از « فص حکمة عصمیه فی کلمة فائده طيبة » است که در فرق و تمیز میان نبوت تشریعی و نبوت مقامی انبیاء بتفصیل بحث کرده است در بیان این اشارتی که نموده ایم « تدبر ما نطقه ... » گفته ایم : « خداوند سبحان در قصص قرآن در قصه موسی کلیم علیه السلام فرموده است : « ولما بلغ أشده واستوى آتيناہ حکماً و علماً و كذلك نجزي المحسنين » (سوره یوسف - آیه ۲۲) از این کریمه و نظائر آن در قرآن ، نبوت تشریعی از نبوت مقامی تمیز داده می شود ، چه مفاد « و كذلك نجزي المحسنين » در سیاق آیه این است که انسان واصل و نازل به منزل احباب مشرب موسی یعنی به نبوت مقامی در اصطلاح اهل توحید نازل می گردد

هرچند وی را منصب موسوی که فضل نبوت تشریفی است حاصل نمی شود، و آن نیز که  
 گفته است: از عبارات نه توان الله شد می توان موسی کلیم الله شد  
 همین معنی را اراده کرده است. و منزل احسان مقام مشاهده و کشف و عیان است و آن را مراتب است  
 که بدان اشاره شده است.

تبصره: از آنجمله که در بیان نبوت تشریفی و نبوت انبائی و فرقی هر یک از دیگری گفته ایم،  
 معنی و مراد این حدیث شریف: «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل أو أفضل» و مانند آن  
 دانسته می شود.

و به همین مفاد و مراد است نظیر این چند بیت که عالم کبیر و ادیب شهیر جناب آقای  
 شیخ محمد حسن آل مظفر متوفی ۱۳۷۱ هـ.ق - رحمه الله علیه - در مدح آل البیت  
 - علیهم السلام - فرموده است (شُعراء الغری - ج ۸ - ص ۹۷):

آل النبیّ فما للناس شأوهم ولا یضاهیهم بالفضل کلّ نبیّ  
 ما آدم لا ولا نوح ولا أحد من النبیّین من بدء و من عقب  
 ولا الخلیل ولا موسی الکلم ولا عیسی ولا کلّ مبعوث و منتخب  
 فوهم و عمر و العلی و فی الوسی و اکرم الناس من عجم و من عرب .....

بر این کلام از کتاب هزار و یک کلمه ما التفات بفرمایید: «کلمه - ای عزیز بسیار  
 از احوال و اقوال حضرت رسول الله - صلی الله علیه و علی آله و سلم - منبعث از نبوت  
 انبائی است و قوله سبحانه: «ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب: ۲۱) فاخرم و تدریس  
 نه نبوت تشریفی

شرح این فصل را به قصیده ای غزاء حاوی ۸۹ بیت در مدح حضرت عصمه الله الکبری  
فاطمه زهراء سلام الله علیها از دیوان جناب حکیم متکلم محقق مولی عبد الرزاق  
فیاض لاهیجی صاحب «شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام» و «گوهر مراد»  
و «سرایر ایمان» و غیرها - رضوان الله علیه - متوفی سنه ۱۰۵۱ هـ غنا  
خاتمی دهم (دیوان لاهیجی - ط ۱ - ص ۳۷۹ - به تصحیح و تحشیه آقای دکتر  
جلیل مسگر نژاد) :

### در مدح حضرت زهراء - سلام الله علیها

چنان به صحن چمن شد نسیم روح افزا که دم زمجر عیسی زند نسیم صبا  
رطوبت نیست چمن را چنان ز سبزه گل که گریه فشرش آب می چکد زهوا  
ز بس هوا طرب انگیز شد به صحن چمن ز ذوق غنچه نمی گنجاند اندر رتوبا  
چنان که نامیده فیض عام شد شاید که آرزوی مطالب رسد به نشو و نما  
به نشو و سبزه نهان گریه نکند شاید که به میانجی امروز دی شود فردا  
به سعی نشو و نما پر عجب میدان که شود نهال حسرت عاشق به مویه کام را  
ز فیض بخش نشو و نما عجب نبود رسد به بار اجابت اگر نهال دعا  
چنین که قامت خوبان نمونند در حسن بلند چون نشود نخل حسرت دلها  
هوای قامت شمشاد قامتان دارد نهال سر که در باغ می شود رعنا  
نهال سر و چمن سربه امر شاید ز بس گرفته ز فیض بهار نشو و نما



شود در آب سخن سبز هفتی آب  
 چو سرکنم قلم از بهر وصف آب هوا  
 ز بس که عیش فراگشته موجهای نسیم  
 کند به کشتی غم کارموجه دریا  
 صبا کند دهن غنچه پر زار از عسین  
 چو کرد از پی وصف نفس پیرا  
 به شاخ نادم بادی وزیده گشته  
 به وصف آب و هوا برگ برگ نغمه را  
 چگونگی نشیند خشک فیض نسیم  
 زبان سوسن خاموش کند گویا  
 چنان جلوه پرواز بلبل استند باز  
 کنون که صورت دیبا پرده بال صبا  
 توان ز فیض سبک روحی نسیم چمن  
 پرید بی مدد بال و پر چو رنگ حنا  
 هوا ز بس که طوبت گرفته نیست عجب  
 که کار آب کند با صحنه موج هوا  
 چو موج بحر بر آبست موجه سوا  
 ز بس که آب گرفتند از هوا اشیا  
 ز فیض عام طراوت چنان ترش شده آ  
 که زهد خشک نماندست نیز دریا  
 میان سبزه تواند نهان شد آتش  
 ز اعتدال طبیعت چو باره دریا  
 کنون که سبزه برآمد سنگ است امید  
 که سبز در دل خوابانیم تخم وفا  
 بیا بیدین که در احوالی مردگان نبات  
 نیابت دم عیسی کند نسیم صبا  
 عمو یافت ز بس اعتدال ممکن نیست  
 دم ریاشود از معتدل دلی بریا  
 میان ابر سیاه آفتاب نهان است  
 ز بس که راه نیاید بر روی ارض ضیا  
 ره نزول کند کم ز تیرگی باران  
 از آن فروزد هر دم چراغ برق هوا  
 سپاه ابر روی هواست چو ظلمات  
 در روزهای شده باران بسان آب بقا

زبس که متصل آید ز قطره رستم  
 هزار دایره بر سطح آب در هیچجا  
 شد قوس قزح چون کمان حلاجی  
 که پنبه می زند از ابری دهد به هوا  
 به باغ شاخ گل امروز نایب موسی  
 که آستین خود آرد برون بد بیضا  
 به وصف آب دهوا چون شوم بکا  
 هزار غنچه معنی شود شکفته مرا  
 نلکته می ریزد حرف غنچه از قلم  
 که رقم زدنش چون کتم خیال صبا  
 رسیده تاب ز بانم شکفته می گردد  
 به آب و تاب کتم چون حدیث غنچه ادا  
 به سینه غنچه بیکان شکفته جاکو  
 درین هوا چو خندگی شود زشت جدا  
 به دهر غنچه نشکفته غنچه دل ما  
 و گردن نامی ماندی ز غنچه چون عنقا  
 شمع نیست به شب کز دوفوق فیض ریاض  
 ستاره از فلک آید برای کسب هوا  
 چنین که روح فرشته ای دانه  
 چو تربتی که بود آبروی گوهرین  
 چو تربتی که گرامی کند به نقد فدا  
 چه تربتی که بود ننگش از گردن نقد  
 هزار جان گرامی کند به نقد فدا  
 چه تربتی که بود ننگش از گردن نقد  
 عیبر جیب و بغل گر نمایدش جورا  
 خجسته تربت پالی که گوهر عصمت  
 در و گرفته چو در در دل صد ماوا  
 نهال گلشن عصمت گل حقیقه  
 سرور سینه بی کینه رسول خدا  
 گران بها صد گوهر حسن  
 قیاس منتج قدر انما والا  
 نایب ای که زانتاج قدر او زانده  
 نتایج کرم و علم و فضل وجود و سخا

بی‌نتایج، إحدى عشر روزی <sup>نفس</sup> علی مقدکبر است او [بود] صفرا  
 زهی جلال قیدی که زاده نسبش بزرگ ملت دینست تا به روز جزا  
 سیادت از شرف اوست نور چشم نسب شرافت از شرف اوست تاج عز و علا  
 زبندگان و فایش چه سارچه <sup>هاجر</sup> ز دایگان سرایش چه مریم و حوا  
 فتان خیال در شصدهزار جور <sup>وش</sup> دوان به گرد سرش صد هزار آسیه  
 کنیزچی چرمش آرزوی بانوی مصر گدای درش امید پادشاه سبا  
 که بود جز و کائنات الرسو <sup>البضعة</sup> کرا جز اولقب البتول والعزرا  
 هنوز طینت خوانگشته بود خمیر که بود نامزدش گشته سرو [ر] ای نسا  
 بود رعایت عصمت <sup>به ذات پاکش</sup> چنانکه ختم نبوت به خواجه در سزا  
 بخود سپهر چه مقدار ازین <sup>بخود</sup> بالید که کرد از پی جاهش کینه پرده سرا  
 ولیک غافل ازین <sup>طریق عقل و</sup> قیاس که در حجاب چه مقدار گنج از دریا  
 مقررش فلش پایای قصر جلال <sup>مسدس</sup> چشمش عرصه ای ز صحن سرا  
 فضای عالم <sup>قرش</sup> اگر بیند مساحتش کنند وهم لامکان پیدا  
 عروس کنه جلالتش نقاب نگشاید مگر به حمله علم خدای بی همتا  
 به وهم عرصه <sup>قرش</sup> نمی توانیمو محیط را نتوان کرد طی بزور شناسا  
 کند طول زمان حلقه حلقه <sup>گرچه</sup> کمند به اوج قصر جلالتش هنوز نیست  
 محیط صیه <sup>قرش</sup> نمی تواند شد زمان اگر سرخورد اگره کند برپا

درین سخن سر موی ز جای اغراقست      مجرّات بروند از دی و فردا  
 هم این زمان طویل و هم این مکّان عریض      نظریّه عالم قدس است ذره در صحرا  
 به چشم ظاهر یافتن نمی توان دید      نگاه ظاهریان از کجا و اوز کجا  
 به چشم ظاهر اگر هم نظر کنی بینی      که رفته قدرش از هر چه هست بر بالا  
 طهارت ز اوست سلامی از آدم      جلالت حسب او را پیامی از حوا  
 شرافتش به ازل بوده همچنان قدّم      جلالتش به ابد رفت هم رکاب بقا  
 به شیر پرورشش دایگی نموده قدّم      به حجر تربیتش ماری نموده قضا  
 اگر به حکم خود اینچنان غصبت حقّ ظالم      کند، چرمی کند آنجا که حاکمست خدا  
 اگر چه ایدم او سهل ازین چه کند      که کرده است خدا و رسول را ایذا  
 بزرگوارانی که وصف رتبه تو      به جبرئیل و خدا و پیمبر است سرا  
 مرا چه حدّ که کنم وصف رتبه شانت      مرا چه حدّ که شوم در خود تو سرا  
 تو بی که مدح تو کرده خدای عزّوجلّ      تو بی که وصف ترا کرده خواجه دوسرا  
 نقاب قدر تو بگشوده «بضعة منی»      علوّ شان تو بنموده «آذ من آذا»  
 چه حاجتست به تعریف رتبه از بس      علوّ شان ترا رتبه انعمه گوا  
 ز خدمت تو بود جبرئیل منت دار      به دایک تو گرم شتاب لطف خدا  
 به چاکری رت آسمان مرا دطلب      به خاک روی تو آفتاب کامرا  
 فلک به راه وفاقی تو می رود      از آن پرابله با هیئت اشکاف پا

غبار در گهت آرایش نسیم بها ز گرد بار گهت آبروی باد صبا  
 به ربه تو تواند فلک نشسته کرد پرد به بال پر آفتاب اگر حیرا  
 خدایگانا بسویم تو چو کسی که شود ز پا فنا دگیم دستگیر در جزا  
 من مناسبت خدمت زهی امید من موافقت طاعتت نجسته جا  
 مرا توقع لطفت بسا حسن عمل مرا توجه فضلست بسا خیر جزا  
 ز من رخورشان تو مدتی لایق ز من در حق جاهت ستایش بسزا  
 من ستایش تو دعوی اخلاست ف من سرودن مد مظنه است خطا  
 مرا ز دعوی مد نه غیر این مطلب مرا زلاف مدیحت نه هیچ کار الا  
 که معتز به جلالت توام زهی توفیق که معرفت به توام حاصلست شکر خدا  
 همیشه تا که ز لطف ز قهر در عالم معزز زند احباً ، ندلند اعدا

عزیز لطف تو بادا چو دوستا فیاض

ذلیل قهر تو اعدا همیشه در همه جا

۱۷- تعبیر کثیر من الآيات والروایات علی التغلیب لقوله تعالی شأنه فی مریم سلام الله علیها: «یا مریم اقنئی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین»، وقوله الآخر فیها: «وصدقت بکلمات ربها وکتبه وكانت من القانتین».

فإذا استعدت النفس لناطقه الإنسانية سواء كانت نفس امرء أو امرأة <sup>تمثل</sup> لها الصور الملكية والملکوتية. قال سبحانه فی مریم: «فتمثل لها بشراً سوياً»، و مریم لفلها زکریا النبی علیه السلام، وفاطمة لفلها أشرف الأنبياء محمد - صلى الله علیه وعلى آله وسلم - وأُمها خدیجة الکبری التي أول من آمنّت من النساء. وفي النهج: «ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله وخدیجة وأنا ثالثهما...».

وكان النبی عائلاً فأغناه الله الغنی المغنی بمال خدیجة الحبیبة لله ولرسوله كما ترشدك کریمة «ووجدک عائلاً فأغنی».

ترجمه: تعبیر بسیاری از آیات و روایات بر تغلیب آمانند گفتار خدای - تعالی شأنه -

در باره مریم سلام الله علیها: ای مریم فرمانبرداری پروردگارت باش و سجده کن و بار رکوع کنندگان رکوع کن. و سخن دیگر حق تعالی در باره حضرت مریم سلام الله علیها: به کلمات پروردگارش و کتابهای تصدیق کرده بود و از فرمان برداران خدایش بود.

پس گوئیم: نفس ناطقه انسان خواه مرد و خواه زن مستعد شده است صور ملکوتی و <sup>هرگاه</sup> ملکوتی برای او متمثل می شود؛ خدای سبحان در باره مریم سلام الله علیها فرموده است

روح ما یعنی حضرت جبرئیل علیه السلام بر ابریم به صورت بشری آنها خلقت می‌نموده است، مریم در تحت کفالت زکریای نبی علیه السلام بوده است، و فاطمه در تحت کفالت اشرف انبیاء محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - و مادر او خدیجه کبری است که اول زنی بوده است اسلام آورده است؛ در ریح البلاء آمده است که امام <sup>میرزا</sup> علی علیه السلام فرموده است: در آن روز یک خانه در اسلام گرد نیامده است - یعنی در آن روز هیچ کس مسلمان نبود - جز رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و خدیجه، و من سوسین ایشان بوده ام.

و خدای غنی مغنی (خدای بی نیازی نیاز کننده) پیغمبر را به مال خدیجه حبیبه خدا در سو، توانگر ساخت چنان که کریمه «و وجدک عائلاً فأغنی» از سوره مبارکه والضحی، تو را بدان ارشادمی نماید.

شرح : در این فصل از چند امر سخن به میان آمده است :

امرا دل این که صورت تعبیر بسیاری از آیات و روایات بر تغلیب است ، مثلاً درباره حضرت مریم علیها السلام نغمه نموده است و ارکعی مع الزکعات ؛ و کانت من القانتات . مقصود این است که ملاک نفس ناطقه انسان است که چون اعتلاء وجودی یافت و حجت وجودی او حقایق ملک ملکوت در او متمثل می شود و با آنها هم ذهن می گردد خواه مرد باشد خواه زن ، مگر آن که حق سبحانه فرموده است : « وللرجال علیهن درجة » ( بقره - آیه ۲۲۹ ) ، و در بسیاری از اصول و فروع بین آن دو تمیز قائل شده است . ذلك تقدير العزيز العليم ، و در فصول گذشته گفته آمد که در کامل مظهر عقل است ، و زن کامل مظهر نفس کل است .

شیخ البربر و ائمه « عقله المستوفز » ( طلیدک - ص ۴۶ ) در بیان انسان خلیفه گوید : « وما كل انسان خليفة فان الانسان الحيوان ليس بخليفة عندنا ، وليس المخصوص بهما أيضا الذكورية فقط فكلما منا إذا في صورة الكامل من الرجال والنساء .... » تا این که گوید : « وقد شهد رسول الله - صلعم - بالكمال للنساء كما شهد به للرجال فقال في الصحيح كمل من الرجال كثير ، و كملت من النساء مير بنت عمران ، و أسيه امرأة فرعون . و سُئِلَ بعض الأولياء عن الأبدل كم يكونون ؟ فقال - رضه - : أربعون نفساً ؛ فقال له السائل : لِمَ لا نقول أربعون رجلاً ؟ فقال : قد يكون فيهم النساء . و غرضنا أنهما هو الكمال ظهراً فيمن ظهر للرجال



علیهن درجه، و تلك الدرجة الأصلية فإن حواء وجدت من آدم فله عليها درجة  
 في الإيجاد، وكذلك العقل مع النفس، والقلم مع اللوح، فلما كانت المرأة منفصلة  
 عن الرجل بالأصل لذلک كانت الدرجة» .

تذکره : در این امر، بلاخره در فصل گذشته راجع به نبوت تشریفی و نبوت انبائی مقامی ارثه  
 داده ایم باید توجه داشت که زن هم مانند مرد به نبوت انبائی مقامی نائل می شود، و اما  
 به نبوت تشریفی فلا .

آمدیم این که همان گونه در پیش اشاره شده است، نفس انسانی خواه مرد و خواه زن همین  
 از کدورات مادی بدآمده و بندرهای معارف در آن پرورده شده است و محاسبه را تا لید  
 و مراقبت را تشدید کرده است، صور کلی و ملوکوتی در آن تمثیل می یابد و با موجودات آنسوی  
 همین همسخن می شود. بیانی از حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این مفاد است  
 : « انسان که از این نشأه بدر رفته است ازل و ابد او یک می شود »، این کلام کامل عرشی  
 اختصاص به موت طبیعی ندارد، بلکه موت اختیاری را نیز شامل است. رسول الله - صلی الله  
 علیه و آله وسلم - فرمود: « موتوا قبل أن تموتوا »

پیشتر از مرگ خود ای خواجیه میر ناشوی از مرگ خود اینخواجیه میر  
 در ذیل این امر اشارت بکفالت فرزند و مرثی آن نموده ایم که مرثی فرزند را در سعادت و عاقبت  
 به خیر و او اهمیت بسزا است چنان که در فصل اول بدان اشاره شده است و مطالبی  
 در بیان آن گفته آمد .

بنام، (۷۱ b ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱) «...»  
 امر سوم این که به مناسبت کفالت از حضرت عصمت الله الکبریٰ فاطمه زهراء علیها السلام،  
 به ذکر فضائل مادر بزرگوارش اُم المؤمنین جناب خدیجه کبریٰ سلام الله علیها تبرک جست. آن  
 پدر جناب خدیجه به نام خویلد، و مادرش به نام فاطمه بوده است. سهیل در روض  
 الأنف در شرح سیره رسول الله - صلی الله علیه وعلی آله - گوید: «و خدیجة بنت  
 خویلد تسمی الطاهرة فی الجاهلیة والإسلام؛ و فی سیر التبیانها کانت سیدة  
 نساء قریش..... و أمها فاطمة بنت زائدة...» (ج ۱ - طبروت - ص ۲۱۵).  
 و کانت خدیجة تدعى فی الجاهلیة بالطاهرة لشدة عفافها و صیانتها. (هامش سید)  
 ابن هشام - ط مصر - ص ۱۸۷ - ج ۱) -  
 در بیان صفات کریمه آن جناب گوید:

و نیز ابن هشام (ابو محمد عبد الملك بن هشام المعافری) در اسلام آوردن حضرت  
 اُم المؤمنین خدیجه کبریٰ گوید: (ط مصر - ج ۱ - ص ۲۴۰): «و آمنت به - یعنی  
 بر رسول الله صلی الله علیه وعلی آله و سلم - خدیجة بنت خویلد و صدقت بما جاءه  
 من الله، و وازرته علی أمره، و کانت اول من آمن بالله و برسوله، و صدق بما  
 جاء منه فحفظ الله بذلك عن نبیة - ص - لا یسمع شیئاً مما یرکبه من ردّه  
 علیه و تکذیب له فیحر نه ذلك إلا فرج الله عنه بها إذا رجع الیهما، تثبته  
 و تحفف علیه و تصدقه و تصون علیه أمر الناس رجمها الله تعالیٰ» تا این که ابن  
 هشام بعد از چند سطر گوید:

«و حدثنی من أثنی به أن جبریل علیه السلام أتى رسول الله - ص - فقال:

افرا خدیجه السلام من ربّها؛ فقال رسول الله - ص - : يا خديجة، هذا جبريل يقرئك السلام من ربك، فقالت خديجة: الله السلام، ومنه السلام، وعلى جبريل السلام».

ويزابن هشام در سیره کوید: «قال ابن اسحاق: وكانت خديجة بنت خويلد امرأة تاجراً ذات شرف ومال تستأجر الرجال في مالها، وتضاربهم إياه بشيء يجعله لهم، وكانت قريش قوماً تجاراً، فلما بلغها عن رسول الله - ص - ما بلغها من صدق حديثه وعظم أمانته وكرم أخلاقه بعثت إليه فعرضت عليه أن يخرج في مال لها إلى الشام تاجراً وتعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار، مع غلام لها يقال له ميسرة، فقبله رسول الله - ص - منها.....» (ط-مصر-ج-۱-ص-۱۹۸).

وآن که از حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده ایم که فرمود: «ولم یجمع بیت واحد بومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجة و انا و النّسبا» این بیان شریف در حدود یک صفحه با خر خطبه قاصع نهج البلاغه آمده است.

امچهارم این که آنچه در مکنات طهارت و درایت و اسلام حضرت خدیجه کبری، و مکنات مالی و ثروت و تجارت آن جناب نقل کرده ایم، در حقیقت مشتی از خروار و اندک از بسبار است. در آن عصر دوتن از سرمایه داران بنام، در جود و سخا و نمون بودند: یکی آن جناب و دیگری حاتم طائی؛ و کسی تدبیر و تعمق در احوال این دو وجود آیت جود و سخا بنماید، بی گمان از روی انصاف تصدیق می کند که سیده نساء قریش

« اُمّ المؤمنین حضرت خدیجہ کبریٰ از حاتم طائی بمراستب بخشندہ تر بودہ است ، زیرا کسی نقل نکرده است کہ حاتم طائی از تمام اموالش دست کشیدہ است ، اُما ان جناب از ہمدارایہ کلانش در راہ خدا چشم پوشیدہ است ، و خداوند سبحان بر پیغمبرش فرمود : « ووجدک عائلاً فأغنی » چاہیں حتی تعالیٰ حضرت رسول اللہ - ص - را بہ مال خدیجہ سلام اللہ علیہا بے نیازی داد .

درخصائص فاطمیہ « ( ط ۱ - چاپ سنّۃ رحلی - ص ۳۴۶ ) در فضیلت سخاوت گوید : « ابن صفت از بس کہ محمود است حضرت ختمی مرتبت از جهت عدی بن حاتم ردای مبارک فرشی کند کہ او بر آن رداء مبارک می نشیند » .

در کتب سیرہ رسول اللہ - صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم - و نیز در جامع روای فریقین<sup>ت</sup> در فضائل حضرت سیدہ نساء قریش ، اُمّ المؤمنین خدیجہ کبریٰ - سلام اللہ علیہا - بسیار است ، طایفہ ای از ان روایات در باب پنجاہم کتاب « منابع المودۃ » تألیف شیخ سلیمان بلخی ، و ترجمہ آن بنام « مغانج المحبۃ فی ترجمۃ کتاب منابع المودۃ » تألیف شریف موسی بن علی فراہانی حسینی ، مذکور است .

ام پنجم این کہ خدای سبحان در ایاز جود و سخای حضرت خدیجہ کبریٰ - سلام اللہ علیہا - کہ انجنا دارایہ کلانش را بہ تمام و کمال و بے دریغ در راہ اعلاء و نشر معارف کتاب اللہ قرآن خانم الانبیاء مبدول داشتہ است ؛ دختری صاحب عصمت ، مصداق و مظہر اتم لیلۃ القدر کہ یازدہ کلام اللہ ناطق از این لیلۃ القدر اند ، و شجرہ طیبہ طوبائی کہ اصلہا ثابت

و فرغنا فی السماء توئی اکلها کلّ حین باذن ربّها « که همه علوم و معارف و حقائق <sup>عینی</sup> قرآنی که شرق و غرب عالم را فرا گرفته است، همه ثمره این شجره طوبی اند، به او مرحمت فرموده است؛ و رسول الله به احترام خدمات حضرت خدیجه کبری نام مبارک فرزند صاحب عصمتش

و بنام مادر حضرت خدیجه « فاطمه » نامیده است، قوله سبحانه: « لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله » (النور - الله ۳۸)؛ فنبصر.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر شریف غرائب القرآن در تفسیر کرمه « ووجدك عائلاً فأغنی » از سوره مبارکه والضحی گوید: « أغناه الله بتربية أبي طالب أولاً، ولما اختلّت احوال أبي طالب أغناه بمال خديجة ..... »

و سلطان محمد جنابزادی در تفسیر بیان السعادة در تفسیر آن گوید: « یعنی ووجدك محتاجاً فی المال فأغناك بمال خديجة ..... »

و بیضاوی در تفسیر آن گوید: « ووجدك عائلاً فقيراً ذاعیالاً فأغنی بما حصل من ربح التجارة » و ملا فتح الله کاشی در تفسیر آن در منہج الصادقین گوید: « و یافت تو را درویش و عیال بار پس توانگر ساخت تو را بمال خدیجه تا بآن تجارت کردی ..... »

و زنجشیری در کشف در تفسیر آن گوید: « ووجدك عائلاً فقيراً فأغناك بمال خديجة، اُدبنا اُفاء عليك من الغنائم ..... »

چندین از قصیده ای غراء از دیوان جناب نظیری نیشابوری - رضوان الله علیه - مناسب نماید (محمد نظیری نیشابوری متوفی ۱۲۳۰ هـ ق، راجد آباد کبریات)

آن بزرگوار قصیده ای شامل هفتاد و سه بیت در مدح حضرت وصی امام امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام سروده که ردیوانش (ص ۴۹۱) مضبوط است، و این چند بیت از آن  
قصیده فزیده است :

نبی که معجز ماه روپیکر آورده      مثال نور خود و نور جید آورده  
فر از منبر یوم الغدیر این برآست      که سر زجیب محمد علی بر آورده  
هم از سرایت این نور آل زهرا      نبی بزیر عبا با علی در آورده  
نهاده وقت ولادت بخاک کعبه      نیاز و بندگی از بطن مادر آورده  
خدیجه نور نبی دیده در چین علی      بشادمانی داماد دختر آورده  
بعسر فاطمه و مرتضی نثار ملک      درختهای جنان حله ها بر آورده

شرح این فصل را به قصیده ذیل «سمط و قشطیر» در ولادت با سعادت حضرت  
عصمة الله الكبرى فاطمة زهراء - سلام الله علیها - از مرحوم مبرور میر غلامحسین

ادیب کرمانی، از کتاب «نامہ فرهنگیان» (ص ۱۴۷) خاتمه می دهیم :

این سمط و قشطیر در ولادت حضرت زهراء سلام الله علیها  
و مدح حضرت مولی المؤمنین علی علیه السلام از ویست - یعنی از ادیب  
کرمانی رضوان الله علیه است - :

هَزارُ الهَناءِ فی یومنا ذَرِئَتُکُمْ      وَأُطیارُ تِلْکَ الرِّیاضِ طَرّاً سَواجِ  
رعى اَهائیکَ الحَدیقةَ کَلِّما      تُزینُ أَفْلاکَ الدُّجی اُنْجَمُ السَّما

فكم في ربّالها أُنحواناً وعندُما      وفي الصبح أنوارُ الرُّبِّي في النَّبَسِمْ  
فأجنى بها حلّو الجنّا وهويانغ  
أما أشرقت كرون ابتهاجاً وسرّنا      وعهد العناق دَرَّ والعيشُ قد دنا  
بمِلاد خير الناس خُلفاً ودَيْدَنًا      فَرَوْضُ العُلَى والعِجْدُ بالخَصْرِ يَنْمِي  
وَبَرَقُ التَّقَى في دُجَيَّةِ الكُفْرِ لا مَع  
بمولودٍ أَهلاً وسهلاً بها تَرى      نَجْمُ السَّماءِ من نورها قد تَنَوَّرَا  
سَلِيلُهُ قَرِيبٌ من أنامله جَرى      بأُمِّ القَرَى من نِيلِهِ ماءُ زَمَرِم  
ومجرى مِيَاهِ الأَرْضِ مِنْهُ الأَصَابِعُ  
أبو بَشِيرٍ الخَلْقُ وهو مُحَمَّدٌ      إلى العرشِ مُحَمَّدٌ أَجْمَهُ صَارَ يَصْعَدُ  
هو المصطفى من الخلقِ مُحَمَّدٌ      ويحيى الرُّبِّي نَشْرًا كَعَبَسِ بْنِ مَرِيَم  
لِطَامِ الجَفَا مِنْهُ السُّيُوفُ القَوَاطِعُ  
أُفَاطِمَةُ الزَهْرَاءُ فَازَتْ بِكَ العُلَى      طَلَعَتْ بِأَنْوَارِ النِّجَابَةِ وَالتَّقَى  
وَلِلَّهِ فِي خَدَّيْكَ وَالتَّمَسُّحِ      وَمَا خَصَرَ إِلَّا فَيْكَ عَمْدَ التَّعَمِّمِ  
وَمِنْكَ شِعَاعُ الحَقِّ فِي الدَّهْرِ سَاطِعُ  
وَفِي يَدِكَ الأَرْزَاقُ كَانَ اقْتِسَامُهَا      وَلِلْمَلَكَةِ البِضَاءِ مِنْكَ قَوَامُهَا  
وَمَا رَفَعَتْ إِلَّا عَلَيْنَا خِيَامُهَا      فَأَنْتَ لَهَا فِي الدَّهْرِ خَيْرُ مُخَيَّمِ  
تَجَدَّدَ فِي الإِسْلَامِ مِنْكَ الْبَلَاغُ

كُنْ لَكَ فَضْلًا أَنْتَ أُمُّ الْأُمَّةِ<sup>١</sup> وَفِي الْحَشْرِ فِي النَّاسِ شَفِيعَةُ أُمَّةٍ  
وَفِيكَ اعْتَصَابِي وَالْوَلَا وَمَوَدَّتِي لَكَ الْحُكْمُ فِينَا فَاغْفِرْ لِي أَوْ رَحِمِي  
إِذَا لَمْ يَكُنْ لِي فِي الْقِيَامَةِ شَافِعٌ

فَوَيْلٌ لِمَنْ قَدْ ابْغَضَكَ أَفَاطِمُ<sup>٢</sup> ظَلَمْتَ بِغَضَبِ الْحَقِّ وَاللَّهُ حَاكِمٌ  
ضُرِبَتْ بِسُوطِ وَالضُّوِيرِ ظَالِمٌ وَصِرَتْ لَهُمْ سَبَابَةُ الْمُتَنَدِمِ  
لِذَلِكَ عُيُونُ النَّاسِ جُودًا هَوَامِعُ

وَمَا أَنْتِ إِلَّا بَاعَتْ الْخَلْقَ فِي الْوَجْدِ وَمِنْكَ تَرَانَتْ فِي السَّمَاءِ أُحْجُمُ السُّعُودِ  
وَفِي الدُّجَاتِ الْعَالِيَاتِ لَكَ الصُّعُودِ وَمِنْكَ مُضِيئَاتُ نَوَاطِرِ الْأَنْجُمِ  
وَقَدْ طَلَعَتْ مِنْكَ النُّجُومُ الطَّوَالِغُ

سُتِرَتْ بِجَلْبَابِ الْحَيَاءِ وَعَقْفَةٍ وَحِينَ الْحَيَاءِ رَضَى لَدَيْكَ بِخَفَةِ  
وَفِي أَمْرِنَا مِنْكَ الْمَفَاسِدُ زَفَتْ وَاعْجَازُكَ الْأَحْيَاءُ حِينَ التَّكَلُّمِ  
وَقَدْ رَمَتْ أَحْشَاءُ الْوَرَى وَالْأَضَالَعُ<sup>٣</sup>

رُضِعَتْ بِالْبَلَاءِ النَّبُوءَةِ وَالْوَلَا وَقَدْ رَكَ<sup>٤</sup> أَنْ يَقَالَ لَقَدْ عَلَيَّ<sup>٥</sup>  
وَمُعْضَلُ أَمْرٍ مِنْكَ يَفْعَلُ وَاجْجَلِي وَتَدْرِي عِلْمَ الْغَيْبِ دُونَ التَّوَهُّمِ  
وَلَيْسَ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ تَنَازَعُ

وَمَا عَلَّةٌ فِي خَلْقَةِ الْخَلْقِ غَيْرُهَا وَلِلشَّمْسِ أَوْ بَدْرِ الْهُدَى هِيَ نُورُهَا  
تَضِيئُ شَمْسًا وَابْدُ وَتُنِيرُهَا تَمْسُكُ فِي أَذْيَالِهَا كُلُّ مُسْلِمٍ  
وَفِي بَابِهَا لِلْمُسْلِمِينَ سَطَامِعُ

<sup>١</sup> فَضْلًا أَنْتِ أُمُّ - ظ



هي القطب إذ كالمعالي حجتا  
ومنها عذب باب العلوم مفتحا  
ويزهوها المجد الأشم ويفرجا  
أضواء بها في شرعنا كل مظلم  
ذرى المجد والعليا لديها أجارع  
وأذهب عنها الرجز ثم تطهرت  
وفيها عقول الأنبياء تحببت  
قريحة من في مدحها ما تفكرت  
فاشعاره كانت اساطير لو لم  
وان له الطبع السليم لضائع  
وكاشفة الكرب الذي جل أن يحل  
وفي الذكر في توصيفها الآي والنمل  
ومن ولديها ولد بهم تنسخ الملل  
ويوضح عنهم في الورد كل مبرم  
وعندهم للأنبياء تناسخ  
حوى زوجها كل الفضائل الرمز  
به عقد نخل أفتح الكون  
ومنه زهوا الكفر والحق في البروز  
به رومي الأبطال رعبا بأسمهم  
ومنه رؤوس للسيف مضاع  
فخذ ابردة الإله قد ارتدى  
به الدين والشرع الإلهي شيدا  
العمري به كان الإله لنا بدي  
بغير يديه رزقنا لم يُقسم  
فعمط لأرزاق الأنام وقاطع  
نهاب به أسد الشرى وهو جدي  
إمام ولي أرمي وقصور  
على حمل ثقل الأرض العرش  
وفي حربه من رعبه الفارس الكمي  
على وجل أحتناؤه والأصابع

لَكَ الْفَخْرُ وَالزَّهْوُ الْجَمِيلُ أَفَاطِلُمُ  
بَرْقُوحٌ لَهُ كُلُّ الْمَلَائِكَةِ خَادِمٌ  
وَنُورُ رِيَّاضِ الْمَجْدِ فِيكَ بَاسِمٌ  
وَفِي مَدْحِكَ الْمُطَرِّقُ تَدَقُّ السَّمَاعُ

وَأُمَا يَكُ بَرَّاعِي وَقَصِيدُهُ أَزْدِيوَانِ مَرْحُومِ مَبْرُورِ رِيَّاضِي بَزْدِي (ص ۳۲۲)  
در ولادت با سعادت حضرت عَصَمَةُ الْكُبْرَى فَاطِمَةُ زَهْرَاءَ - سلام الله عليهما - این که:  
در میلاد و مدیحت دخت گرامی پیامبر اسلام  
نوری ز خدیجه چون سپید شد از مکه ستاره سحر پید شد  
در بیستم ماه جمادی الثانی گنجینه یازده گهر پید شد

### صبح آرزو

امروز تَشَعُّشُ خدایی در ساحتِ قُدس کبریا  
افتاده ز ما و رای افلاک بر چهره پاک شاه لولاک  
سرمی زند آفتاب سَومند در خانه کوچک محمد (ص)  
از مطلع غیب شوق توحید خورشید حیا و دین، درخشد  
گردید عیان جمال یزدان و آنچه پس پرده بود پنجا  
این عید مبارک است و مسعود چون فاطمه اطهره مولود

حورای بهشت آدمی  
 افرشته خوی و احمدی بی  
 چون چشم گشود چشم بدور  
 از ماه رخس تلالو نور  
 برگرد زمین و آسمان را  
 بیت الشرف فرشتگان را  
 آنگونه که اختران افلاک  
 نور رخ این فرشته پاک  
 ای روح عظیم آسمانی  
 وی نام تو نام جاودانی  
 ای تاج سر زنان عالم  
 وی مفرح دودمان آدم  
 از جوهر قدس تا روپوش  
 وز نور محمدی وجودت  
 معیار کمال زن تویتو  
 مقیاس جلال زن تویتو  
 ای گوهر ناب بحر رحمت  
 یکتا در گوشوار عصمت  
 خیاط ازل ز حجله غیب  
 در طارم نور غیب لایب  
 چون مشعل وحی برافروخت  
 پیراهن عصمت تو را درخت  
 ای باره بیکر پیمبر  
 هم مادر و هم نجسه دختر  
 ای دختر بهترین پدرها  
 وی مادر برترین پسرها  
 ای همسر شاه شمسواران  
 نفس نبوی و روح قرآن  
 وی خلقت تو بزرگ آیت  
 پیوند نبوت و ولایت  
 ای گنج هزار گونه گهر  
 وی خوانده تو خدای کوثر

نسل تو نگاهبان دین است      بر تاج تو یازده نگین است  
 یک پاره پال از تن تو      پرورده شیر و دامن تو است  
 ای بر فلک پیمبری ماه      وی تافته خور، تو از زرگاه  
 در قدر زکائنات برتر      با فیض کنیز خود برابر  
 چو پیرهن عروسی خویش      دادی به زنی گداور و ریش  
 از سُنْدُس سبز جامه نو      کز سوزن نور بجیم زرد خو  
 جبریل زباغ خُلد آورد      حورای بهشت بر تنت کرد  
 تا تاج طلا نشان خورشید      زیب سرمایه هست و ناهید  
 تا خیل ستاره دسته دسته      در هودج نقره ای نشسته  
 نور رخ دختر پیمبر      تا بدیده همه جهان سراسر  
 عمر پسر تو جاودان باد      بر عالمیان نگاهبان باد  
 زین نغز چکامه «ریاضی»  
 پیوسته خدا و خلق راضی

١٨- للوحى مراتب كقوله سبحانه : « نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ ..... » (يوسف - ٤) .

وإذ يوحى ربك إلى الملائكة أُنْزِلَ عَلَيْكَ مِنْ رَحْمَتِهِ قُرْآنٌ مَكْمُومٌ (الأنعام - ١٣) .

وأوحينا إلى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم ..... » (القصص - ٩) .

وأوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتاً ..... » (النحل - ٦٩) .

ففضيهن سبع سموات في يومين وأوحى في كل سماء أمراً ..... » (فصلت - ١٣) .

وفي الكافي عن الإمام الباقر عليه السلام - قال : « إن الله إذا أراد أن يخلق النطفة التي هي أخذ عليه البشاق من صلب آدم أو ما يبدوله فيه ويجعلها في الرحم حرك الرجل للجاء ، وأوحى إلى الرحم أن افثحي بأكبك حتى يلج فيك خلقى وقضائي النافذ

وتدري فتفتح الرحم بابها فتصل النطفة إلى الرحم ..... » .

أقول : أمثال هذه الآيات الكريمة والروايات الثرية تشير إلى التوحيد الصمدى القرآنى ، فافهم .

وفي الكافي أيضاً بإسناده عن الإمام أبي عبد الله عليه السلام قال : « إن فاطمة عليها السلام - مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله خمسة وسبعين يوماً وكان دخلها حزن شديد على أبيها ، و

كان أبوها جبرئيل فيحسن عزائها على أبيها ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه ، ويخبرها بما يكون بعد في زيارتها وكان على عليه السلام يكتب ذلك » .

وفي علل الشرائع بإسناده عن عيسى بن زيد بن علي - عليه السلام - قال : سمعت أبا عبد الله

- عليه السلام - يقول : سميت فاطمة محدثة لأن الملائكة كانت تهبط من السماء فتنايها كما كانت تنادي مريم بنت عمران ، فقالوا : يا فاطمة إن الله اصطفاك وطهرك واصطفا

على نساء العالمين . يا فاطمة افتي لربك واسجدوا لربي مع الرالكين ، وتحدثهم ويحدثوهم .  
فقال لهم ذاليلة : أليست المفضلة على نساء العالمين مريم بنت عمران ؟ فقالوا : إن مريم  
كأسيدة نساء عالمها ، وإن الله عز وجل جعلك سيدّة نساء عالمك وعالمها و  
سيدّة نساء الأولين والآخرين .

ترجمه : برای وحی مراتب است : مرتبه ای از آن مانند قول خدای سبحان در  
قرآن کریم که به پیغمبر اکرم فرمود : ما بر تو نیکوترین قصه را به آنچه این قرآن است وحی کرده ایم  
حکایت می کنیم .

در تیلای از آن مانند فرموده خداوند در قرآن بفرشتگان : آنگاه که پروردگار توبه ملائکه وحی فرمود که  
همان من باشم پس کسلی را که ایمان آورده ثابت و استوارید .

در تیلای از آن مانند وحی خدای سبحان به مادر موسی که در قرآن کریم فرمود : به مادر موسی  
وحی کرده ایم که او را شیرده ، پسرگاه براه - از آسیب فرعون - بینا کند و او را در راه افکن  
و تیلای از آن مانند وحی به زینب عسل که خدا تعالی در قرآن فرمود : و پروردگار توبه زینب عسل  
وحی کرده است که از کوهها خانه ها بگیر (برای خود از کوهها خانه بسازد) .

در تیلای از آن مانند این که خدای سبحان در قرآن فرموده : پس آنها را هفت آسمان در  
دور و زحکم کرده است ، و در هر آسمان امر او را وحی نموده است .

در کافیه از امام باقر - پیغمبر شکافنده - علوم پیامبران - علیه السلام ، روایت شده است  
که آن حضرت فرمود : هرگاه خدا اراده فرموده است که نطفه ای از صلب آدم که بر آن پیمان گرفته  
شده است



شرح : در این فصل از وحی و مراتب آن سخن به میان آورده ام تا اخبار جبرئیل به حضرت عصمه الله الکبریٰ فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و علی آله - و محدثه بودن آن جناب دانسته شود . فص پنجاه و هفتم فصو معلّم ثانی فارابی در بیان حقیقت ملک و تمثّل اوبرای انسان و وحی است ؛ و ما را در کتاب « نصوص الحکم بر فصوص الحکم » که شرح فصوص آن جناب است در شرح این فصل تحقیقی تمام در هر یک از سه موضوع یاد شده - اُعی حقیقت ملک ، و تمثّل اوبرای انسان ، و وحی است .

و نیز ما را رساله ای بنام - لوح و قلم - است که در تحقیق ملک ، و تمثّل اوبرای انسان و در بیان وحی است . این رساله بانه رساله دیگر ما در یک مجموعه بنام « ده رساله فارسی » مکرر به طبع رسیده است .

و نیز در هفت نکته از کتاب به نام « هزار و یک نکته » از وحی بحث نموده ایم که فهرست آن را همنا است .

و هم بند هفتم « دفتر دل » از دیوان ما در بیان تمثّل ، بسیار شیرین و دلنشین است و در شرح این فصل رساله « فص حکمة عصمیتة فی کلمة فاطمیه » بسیار مطلوب است : « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ / تمثّلها که در قلب سلیم است . »

در این فصل پس از نقل برخی از آیات و روایات در بیان وحی ، به مطلبی بسیار عظیم الشان در فهم حقیقت وحی و ادراک آن به نام « توحید صمدی » اشاره نموده ایم . در بیان آن گوئیم : توحید باری تعالی به وجوهی گوناگون در صحف ارباب معارف



تقریر تحریر شده است، به شرح جندی برقص شیشی فصوص الحکم (ط۱ - ص ۲۶۰)،  
و به شرح قیصری بر همان فص (ط۱ - چاپ سنگی - ص ۱۲۰)، و به مصباح الأئس  
ابن فناری (ط۱ - رحل - ص ۱۹۵) رجوع شود: «العامة برون التوحيد وهو  
مئة وثلاثون مقاماً كلياً نطق به القرآن في مواضع فيها ذكر لا إله إلا الله. و  
أما الخاصة فيرون الوحدة وليس فيها كثرة الموحّد والموحّد والتوحيد إلا عقلاً.  
وأما خاصة الخاصة فيرون الوحدة في الكثرة ولا غيرية بينهما. وخلاصة خاصة  
الخاصة برون الكثرة في الوحدة. وصفاء خلاصة خاصة الخاصة بمجموعين الشهود  
وهم في هذه الشهود الجمعي على طبقات: فكمال الجمع، واكمال منه شهوداً أن يرى  
الكثرة في الوحدة عينها ويرى الوحدة في الكثرة عينها شهوداً جميعاً أحدياً و  
يشهدون أن العين الأحديّة جامعة بين الشهود في الشاهد والشهود. وأكمل  
وأعلى أن يشهد العين الجامعة مطلقة عن الوحدة والكثرة والجمع بينهما وهؤلاء هم صفوة  
خلاصة خاصة الخاصة جعلنا الله وإياك منهم إنه عليهم خير...»

ابن کتیرین را رساله ای به تازی به نام « لقاء الله »، و رساله دیگر به نام « حول الرؤية »  
است که هریک در بیان توحید صمدی اُهیّت بسزا است، و رساله حول الرؤية به فارسی  
ترجمه شده است و هریک مکرّر به طبع رسیده است.

فص شصت و دوم فصوص فارابی در رؤیت باری تعالی است، و ما را در «فصوص  
الحکم بر فصوص الحکم» که شرح فارسی بر آن است در رؤیت یاد شده مطالب است،

از آن جمله این که: « چون تعلق نفس از بدن عنصری گرفته شود، به حکم لفظی که  
 فی غفلة عن هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد (ق ۲۳) تیزبین گردد؛  
 بلکه این معنی برای کاملان در مراقبت و حضور، و مرز و قافیه مقام شهود، در همین نشاء  
 نیز دست دهد. و به تعبیر ثعلبی السلام کلینی - قدس سره - در کافی در بیان خطبه حضرت وصی  
 اما امیر المؤمنین علی علیه السلام در جوامع توحید (ج ۱ - معرب - ص ۱۰۶): « اِنَّ  
 القلوب تعرفه بلا تصویر ولا احاطة »، که گاهی در احوال سریع فانیات و حدیث بند و گویند:  
 چون یک چو دهرست بود و جبهه  
 از عمل این همه سخنان فاسد چیت  
 و گاهی کثرت ببند و گویند:

ای آسمان ای زمین، ای آفتاب آتش  
 ای ماه و ای استارگا، کیستم من  
 و گاهی وحدت در کثرت ببند و گویند:

اسم فراوان و مستی یکی است  
 آب یکی کوزه و جام و سبوت  
 و گاهی کثرت در وحدت ببند و گویند:

همه یار است نیست غیر از یار  
 واحدی جلوه کرد و شد بسیار  
 این حال آنکه برای سالکین اَللّٰهُ تَعَالٰی در احوال سلوکشان پیش می آید، و در هر حال  
 هو هو و نحن نحن، چنانکه از حضرت امام صادق علیه الصلوٰة و السلام روایت شده است که  
 انه قال: لنا حال مع الله هو فيها نحن، و نحن فيها هو مع ذلك هو هو و نحن نحن (کلمه  
 پنجاهم کلمات مکنونه فیض - طبع بمبئی - ص ۱۱۳) .

و از این حال تعبیر وقت می شود چنان که از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که  
 «: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل . نکره درسیاق نفی افاده عموماً  
 می دهم که از آن استفاده می شود هیچ نبی مرسل در آن حال نمی گنجید نیست حتی خود آن حضرت فافهم .  
 و اما اصادق علیه السلام فرمود : « ان روح المؤمن لا شد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع  
 الشمس » ( کافی معرب - ج ۲ - ص ۱۳۳ ) .

و نیز آن اما اصادق بحق ناطق فرمود : « یفصل نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس الشمس »  
 ( ریاض السیاحه شیرازی - ص ۳۶۰ - ط ۱ رحلی - نقل از روضه الجنات ) .

و در توفیق مبارک ولی عصر - ارواحنا فداه - است که : « لا فرق بینک و بینهم الا  
 انهم عبادک » .

و از کلام امیر علیه السلام بکیلی است : « صحبو الدنيا بأبدان ارواحها معلقة بالمحل  
 الأعلى » ( نهج البلاغه - رحله طبع تبریز - ص ۲۷۸ ) .

و در مناجات شعبانیه آن جناب - اعنی حضرت وصی علیه السلام - است که : « الھی  
 هب لی کمال الانقطاع الیک ، و أنزأ بصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق  
 أبصار القلوب بحب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بقرص سک » .  
 همانطور که در حدیث مذکور است این گونه ادراک ، حال از حالات است و این حال

از حیطة قال خارج است .

هر چه گویم عشق را و بیان  
 چو به عشق آیم خجل گم از آن

اکثری مردم باید این حال را در تحت توجه اهل حال بدست آورند تا بهر «لم أعبدتاً لهم أمة»  
و امثال آن برسند که این مقام غایت قصوای مسیر تکامل نوع انسان و ثمره شجره وجود<sup>است</sup>  
این رؤیت از طریق استدلال فکری فقط حاصل نمی شود، این رؤیت هالقاء<sup>الله</sup>  
است که روزی اوحی از مردم می شود، و اکثری در حجابند کلاً؛ انهم عن ربهم  
يومئذ لمحيون» (مطففين ۱۶) «رقصیده توحیدیه دیوانم گفتم: (ص ۴۱)

عاشقی کار شیر مردانت      سخره کو دوکان معبر نیست

او فسادن در آتش سوزان      جرکه در عهده سمندر نیست

این رؤیت، لقاء خاصی است که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در حدیث رجال  
فرمود: «ان أحدکم لن یری ربّه حتی یموت» (فصل فی قصو العلم ابن عربی، شرحی ص ۴۸۳)  
این رؤیت اختصاص با این نشأه دارد، وقف قومی خاص نیست. و بچشم رجوع یومئذ ناظره  
الی ربها ناظره، برای یک سلسله از وجوه این رؤیت و تجلی که عبارت آخرای لقاء الله است،  
در قیامت کشف غطاء از بصر می شود، به کمالش می رسد، و برای بعضی از احاد به حکم و لو  
کشف الغطاء لما ازدادت یقیناً، تفاوتی پیش نمی آید.

رؤیت بصیر از رؤیت و تجلی قلبی تمیز باید داد. وجود غیر متناهی را عقول نتوانند  
احاطه کنند «ولا یحیطون به علماً» تا چه رسد به ابصار. رؤیت را در مادی و مجرد  
بکار می برند، و در ذات و صفت استعمال نمی کنند. صدق در کتاب توحید با سنادش  
از محمد بن فضیل روایت کرده است که قال سألت أبا الحسن عليه السلام هل رأي رسول

اللہ - صلی اللہ علیہ علیہ وسلم - ربہ عزوجل ؟ فقال نعم بقلبه رآه ، أما سمعت اللہ عزوجل يقول : « ما كذب الفؤاد ما رأى » لم يره بالبصر ولكن رآه بالفؤاد .  
بتعبیر مبسوطی در فوائج (ط - ص ۱۶) : « تو هم نکنی که این مراتب علیہ و این مناسب سنیتہ وقف قوی است کہ در از منہ ماضیه بوده اند

فیض روح القدس ابراز مد فرماید در گمان هم بکنند آنچه مسبحامی کرد  
دل مانند چشمه ای است و سرچشمه عالم ملکوت است توراہ آب از درون چشمه انباشته و رانی  
از بیرون گشاده و آبهای تیره می آید در چشمه فاسد می شود ، اگر این راهها بخالت و غلظت  
مسدود سازی و آب فاسد بنفعی خواطر بیرون کنی و راه بریاضت بگشایی دل تو جمیع  
و منبع آب حیات شود و از نفس تو دلهای مرده زنده گردد و بزبان حال گوئی :  
روش وقت بحر از غصه بختام دارند و ندران ظلم شب آب حیاتم دارند  
ببخود از شعشعہ پر تو ذاتم کرد بادہ از جأ تجلی صفاتم دادند .

این کمترین حسن زاده گویید : این نحوه ادراک یاد شده برگشت بر مقدار سعه وجودی  
هر کس و بفرار خود استعداد عین اوست کہ در حقیقت عین نور علم ابدی اوست چنانکہ  
وجود و علم در شادوش بیکدیگر گیرند ، و عین نفس و ذات وی آنچنان یافته بحکم اتحاد  
عاقلاً بمعقول با وی متحد گردد ؛ و چون غنت الوجہ للہی القیوم ، لذا - ارتباطی  
بے تکلف بقیاس / هست رب الناس با جان ناس - کہ هر روابط محض و  
شئون دارند ، و امکا آنها فقر نورس است ، و بہ تعبیر صدر المتالہین رضوان اللہ علیہ

در اسفار (ج ۲- ص ۳۷۳ بتصحیح و تعلیق نگارنده) : « انما هو محض الوجود العینی  
و صرف النور و المحصل الخارجی لا یملک للعقل ملاحظته الا بحسب ما یقع علیه من  
اشعة فیضه ». بدین ارتباط و اتحاد در فاتحه پنجم مفاتیح الغیب نیز اشارت  
کرده که گفت : « ان معرفه الشیء من حیث هی معرفه لیست شئیاً غیره » .  
و به همین معنی فارابی در نفس بیت و چهارم فصوص گفته است : « کل مدرک متنبه من جهة  
بما یدرکه نشبه التقبل والاتصال » . (ص ۱۲۲ فصوص الحکم) .  
و شیخ رئیس در فصل ۲۷ خط چهارم اشارت درباره اول تعالی فرموده است : « ولا إشارة  
إلیه الا بصریح العرفان العقلي . و نیز در فصل نهم نمط هشتم آن فرموده است  
: « کمال الجوهر العاقل أن تتمثل فیہ جليلة الحق الأول قدر ما یمكنه أن ینال منه  
ببصائه الذی یخصه ، ثم یتمثل فیہ الوجود کله علی ما هو علیہ مجرداً عن الشوب متداً  
فیہ بعد الحق الأول بالجواهر العقلية العالیة ثم الروحانية السماویة والأجرام السماویة  
ثم ما بعد ذلك تمثلاً لا بما یر الذات فهذا هو الکمال الذی یصیر به الجوهر العقلي بالفعل » :  
این کلام شیخ بسیار بلند است به خصوص که فرموده است : « تمثلاً لا بما یر الذات » که مشابه قول  
به اتحاد عاقل به معقول و عقل بسیط است ، و لازمه این تعبیر همین اتحاد است چنان که در  
دیگر کتب و رسائل نگارنده مبرهن و مدون است ، و اگر بجای تمثیل لفظ دیگر چون  
تحقق و نحو آن می آورد بهتر بود ، ولی مقصود از تمثیل<sup>ن</sup> هاست بمعنی تحقق<sup>ن</sup> .  
نفس ناطقه انسان از طرف انوار علوم و محل حقائق و معارف ، چنین ظرفی و رای ماده

و مآیات است، و از سنخ عالم ملکوت و در زمره محجرات است، و اکنون دانستی که نفس به چشمه ای متصل است منبع و خزینه همه علوم است «و ان من شیء الا عندنا خزائنه» و آب حیات که علم است از آنجا فائض می شود. این منبع علوم عالم قدس است که ملک آن قدوس است «الملک القدوس العزیز الحکیم» این آب حیات از آن منبع قدس فرو می ریزد و محل قدس می خواهد و آن قلب سلیم که محل بارامان الهی یعنی نور علم است.

باران از آسمان دنیا فرو می آید و طهوراً یعنی پاک و پاک کننده است. و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است که آب باران پیش از آن که به زمین برسد دواء است. و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که: آب باران قریب العبد به عرش است، و در ابتدا می ریزد باران باران می ایستاد که سر و روی ایشان تروی شد.

این باران طاهر طهور و دواء و شفاء چون زمین خالی رسید تیره می گردد، و به بلید رسد بلید می گردد؛ و رودها به فراخور گنجایش خودشان آب می گیرند. «انزل من السماء ماء فسال اودية بقدرها» (رعد - آیه ۱۷)؛ و رستنیها از وی می رویند «وهو الذی انزل

من السماء ماء فاحر جنا به نبات کل شیء» (انعام - آیه ۱۰۰)؛ و زمین مرده بدان زنده و سرسبز و خرم می شود «والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها» (نحل - آیه ۶۶)؛ «الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبیح الارض مخضرة» (حج -

آیه ۴۴)، همچنین آب حیات علم از آسمان عالم آخرت فرو می ریزد «وان الدار الآخرة لهی الحيوان» (عنکبوت - ۶۵) با محل آن که نفوس بشری است.

از توحید صمدی سخن به میان آورده ایم و اشارت به معنی حقیقی آن نموده ایم که حق تعالی صمد است «قل هو الله احد الله الصمد»؛ وجودی که صمد حقیقی است اگر وجود ذره ای را جدا و مستقل از آن فرض کنی، هم شرک لازم آید، و هم وحدت حقیقی آن وجود صمد حقیقی را وحدت عددی انگاشته ای، و هم آن ذره ممکن مفروض افرازشده را از سمت امکان بدر برده ای و واجبش پنداشته ای.

به تعبیر شریف و لطیف یکی از مشایخ - رضوان الله تعالی علیه - : «یکی بود و یکی نبود؛ یعنی یکی بود که واحد و وحدت صمدی بود، و یکی نبود یعنی واحد و وحدت عددی نبود». و این متمسک بنیل ولایت اهل عصمت و جیزه ای در حد یک سطر، در تفسیر سوره مبارکه توحید قرآنست که آن را یک کلمه از کتاب «هزار و یک کلمه» قرار داده است و صورت آن این است: «این کلمه تفسیر سوره مبارکه اخلاص و آن این: باریت تمام در کلمه فوق التما هو» در سوره توحید قرآن کریم، دانسته می شود که این «هو» هویت مطلقه است، و همه کلمات و جمله های بعد آن، وصف و بیان همان هو مطلق اند، فند برتر شد  
 ان شاء الله الوهاب».

حال آنکه به معنی توحید صمدی آگاهی یافته ای و آشنایده ای، و امید است که به حقیقت آن پی برده باشی و خود را شناخته باشی که جد و لی از بحر این وجود صمدی هستی، به ستم معنی مراتب حی و اُسامی گوناگون آن به اقتضای همان مراتب پی برده باشی. مقصود این است که وجود صمدی - جلت عظمته - یکپارچه حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و



## مقام اشباح

سایر اسماء و صفات علیا است . و چون بگفتی توحید صمد آگاهی یافته ای بادل  
 و دیده حق بینت می یابد و می بینی که در نظام هستی خداست دارد خدای رحیم کند « هو  
 الأول والآخر والظاهر والباطن » دیده ای خواهم سبب کن / تا چو بر کنی زنجیرین  
 و لکن باید بجای از اسناد تمیز دهی ، و در « بحواله الله و قوته اقوم واقعد » درست تدبیر  
 فرمای که اسناد قیام و قعود به شخص نماز گذار مختار است و لکن بحول و قوه حق تعالی است  
 « قل کل من عند الله » ، « وما تشاءون الا ان يشاء الله » ؛ همان گونه که حضرت تعالی  
 با کلمات اعضا و جوارح و قوی یک شخصی ، که « ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » ،  
 و هر فعالیت به حساب ایجاد به امر و فرمان جان مختار تو ، اگر چه به اعضا و جوارح و  
 قوی تو اسناد داده می شود ، من عرف نفسه فقد عرف ربه » فافهم قدرتت . و محض آگاهی عرض  
 می شود که رساله فارسی ما به نام « خیر الاثر در رد جبر و قدر » که مکرر به طبع رسیده است  
 در بیان تبیین مسائل مربوط به این موضوع مورد بحث در تائید ابرار و آورده بر آن اهتدی است  
 بادر نظر گرفتن آنچه که در توحید صمدی بعرض رسانده ایم به مراتب وحی الهی  
 به حسب قرب و بعد موجودات ، وسعه و ضیق وجودی آنها ، و اختلاف احوال  
 و استعدادات ، آگاهی می یابد . به عنوانی است بصرا گوئیم :  
 خداوند سبحان فرمود : « وأوحى ربك إلى النحل أن اتخذ من الجبال مساكناً ... » ( قرآن کریم - سوره نحل - آیه ۶۸ ) ، آیات همین یک حیوان بنام زنبور عسل وحی شده است  
 که آن چنان شیره گلهای و گیاههای شیرین را بمکد و خانه های مسدس چنان درست کند

و در آنها انگبین تعبیه کند، یا هر حیوان از بری و بحری مطلقاً به ارشاد پرایت شده اند که خانه  
ولادتی سازند و غذا تحصیل کنند و دفع دشمنی نمایند و دو ؟ ؛ که اگر انسان به نحو این  
در کار بیاید از آنها دقت کند و از زندگی اش آگاهی یابد، باید روزگاری را سپری کند. این  
کتاب حیوان ارسطو، و حیوان شفاء شیخ رئیس و کتاب حیوان<sup>ن</sup> حظ، و کتاب حیوان<sup>ن</sup> دمی، و  
کتاب حیوان<sup>ن</sup> سبزواری، و LA VIE DES ANIMAUX par LÉON BERTIN  
هر یک در این امر شاه صاقد اند.

در این موضوع بنکته ۷۵۵ کتاب ما « هزارویک نکته » رجوع بفرمایید که نکات شیرین بسیار  
و دلنشین و شنیده و خواننده را به بعضی از ماهیها و تننده ها نقل کرده ایم که سر تا سر  
جیوت اگر چه زندگی هر حیوان از بزرگ و کوچک مطلقاً حیرت انداز حیرات و از همه تنگتر  
جنابعالی انسان که یک قطره نطفه موجودی شده که بر همه مسلط است، و این همه اختراعات  
بری و بحری و فضائی گوناگون روز بروز از او بروزی کند و دو و و به توان روز را و

از عالم حیوانات بگذریم، مگر به نباتات و حی نمی شود ؟ این قرآن کریم که فرمود: « قال  
ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدى » (سوره طه - آیه ۵۱) برویم به حضور  
مبارک درخت هلو، از او پرسیم چگونه این میوه از تو رویده است ؟ و این صندوقچه  
چوبین بدین شکل و فشنک و سفت و سختی را چگونه ساختی و در میان میوه ات  
پنهان کرده ای که روی این صندوق بدین زبری و تویش بدان نرمی و شکل خاص  
که نطفه ات را برای بقای نسل در آن جای داده ای ؟ !

برویم به حضور انور درخت انار، از او پرسیم چگونه این دانه های انار را بدین رنگ  
یا قوه و نرم ترین و شکل مخروطی ساخته ای و بر روی قطعه های پیه مخصوص بد<sup>ن</sup>  
هیئت چیده ای و تنظیم کرده ای، و چنان پرده های لطیف و ظریف که از هر پرده  
ابریشمی لطیف تراست در میان آنها آویختی تا بهم نماند و تبا<sup>ه</sup> نشوند؟!

برویم به محضر شریف مادران خوشه های تمشت و توت و انگور و خرما و موز،  
از آنان سؤال کنیم که چگونه این خوشه ها را به بار آورده اند و بدین صورت زیبا ساخته  
که هر یک موجب حیرت اندر حیرت است.

آن بزرگواران در جواب می گویند: شما از مادران پرسید چگونه قطره نطفه ای  
در زهدانش بدین شکل و صورت حیرت اندر حیرت، و باز هم حیرت اندر حیرت،  
و باز هم حیرت اندر حیرت، تصویر کرده است؟!

از مادر می پرسیم، در جواب می گویند: انسان غریزه ای هست نشئه می شود و می گوید  
آب می خواهم، و اگر سندی می شود و می گویند آن می خواهم، و در زمانه جفت می خواهد  
اما آب و نان چگونه اندام و اعضاء و جوارح بدین اشکال و صور گوناگون بوالعجب  
می شوند نمی دانم، و نطفه چگونه بدین صورت دلربا در می آید نمی دانم، بلکه «هو  
الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء» - یعنی رحم مادر کارخانه صنع آدم سازی  
خدای سبحان است - ؛ آن میوه درخت انار و هلو و دیگران مانند این میوه  
وجود پدر و مادر است و خداست که دارد خدایه می کند، همین گونه با هر کله وجودی گفتگو

داشته باشی به توحید صمدی منتهی می شوی که خداست دارد خدای می کند.

فلینظر الانسان ثم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب (طاف).

هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء (آل عمران - ۷) .

افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت (غاشیه - ۱۸) .

سبحان الذی خلق الازواج كلها ما ننبت الا من انفسهم وما لا یعلمون (یس - ۳۶) .

عبدالله ریصالی به حضور امام صادق علیه السلام تشرف حاصل کرد و به امام عرض کرد دلتی علی

معبودک، امام بدو فرمود: اجلس، فاذا غلام صغير فی کفه بیضة یلعب بها فقال

ابوعبدالله علیه السلام: یا غلام انا ولنی البیضة، فناوله ایهاها، فقال ابوعبدالله علیه السلام

: یا دیرسانی هذا حصنٌ مکنونٌ له جلد غلیظ وتحت الجلد الغلیظ جلد رقیق وتحت

الجلد الرقیق ذهبة مائنة وفضة دائنة فلا الذهب المائنة تختلط بالفضة

الدائنة، ولا الفضة الدائنة تختلط بالذهب المائنة ففی علی حالها لم یخرج

منها خارج مصحح فیخبر عن صلاحها، ولا دخل فیها مفسد فیخبر عن فسادها، لا یدری

الا لذكر خلقت ام لا لانی تنفلق عن مثل ألوان الطواویر، اترى لها مدبراً..... ( )

وافی فیض - ۱، رحلی - ج ۱ - ص ۷۲) .

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکر کند نقش بود بر دیوار

المنون به همین اندازه اشارت در شرح این فصل لغایت ۱۰. جناب عالی انسان، که بزرگترین حیوان

از بحر وجود صمد هستی، این جدول را درست لای روی کن، و حضور و مراقبت و محاسبه

تسبی و تشدید کن، مگر کام تو بر نیامد آنکه گل کن.

حالا روحی خداوند سبحان به رحم در روایت امام باقر علیه السلام ببینیش. و همچنین در روحی خاص به انسان والا که در درجات به اسم خوابهای شیرین و دلنشین است مانند «التوکید أن تنسى غير الله» و «معرفة الحكمة متن المعارف» و «يا حسن» بخذ الكتاب بقوة» که هر یک در عالم رؤیا به این متمسک بذیل ولایت القاء شده است. بفرموده جناب حکیم ابوالقاسم فردوسی رحمة الله علیه :

مگر خواب ببصده نشمری یک بهر دانه ز پیغمبری  
نکته دهم کتاب ما «هزارویک نکته» حاضر مطالب و نکات شریف و خواننده در موضوع خواب است؛  
درجات، مثلاً در علماء به اسم تعلیم، و در اولیاء به اسم الهام، و در انبیاء به اسم وحی و ایحاء ۱ و باز به لحاظ و عنایات و دیگر در نفوس مستعد ای به نام مکاشفه است و مکاشفه را نیز مراتب بسیار است؛ چنان که در نفوس ریاضت علمی کشیده به نام حدیث و حدیث نیز به مراتب و درجات گوناگون است؛ و درجات به نام القاء صور علیه پس از ترتیب مقدمات فکری است که این مقدمات معدّات برای القاء صور علیه از عالم قدس حکیم الله.

و باز روحی به انسان والا که پاک سرشت به نام انسان مُحدّث تعبیری شود، مانند حدیث علی الشرايع که «سُميت فاطمة محدّثة لأن الملائكة كان تهبط من السماء فتأديها...»  
باب ۵۴ اصول کافی (کتاب الحجة ص ۲۱۲). بتصحیح و تعریب این کمترین حسن زاده کلمی؛ «باب أن

روحی خاص به انسان را نیز مراتب بسیار است

الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَمَّدٌ ثَوْنٌ مُقَصَّوْنٌ»، إقرأ فارقه . سعی که انسان قرآنی باشد  
آنگاه می یابد که خداوند سبحان قَاصِح قلوب و مَنَاحِ غیوب است، الحمد لله اکثرهم لا یعلمون.

این گونه واردات را که بر نفوس مستعدّه القاء می شود به عبارات دیگر نیز تعبیر می کنند  
گاهی به لفظ کشف، چنان که در صحیفه عارفان بالله از قرآن کریم تعبیر به کشف نام محمدی،  
و نیز تعبیر به کشف اتم محمدی - صلی الله علیه و علی آله و سلم - می شود، و در فضول اینین  
گفته آمد؛ و نیز گاهی به «إلقاءات سُبُوحی» تعبیر می نمایند، و گاهی از آن به  
«واردات قلبیه»؛ و گاهی به تجلّی، و مشابه این اسماء که در آیات و روایات نیز به  
برخی از آنها نام برده شده است.

تجلی و لایط

بند نوزدهم «دفتردل» (کلیات دیوانی - ص ۳۷۷) در حدود هشتاد بیت  
در بیان تجلّی و اقسام آن گفته آمد که بسیار مطلوب است، و لکن به نقل این چند بیت اکتفا می کنیم:

به بسم الله الرحمن الرحیم	تجلّی ها چو صرصر تا نسیم است
تجلّی گاه مانند نسیم است	که زونه جسم و جان را از رویم است
نسیمی کان و زدر بر غنچه گل	شکو فایش نماید بهر بلبل
بسالک می فراید انبساطش	که دیار را کند سیم الخیاطش
دو عالم را لند یکجا فراموش	بگیرد شاهد خود را در آغوش
سفر بنماید از هر چه نمود است	بسوی آن که او عین وجود است
مرور از منزه است و سوز آه است	چه آهی خود نسیم صبحگاه است
در اول ذکر آرد آنس بایار	در آخر ذکر از آنس است و دیرار
چنان که مرغ تابند چمن را	نیار دستش آنکه دهن را
شود مرغ حق آن فرزانه سالک	که باز در حق است اندر مسالک

تجلیات اُسماء و صفاتے      کشاند تا تجلیات ذاتی

تجلیات اسماء و صفاتے      خفیفست و تجلیات ذاتی

نماید بینہ از جر جرہ      چو ہمام شریعت شر شرہ

تجلی گاہ همچو یار صر      فرود آید بدل اللہ اکبر

بسان گرد باد و برگ کاهی      نماید باتو از خواہی خواہی

رجابت خیزی افتی و خیزی      ہی افنان و خیر اشک ریزی

چو بام آت صاف چشمہ ہو      مقابل شدہ بتا بد اندر انور

ز نور خورشیدش باد      کمی گوید منم خورشید خاور

انا الشمسی کہ او گوید رانحا      انا الطاس از فرخندہ اقبال

خرف چوبے بہا و بے تمیرا      با آیینہ ہمیشہ در ستیز است

حدیث چشم بالوران چہ گوئی      خدا را از خدا دوران چہ جویی

بدہ آیینہ دل را جلای      کہ تا بینی جمال کبر یائی

بدان حدی کہ آیینہ است      نماید روی خود را مثل گلشن

چہ گلشن صد ہزاران گلشن است      بسان سایہ ای از گلشن است

تراد و سع استعداد مرآت      ظہونات می باشد آیات

۲: شرح ابن فضل البتہ فی غرر الزکات نفیس «نامہ ہنگام» تالیف منیف جناب محمد علی مصاحب

نائبی متخلص بہ عبرت (ص ۱۵۱)، در ولادت و معصیت اللہ الکبریٰ حضرت

فاطمہ زہراء - سلام اللہ علیہا - سرورہ میرزا غلامحسین خان اربک کرمانی - رحمۃ اللہ علیہ -  
کہ در شعر و شاعری از نواب رزگار بورہست ، خاتمہ می دہیم :

بشری و غصنُ یَا ضُنَا خُضْرَاءُ غَنَّتْ بِالْحَمَانِ الْهَنَا وَرُقَاءُ  
و خدیجۃ الکبریٰ لہا مولودۃ دُعِیت بِفاطمۃ ہی الزہراء  
ہی بنت خیر الخلق و هو محمدٌ سادت بہ الآباء و الاءبناء  
مولودۃ نال العلی آباءہا اُبنائہا لفواضل آباء  
ہی دُرِّیَّةٌ فاقت زواہرا انجم ہی کوکبٌ تجلی بہا الظلماء  
وُلِدَتْ وَلَمْ تُولَدْ بِدُرِّ مِثْلِہا للذہر فی تولیدہا اِطَاءُ  
رُضِعَتْ بِالْبَلْبَانِ الْمَدِیَّةِ وَالتَّقَى وَلِتَلْکَ مِنْ ثَدِی الثَّقَاةِ غِذَاءُ  
فُطِمَتْ وَمِنْ نَارِ تَذِیبِ جَلَامِدَا فَطَمَتْ مَوَالِیَ لَامِہَا الْخُصَمَاءُ  
ہی عصمۃ اللہ المہمین کا دُاَن تخفی حیاء و الحیا و رداء  
برزت بمثل الشمس کانت لا تری حُجِبَتْ وَغَصْرُ ذَاتِہَا اسْتِغْمَاءُ  
برزت و ہذا الیوم یومٌ مَشْمَسٌ طلعت و ہذی لیلۃ قراء  
ہی عصمۃ ہی عَفَّۃٌ ہی نِعْمۃٌ زالت بہا عن کلِّنا الضراء  
فقد فُتَّ مِنْہَا جَدَا و لَ رَحْمۃٌ کانت تُرَوِّیْنَا فزال ظمَاءُ  
الایۃ الکبریٰ بہا آیاتنا وَالنِّعْمۃُ الْعَظْمٰی بِہَا النِّعَمَاءُ  
و رجا لنا حُجَابٌ کعبۃ مَجْدٍ وَنَسَائِنَا اَرْضٌ وَتِلْکَ سَمَاءُ



لوانت النساء عشر خصالها  
فاقت على فرق الرجال نساءً  
ووجد الأنام وأنت يا ذات العلى  
في لفظك معنى وهم أساء  
ومن الأعدى فيك فوق مدائح  
والفضل ما شهد به الأعداء  
فإذا مدحت بمدح أزيل  
فتقاصرت في مدحك الشعراء  
ما غير حبك شرعة لنجاينا  
فزنا وأنت الملة البيضاء  
للفاطمين استقرت أرضنا  
ولهم تقام الدولة الغراء  
ولزجك الأعلى على ذي العلا  
مجد أشم ورتبه شماء  
أنتاهم مجداً وأعلامهم بدا  
أوفاهم وعداً وفيه وفاء  
أزكاهم نفساً وأسخاهم ندى  
أعطاهم جوداً ومنه رجاء  
هو سلم منه المعارج ترجى  
هو عليم وبه يموج الماء  
هو في السماء دوحة مخضرة  
هو في النفاوة روضة غناء  
بظهوره وخفائه هو ذوالعلى  
والشمس في كل الأوان سواء  
إن الأعظم كالأصغر دونه  
ولدى علاه تصاغر العظام  
نلنا الشرافة في مدينتها فكم  
وضع رقاباً عند الشرفاء  
ملا دها عید لشيعتها فكم  
من ماديح قد مسه السراء  
لمنير سلطنة يطوبقواؤها  
في اليوم كان ضيافة وعطاء  
إن النساء أضفن عند خضوها  
تعطى وفيها تاهت الكرماء

بسطت موائد للنساء مضيفة  
ولكلها البیضاء والصفراء  
فلها کمریم کان کل موائد  
ومن العطاء لها يد بیضاء  
یارب أرجو منک کل سلامة (جلالة ذل)  
فی ولد من دامت لها العلیاء

بیان: آن که مرحوم ادیب کرمانی در قریب به آخر قصیده گفته است: «لمنیر السلطنة بطول بقاؤها...»، در همان کتاب «نامه فرهنگیان» آمده است: «منیر السلطنة لقب مار حُضر والا کمران میرزای نائب السلطنة وزیر جنگ ایران فرزند ناصر الدین شاه است. این خانم محترم از بانوان بزرگ ایران بود، در روز ولادت فاطمه زهراء - علیها السلام - زنان وزراء و أمراء و شاهزادگان، و مخصوصاً بنات فاطمی و سادات را دعوت به ناهار می کرد، و پس از صرف چای و شربت شیرینی و ناهار مدیحه سرایان چکامه های خواندند؛ و به هر یک از دعوت شدهگان بفرار خویش صلت می داد، و بنات فاطمی که دعوت بدان جشن کرده بود بهر یک از روسیم به بهره نمی گذاشت و خیل بزرگوار می کرد؛ از دوهزار تومان بیشتر در آن صبح ناهار و شربت شیرینی و چای و غلیان و انعامات شد، خداوند رحمتش کنه...».

١٩ - العلم عالم ومعلوم، و« العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء »، وباتحاد العلم والعالم والمعلوم بصير العلم عين النفس وعينها أي ذاتها وبصرها، والإنسان يحفظ به عن الممالك، ويرتقى به إلى الله ذي المعارج، وينتهي إلى جنّة الذات التي لا تعد لها جنّة، قوله عز من قائل: « وادخلني جنّتي ».

والعلم حكمة والحكمة جنّة؛ قال رسول الله - صلى الله عليه وعلى آله وسلم - : « أنا مدينة الحكمة وهي الجنة وأنت يا علي بابها فكيف يهتدى المهتدي إلى الجنة ولا يهتدى إليها إلا من بابها ». والقرآن حكيم « يس القرآن الحكيم »، فالقرآن الناطق هو الإنسان الكامل حكيم وجنّة. والإنسان القرآني كتاب عليّيني « إن كتاب الأبرار لفي عليّين وما أدرأك ما عليّون كتاب مرقوم يشهد المقربون ».

وقال الوصي الإمام علي عليه السلام: « اعلم أن درجات الجنة على عدد آيات القرآن فإذا كان يوم القيامة يقال للقارئ القرآن: اقرأ وارقه... » والآيات القرآنية لها بطون لا تحصى، قوله سبحانه: « كل يعمل على شاكلته »، وقوله الآخر: « ولا يعلم جنود ربك إلا هو ».

وقد روي الخصال والعلاء أن قوله تعالى: « إن الأبرار يشربون كأساً كان مزاجها كافوراً » إلى قوله: « وكان سعيكم مشكوراً » نزلت في علي وفاطمة والحسين وجارية لهم تسمى فضة،

فقال سبحانه فيهم: « وسقيهم ربهم شراباً طهوراً »، وفسره الإمام جعفر بن محمد بقوله القويم: « أي يطهرهم عن كل شيء سوى الله، إذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الأكوان إلا الله »، فانظر إلى شأن غاية الحركة الإبداعية والوجودية ومعدن الحكمة

فاطمة بنت رسول الله صلوات الله عليها - ثم أقرأ ورقة .

فاعلم أن الشهور مرتب : إحداهما الرؤية البصرية ، وثانيتها الرؤية بالبصيرة  
في عالم الخيال ، وثالثتها الرؤية بالبصر البصري معاً ، وابعثهما الإدراك الحقيقي للعقائق  
مجردة عن الصور الحسية ، إلى أن ينتهي الشهود إلى رؤية التوحيد الصمد ويصير المرزوق بالشهود  
من زمرة من سيقسم ربهم شراً بطهراً .

ن والقلم وما يسطرون ما أنزلنا إلى الجلالة قدر أربعة الرسو وعظم منزلة رؤية التوحيد فاطمة النبوة  
أنشوخ من عظمها وبارقة من ملكوتها ؛ وكثرة اسمائها الحسن وتظافر القابها العليا الواردة في  
الجموع الروائية والصحف المنشورة بما جري شأنه على عظم قدرها ونخامة شأنها .

ثم إن المرء عما قال مسؤل ، وقال عز من قائل : « إن السمع والبصر والفؤاد كل  
أولئك كان عنه مسؤلًا ، فأقول : إن ما رزقني الوهاب الفياض من المعرفة بأسماء الأئمة  
النجباء وشفيعة الأئمة يوم الجلاء وريحانة المصطفى وكلمة الله العليا ومبشرة  
الأولياء فاطمة الزهراء - سلام الله عليها وعلى أبيها وبعلمها وأمرها وبناتها -  
ونفل كلماتها السامية والآيات والروايات الواردة في شأنها وشرحها وتفسيرها ،  
يجب تدوين مجلدات من الصحف النورية . وإنما أوردنا في هذه الوجيزة إيماءات إلى  
نبذة من مناقبها لمن أراد أن يذكر أو أراد شكوراً .

وإنما أحاذني على تدوين هذه الصحيفة المكرمة إلقاء سبوح رزق به  
بعض تلامذتنا الحائرين بنقبتين العلم والعمل حينما انتهي تدريسنا لكتاب

فصوص الحکم للشیخ الاکبر الی الفصّ العیسوی منه، حیث جرى من قلبه علی لسانه  
فی توجّه روحانی عنوانه الصّیفة النوریة بهذه العبارة: « فصّ حکمة  
عصمیة فی کلمة فاطمیة »، فأعجبنی ذلک العنوان جدّاً فنفت فی روعي  
أن أشر فی بیانه إلی ما ألقیناها فأهدیناها إلیک فجللناها تمة فصوص  
الحکم ذلک تقدیر العزیز العلیم .

وأننا الممسک بذیل ولایة أصحاب الکساء: الحسن بن عبد الله و  
فاطمة الطبری الآملی المشتهر بحسن زاده آملی . قم - ۲۴۲۳ هـ من  
سنة ۱۴۱۸ هـ ق = ۱۳۷۶/۶/۵ هـ ش .

ترجمه : علم هم عالم است و هم معلوم - یعنی علم عین عالم و معلوم است -، و علم نوری است  
بجایی که خدا آن را در هر قلبی بخواد می نهد؛ و به براهین اتحاد علم و عالم و معلوم، هم  
علم عین نفس ناطقة انسان می شود و هم چشم او؛ و انسان به نور علم از مهالک  
مضطوی ماند، و بسوی خدای ذوال معارج عروج می کند، و به جنت ذات  
که هیچ جنتی با آن معادل نیست و برابری نمی کند منتهی می شود، قول خدای  
گوینده عزیز است که در بهشت من داخل شو .

و علم حکمت و حکمت بهشت است، رسول الله - صلی الله علیه و علی آله و سلم - فرمود:  
من شهر حکمت و حکمت بهشت است و تو با علی باب - یعنی در - این بهشت حکمتی،

پس چگونه راه یابنده بهشت بسوآن راه می یابد و حال آنکه بدان راه نمی یابد مگر از در بهشت.  
قرآن حکیم، خدای تعالی فرمود: «پس قسم به قرآن حکیم»، پس قرآن ناطق که انسان  
کامل است حکیم و بهشت است. و انسان قرآنی کتاب علین است، خدای  
تعالی در قرآن فرمود: کتاب برای در علین و توجه را که علین چیست کتاب را که مقرر باشد  
و حضرت وصی امام علی علیه السلام فرمود: بدان که درجات بهشت بر عدد آیات قرآن است  
پس چون روز قیامت شده است به قاری قرآن گفته می شود بخوان و بال برو. و آیات  
قرآن را بطون (معانی پنهان و زهفته در طول هم) بشمار است؛ خدای سبحان فرمود  
: هر کس بر شاخه خود کاری کند، و قول دیگری را این که: لشکریان پروردگارت را  
جز او کسی نمی داند.

خاص عا روایت کرده اند که آیات: «ان الا برار یثربون من کاس کان من از جهاد  
کافورا - الی قوله - : وکان سعیکم مشکورا» (یعنی نیکوکاران از کاسه ای آمیخته با  
کافور است می نوشند - تا آیه: وکوشش شما سپاسگزار شده است) در باره  
علی و فاطمه و حسن و حسین و جاریه ایشان به نام فضا نازل شده است، پس خدای  
سبحان در باره ایشان فرموده است: «و پروردگارشان ایشان را شراب طهور نشاند»  
و امام جعفر بن محمد آن را به گفتار استوارش تفسیر فرموده است که آن شراب  
طهور ایشان را از هر چه جز خدا پاک می گرداند زیرا که پاکیزه از حرکت اکنون  
جز خدا نیست؛ پس به شأن و رتبه غایت حرکت ایجاد می و وجودی معدن

حکمت جناب فاطمه فرزند حضرت رسول الله - صلوات الله علیهما - نظر کن ، پس بخوان و بالا برد .  
پس بدان که شهود امرانی است : یک رویت بصری که با چشم مشاهده می شود ، و دوم شهود بصیر است که با  
چشم دل را عالم مشاهده می گردد ، و سوم رویت بصیر بصیر هر دو است ، چهارم ارکان تحقیق و تحقیق  
مجرد از صورتی است که شهودیه در ذره یعنی مرتبه عالی توحید صمد منزه گردد ، و شخص موزون به این شهود  
از زنده کسان که سفیهیم بهم شراباطور شود .

ن سوگند به قلم و به آنچه که می نویسند ، همانا اشارت آن که به جلالت قدر و دیر رسول الله  
و عظم منزلت در توحید فاطمه قبول نموده ایم ، نمونه ای از عظمت آن جناب و بارگاه  
از ملکوت آن حضرت است ، و کثرت اسماء حسنی و تطافر القاب علیای آن جناب

که در جوامع روای و صحیف منشور قدیم و حدیث ذکر شده اند دلالت بر عظمت  
قدر و فخامت شأن آنحضرت دارند .

سپس این که آدمی آنچه می گوید مسئول آنست ، و خدای گوینده عزیز فرموده است :  
گوش چشم دل همه مسئول اند ، بنابراین می گویم : آنچه که درباره معرفت به  
مادر ائمه نجباء و شفیع روز جزا و ربخانه مصطفی و کلمه علیای الهی و مژده  
اولیاء حضرت فاطمه زهراء - درود خدا بر او و پدر و همسر و مادر و فرزندانش -  
روایت فرموده است ؛ و همچنین نقل کلمات بلند آن بزرگوار و شرح و تفسیر آیات و  
روایات که در شأن او وارد شده اند موجب تدوین چندین مجلد صحیفه نوری می شوند ؛  
و همانا که مادر این وجیزه به بخشی از مناقب آن حضرت برای کسی که خواهد

در جوامع روای و صحیف منشور قدیم و حدیث ذکر شده اند دلالت بر عظمت قدر و فخامت شأن آنحضرت دارند .

تذکری باید تشکوروباشد، ایماء و اشارہ ای نموده ایم .

وہمانا القانی سبوحی کہ روزی یکا از او تادمحل ررر و بچتم - اُغنی جائز پر منقبت علم  
و عمل جناب خواجہ ابوسعید آملی حاج آقا رضا ولای - زاد اللہ صدہ شرحا، و صا  
مما یوجبہ جرجا - شدہ، موجب تدوین این صحیفہ مکرمہ "فصل حکمہ عصمتیہ  
فی کلمۃ فاطمیہ" گردیدہ؛ چہ این کہ وفقی تدوین شرح علامہ قیصر بر فصوص الحکم  
شیخ اکبر فصیحی رسیدہ است، شبی در یک توجہ روحانی، و وحدت و خلوت جاننا  
ابن جملہ مبارک نورانی، اُغنی "فصل حکمہ عصمتیہ فی کلمۃ فاطمیہ" بدوالقاء شدہ است  
- و اورا از این گونه واردات قلبی بسیار است - ، و در فردای همان شب ہمین اختیار  
فرمودہ است کہ موجب شگفتی و شکفتن و شیفتن نگارندہ و سبب تصنیف این  
فصل شریف منیف شدہ است کہ آن را تتمہ "فصوص الحکم" یاد شدہ قرار دادہ ایم  
و بہ حضور مبارک شما اہداء نمودہ ایم، ذلک تقدیر العزیز العظیم .

متمتک بذیل ولایت اصحاب کساء: حسن بن عبد اللہ و فاطمہ طبری آملی، مشتمر  
بہ حسن زادہ آملی .  
قم ۲۴۲۳ سنہ ۱۴۱۸ھ ق = ۵/۶/۱۳۷۶ھ ش



شرح: این فصل نیز از غرر فصول «فصل حکمة عصمتیة فی کلمة فاطیمة» و خاتمه است،  
و در اتحاد عالم به معلوم است که در حقیقت همان اتحاد عاقل به معقول است. فائده این فصل  
شریف در خلق ازواج و ذکر طایفه ای از مصداق آن بوده است، خاتمه آن را به بیان  
گوهر علم که نور نفس ناطقه انسان و امام علی است و علم در عمل جفت انسان سازند، خاتمه  
داده ایم «ذلك تقدير العزيز العليم».

و می تواند گفت که این

ای عزیز کتاب علی بنی ما بفهم «درس اتحاد عاقل به معقول شرح مبسوط و مفصل  
این فصل «فصل حکمة عصمتیة فی کلمة فاطیمة» است. این کتاب به فارسی نوشته  
شده است و بیست و سه درس است و هر درسی خود رساله ای در مسائل اتحاد عاقل  
به معقول است و به قطع و زیری در حدود پانصد صفحه، مگر به طبع رسیده است.  
در این فصل از چند امر سخن به میان آمده است:

۱- امر اول در وصول به جنت ذات است، بیانش این که علم ازین غذای نفس<sup>طیفة</sup>  
زیر که غذا باید از جنس مغذی باشد، و علم است که مایه پرورش و آب حیات نفس ناطقه است.  
ادله اتحاد عاقل به معقول حاکم است که علم عین نفس می شود، هم عین به معنی  
ذات و گوهر، و هم عین به معنی چشم بینا.

نفس ناطقه هر اندازه علوم و معارف و ملکات فاضله اعمال صالحه اندوخته است  
به هماپایه انسان است و قرب به کمال مطلق یعنی حق تعالی تحصیل کرده است. این  
بیشتر دانش او را به جای می رساند که همه شعوب و مشن و زنگی را به عنوان موعود<sup>است</sup>

برای تقرّب به کمال مطلق تلقی می کند، و لذتی جز جمال و جلال و حسن مطلق و علم مطلق و دیگر اسماء و صفات الهی نمی داند و نمی خواهد، و به علم البقین بلکه به عین البقین بلکه به حق البقین و بلکه به برد البقین موقن است که کمال واقعی و لذات حقیقی انسان همان تقرّب به حق تعالی است، و این تقرّب به معنی انصاف به صفات ربوبی است، و هر اندازه این انصاف قوی تر و شدیدتر باشد آن تقرّب بیشتر خواهد بود تا بجای که «من رأی فقه رأی الحق می گوید، و این جنت ذات است که مخاطب به» و ادخلی جنتی «شده است. این کمترین در» الهی نامه «گفته است:» الهی اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرین تر است». و در دیوان آمده است:

چرا زاهداندهای بهشت است چرا بخیل باز بهشت آفرین است

بدین چند سطر که در تعلیقه ای بر «تذکره آغاز و انجام» خواجه نصیر الدین طوسی نگاشته ام التفات بفرمایید (ص ۱۰۴)، آغاز و انجام خواجه، بتصحیح و تعلیق نگاشته) : «قول سبحان: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» این جنت به اضافه چون کتاب الله و شهر الله و بیت الله و عبد الله است، بلکه چون عبده است چه کلمه جلاله را اسم است چنان که جناب نفعه <sup>سلام</sup>

کلینی - قدس سره الشریف - در باب حدوث اسماء اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - روایت کرده است، فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله وتبارك وتعالى

(ج ۱ کافی معرب ص ۸۷، با و او عاظمه بین الله و تبارک)،

(بازنگری بر تعلیق و تصحیح)



بانوارالطاعات والأوصاف المقدسة الهوتية والمكتسبة إلى الدرجات العلى كما تكرر إيجاباً  
للمنبي عن ذلك. (النفحات ط ۱ من المحجری - ص ۱۸۰).

وأقول: فالكرامة دالة على اتحاد العلم والعالم والمعلوك، وكذلك على اتحاد العمل والعمل  
والمعول بحيث تصير المعارف العقلية ولبوب الأعمال الصالحة عين النفس الناطقة  
فإن العرض خارج عن صميم معروضه فكيف يوجب صعوده وارتقائه فافهم.

وقد أجاد العلامة القيصري في شرحه على قول الشيخ الاكبر في خطبة نصو الحكم: «الحمد  
لله منزل الحكم على قلوب الحكم» حيث قال: «والمراد بالكل هذا أعيان الأنبياء عليهم السلام  
لذلك أضأ اليها القلوب». وقد يراى بها الأرواح كمال تعالى: «اليه يصعد الكلم  
الطيب» أي الأرواح الكاملة..... (ط ۱ - چاپ سنگه - ص ۴۹).

امردوم این که علم حکمت است و حکمت بهشت است و درجات بهشت به عدد  
آیات قرآنست. ای عزیز کتاب علی بنی ما بنام «افسان و قرآن» در  
حقیقت شرح و تفسیر این امر مبهم و متقن و لطیف و شریف است. محاسن این  
کتاب «انسان و قرآن» بسیار است، و به حقیقت مآذبه ای آراسته به انواع اطعمه  
بهشتی است، و باین که چندین بار به طبع رسیده است هنوز شناخته نشده است  
لعل الله یجدد بعد ذلك أمراً. در بیان این امر از زبان راستین درافشان و گزاش  
حکایت می کنیم:

«این روایت شریف پهلوی هم قرار می دهیم تا در نیجید بدین مأذبه الله آشنا تر شویم»

وَأَنَّ بَهْتَرِ بَصَرٍ بَرِيمٍ، وَبِهِ سَعَمٌ وَجُودِي أَنْسَانٍ نَبِزًا كَاهُ تَرَكَّرِ بَرِيمٍ :

حدیث اول : شیخ صدوق ابن بابویه - رضوان الله علیه - در مجلس شصت و یکم اُمّاً با سنادش روایت فرموده است : عن جابر عن ابي جعفر الباقر - علیه السلام - عن علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن علي بن أبي طالب - علیه السلام - قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : أنا مدينة الحكمة هي الجنة وأنت يا علي بابها فكيف بهتدي المهتدي إلى الجنة ولا بهتدي إليها إلا من بابها .

حدیث دوم : جاب ابن بابویه صدوق درمن لا يحضره الفقيه ، جناب فیض در آخر وافی باب مواظبات امیر المؤمنین علیه السلام ، نقل از من لا يحضره روایت فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه - رضی الله عنه فرمود :

وعليك بتلاوة القرآن (نسخة : بقراءة القرآن) والعلم به ولزوم فرائضه وشرائعه وحلاله وحرامه وأمره ونهيه والتمسجد به وتلاوته في ليالك ونهارك فإنه عمل من الله تعالى إلى خلقه فهو واجب على كل مسلم أن ينظر في كل يوم في عهده ولو خمسين آية . واعلم أن درجات الجنة على عدد آيات القرآن فإذا كان يوم القيامة يقال لقارئ القرآن : اقرأ وارق ، فلا يكون في الجنة بعد النبيين والصدّيقين أرفع درجة منه . (وافي - ط ۱ ، رحلی - ج ۱۴ - ص ۶۵ ) .

در حدیث اول حضرت رسول الله - صلى الله عليه وآله - فرمود : من مدينه حكمت ، یعنی شهر دانستم ، واین مدينه بهشت است ، و توای علی ، در این بهشتی . حکیم ابوالقاسم فردوسی گوید :

که من شهر علم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است  
چگونه کسی به بهشت راه می یابد و حال این که راه نمی یابد مگر از در آن . به قول عارف سنائی :

دورونده چو اختر گردون      دو برادر چو موسی و هارون

هر دو یک در زینک صدف بودند      هر دو پیرایه شرف بودند

تا نه بگشاد علم حیدر در      ندهد سنت پیمبر

ولایت در بهشت است ، ولایت زباقرآن است ، ولایت معیار و مکیال انسان پیوسته است ، و میزان تقویم

تقدیر ارزشها انسانهاست . حکمت آن علم محکم و استوار است که دانه حکمت صاحب علم البقین

وعین حق البقین و برد البقین است ؛ دانش او را حکیم می کنند که محکم می شود ، ریشه دار

می گردد ؛ و لقد آتینا لقمان الحکمة (سوره لقمان - آیه ۱۲) ؛ و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا

(سوره بقره - آیه ۲۶۹) ؛ بسم القرآن الحکیم ، قرآن حکیم است ، ریشه دار و استوار است ،

محکم است ، از کوهها محکمتر و از کوهکنا نهابزگتر و استوارتر است ، کلام الله قائم به حق است ،

پس چنانکه شهر علم شده است ، آن جان بهشت است .

این یک حرف و یک اصل و کلامی از بطنا عرش وحی و رسالت و ولایت نازل شده است ؛ و خلاصه آن

اینکه حکمت بهشت است ، و چنانکه حکمت اندر خفته است بهشت است و بدین حکمت است ، ولایت در این

بهشت است . شیرین و شنیدنی این که ذکر حلقه در بهشت یا علی است ؛ به نقل روایت ذکر

حلقه در بهشت نبرک می جویم : « فی الأمالی باسناده إلى سعید بن جبیر عن ابن

عباس عن النبی - صلی الله علیه و آله - قال : إن حلقه باب الجنة من باقوته حمراء

على صفائح الذهب، فإذ دقت الحلقة على الصفحة طنت وقالت: يا أعلی .

در حدیث دوم، جناب صی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به فرزندش ابن حنفیه وصیت می کند وی فرماید: فرزندم قرآن عهد خدا است، مبادا شب روز بگویند و از عهد الله غافل بمانی. قرآن عهد الله است، و از این عهد الله غافل مباش، و بر هر مسلمان واجب است که هر روز در عهد او بنگرد و هر چند در پنجاه آیه، که لا اقل شب روزی پنجاه آیه را با نظر و تدبیر قرائت کند. در ذیل حدیث فرمود: فرزندم بدان که درجات بهشت بر عدد آیات قرآن است، و چون روز قیامت شود به قاری قرآن گفته می شود بخوان و بالا برد، در بهشت بعد از نبیین و صدیقین کسی به حسب درجه برتر از قاری قرآن نیست.

گوهر معرفت آموز که بخود ببری که نصیب گرانت نصاب زروسم

از تلیق روحیست یار شده به درجا بهشت و مانده های مأدبه الله - یعنی قرآن کریم - و اطوار شئون ارتقاء و اعتلای نفس ناطقه انسان را آشنای شویم. حدیث اول فرمود: من مدینه حکمت، و حکمت بهشت است، پس جای که حکمت خود بهشت است؛ و حدیث دوم فرمود: درجا بهشت به عدد آیات قرآن است، و قرآن حکمت است، و آیات او حکمت اند، پس بهشت اند؛ پس جای که بهشت به عدد آیات قرآن است. حال هر کس صحیفه وجود خود را مطالعه کند و ببیند تا چه پایه بهشت است.

قرآن معراج معارف است، هر کس دستور استوار الهی، از این منطق وحی، از این مأدبه الله بهره اندازد بهره برده او در درجا قرآن شده است، و بهمان اندازه انسان است و بهمان اندازه بهشتی بلکه بهشت است.

در درزیات به او می‌گویند: اقرا وارق.

درجات اشاره به صعود انسان دارد، انسان که بالای رود درجات می‌پایید. درجات در مقابل درجات است که سقوط و هبوط انسان اشاره دارد، انسان که پایین می‌آید درجات طی می‌کند، لذا جهنم را درجات است. خداوند سبحان انسان را که در قرآن بالای برد درجات تعبیر می‌کند: وَالَّذِينَ اتَّوَلَّوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (سوره مجادله - ۱۱)، هم درجات عند الله (آل عمران - ۱۶۳)، فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (طه ۷۵). و فرمود: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (النساء - ۱۴۵).

عدد آیات قرآن چند است که درجات بهشت بعد از آیات قرآن است؟ قرآن یکصد و چهارده سوره است، و آیات آن شش هزار و شصت و شش گفته‌اند. تفصیل بحث را در آخر جلد پنجم دانی (ط ۱، رحلی - ص ۲۷۴) طلب باید کرد. و لکن قرآن احوال است: یک عالم آن قرآن کتبی و آن همین قرآن است که بر روی دست می‌گیریم و می‌کشاییم و باز با و دهان و صوت و لفظ اینجای عالم ماده و نشاء عنصری قرائت می‌کنیم؛ و چون صورته در زیر دارد آنچه در بالا استی، همانطور که هر ذره را عوالم است که و این من شیء إلا عند خزائن» (حجر - ۲۱) آن قرآنی که کتاب مکنون است در لوح محفوظ است «لا یستهی إلا المطهرون» (واقع - ۷۹)، آن قرآنی است که از مقام شاخ اسماء و صفات الهی از خزائن ربوبی از ملکوت عالم تنزل پیدا کرده تا به صورت کتب درآمده است. امیر المؤمنین امام علی علیه السلام فرموده است: واعلم ان لكل ظاهراً باطناً علی مثاله (زیج البلاغ - خطبه ۱۵۲)؛



ابن قرآن کتبى صورت کتبه انسان کامل است، و آن قرآن عینى صورت عینیه انسان کامل است.

قرائت هم در هر ناه صورت دارد: قرائت این نشاء با این لب دهن است، و مطابق عوالم نشاء قرائتها تفاوت دارد، شمار بسیاری که حرفى زبندى طورى است و رعالم خواب که با آن بدن بر زخى حرفى زبندى طورى است، آن دهن کارى به این دهن ندارد آن گویا است این بسته و خاموش، به قول ملائى روى در دفتر سوسمور بیان این که نى روح چو لباس است، و این دست آستین دست است، و این پای مؤه پای روح:

تا بدانی کہ تن آموختن لباس  
روح را توحید الله خوشتر است  
رو بچو لباس لباسی را میس  
دست یار خواب بینی اینلا  
غیر ظاہر دست پای دیگر است  
آن تو بے کس بد داری بدن  
آن حقیقت دان مدانش از کراف  
روح دارد بے بدن کس را بار  
پس مترس از جسم، جا بیرون شدن  
باش تا مرغ از قفس آید بیرون  
مرغ باشد در قفس بس بے قرار  
تا بدینی هفت خرخ اورا زبون

واز هر حله عالم خواب هم بالا برویم و به باطن عالم نزدیکتر بشویم، و هکذا هر چه به عالم بالاتر و عالی  
 و اعلی ارتقاء و اعتلاء بیابیم، آیات قرآن و قرآنهای و بدنها و حرفها و درجات تفاوت دارند  
 و تفاوت به کمال و اکمل و تمام است؛ همانطور که اما با قر علوم نبیین فرموده است:  
 اللهم انی اُسئلك من کلماتک بانتمها و کل کلماتک تامه، اللهم انی اُسئلك بکلماتک کلها.  
 از معلم اول ارسطو منقول است که: الإنسان العقل فیهِ جمیع الأعضاء التي فی الإنسان الحسی  
 علی وجه التّی به (اسفار - ط ۱ - ج ۴ ص ۱۱۳). و این کلای کامل و سخنی سخت استوار است.

بَعْلُ، این تفاوتِ اُمّات و تفاوتِ مرتبہٴ بدن و روح بدینند کہ بدن مرتبہٴ مازلہٴ نفس<sup>ست</sup> یعنی بدن نفسِ ممثل و روح محمد<sup>ست</sup> است.

پرتو روح است نطق و چشم و گوش  
پرتو آتش بود در آب جوش

ہمانطور کہ پرتو آتش از آب ملاحظہ می فرماید، پرتو روح از بدن ببینند، اگر چشم می بینند یعنی روح، اگر دست می جنبد یعنی روح، اگر زبانی گوید یعنی روح، و هكذا؛ زیرا کہ انسانا هویت واحد ذات اطوار متعدده است۔

فرمود در قیامت به قاری قرآن می گویند: اَوْرَاقُ، یعنی بخوان بالا برو، به هر مرتبه در حلقه قرآن که رسیدی توقف کن، بخوان و بالاتر برو که خبری است، در هیچ مقام قرآن توقف نکن و نگو که بقره شامع مع قرآن رسیدیم. قرآن بحر غیر متناهی است. آن کسی که برای این اقیانوس عظیم الهی ساحل می پندارد، در محفل روشن همانست، و از سخنان او زبان فها حرف نشنیده، و بر سر آیت قرآنی ننشسته، او در این دریای عواصی نکرده است.

همان طوری که داهیستی نهایت نیست، فعل خداوند را نهایت نیست، کلام خداوند را نهایت نیست.

حرفی می زند یا کتابی تألیف می کند و خلاصه آثار وجودی هر کس مطلقاً معترف ما به و

پایه و قدر و اندازه عظمت و جودیش است، و اثر هر کس نمودار دارایه اوست، و تو بسجانه

کاسه چینی که صدای کند خود صفت خویش ادای کند

غرض این که همانطور که خداوند سبحان وجودی غیر متناهی است، آثار او و کلمات او و کلمات او و کلمات او غیر متناهی اند. کتاب الله حقیقت ندارد که در آن حد یا استیم و بگویم به منتهی رسیدیم.

افزوارق، بخوان وبالایرو. رحیدت آمد که ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً

إلى سبعة أبطن، وفي رواية إلى سبعين بطناً. عارف رومی در این معنی گوید:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است  
زیر ظاهر باطن هم قاهر است

زیر آن باطن یک بطن دیگر  
خیره گردانند او فکر و نظر

زیر آن باطن یکی بطن سوم  
که در او گرد خردها جله گم

بطن چارم از نبی خود کس ندید  
جز خدای بی نظیر بی ندید

همچنین تا هفت بطن ای الکر  
می شمر تو زین حدیث معتم

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین  
دیو آدم را ندیند غیر طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است  
که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

مرد را صد سال عم و خال او  
یکسر موی ندیند حال او

یک کتاب بازمی کنیدی پسند این کتاب نیست که آدم آن طور که یک روز نامه را می خواند آن مطالع

این کتاب خلوت و خد می خواهد: این کتاب را بد انجامی گشاید که تک تک سائر اجزای این کتاب

یواش یواش او را از اجتماع به کنار می گشایند نامی رود بجای کسی خواهد خویش باشد و خویش،

حتی اگر افکار درونی از گوشه کتاب برایش پیش بیاید، آنها طریقی کنند تا مجمع حواس پیدا کند و

تمام تعلقات از خود القاء می کند و اسقاط می نماید تا صاف و خالص بشود و خویش، و یک

روح پیدا کند، بنو آن کتاب بفهمد و دریابد، چنین کتاب را می گویم کتاب نیگنی است، در آن

استاد و ارشاد و درس و بحث و فکر و تدبر و تأمل لازم است.

خداوند سبحان فرمود: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (مزم- ۵)، این قول ثقیل قرآن عظیم است.

این کلام الهی قول ثقیل اگر بگوئید از تزلزل این القرآن علی جبل لرأیناه خاشعاً متصدماً من خشية الله (حر- ۲۱)، و لکن انسان آن حمل کرده است. این قول ثقیل همان مادیة الله است که ما را دعوت بر فرموده  
ابن هاشم سفره پر برکت الهی که ما را به سوی آن خوانده اند.

اگر این لیاقت نداشته بودیم که در کنار این سفره بیاییم و از غذاها روحانی آن بهره برداریم و نیروی روحی بگیریم و رشد عقلی تحصیل نماییم و استکمال وجودی پیدا کنیم - یعنی به اخلاق ملکوتی متعلق شویم  
به اوصاف الهی متصف گردیم - ما را بدعا دعوت نمی فرمودند، و این سفره را برای ما همیانی کردند، آری  
این کتاب برای ما نازل شده است، و این سفره خوراک من شماست.

تا خیال و فکر خوش بروی زند فکر شیرین مر در آفریه کند  
جانور فربه شود لیک از علف آدمی فربه زعرست و شرف  
آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از خلق و نوش  
گوش انسانها جا آوست، از این دهانی توانیم این کتاب تحصیل کنیم و این قول ثقیل را حل نماییم و  
به اسرار آن برسیم. به هر جا که رسیدید این کتاب شمار بالای برد. یک آیه برای یک شخص روزنه ای است  
همان آیه برای شخص دیگر دروازه ای است، و برای دیگری جری، و برای دیگری جهانها، تا بینش و قابلیت  
و قوه ها ضمه کنند که در کنار این سفره نشسته اند از راهها. سفره پهن است و قابلیت و استعدادها  
به انسان داده اند که اسباب جمع رازی و شمار دعوت هم فرموده اند و دست رد به سینه کسی نمی زنند؛  
و کبر و ناز و حاجت و ریا هم در این درگاه نیست بلکه ناز شمار هم می کشند، و به قول کمال اصفهانی:  
بر ضیافتخانه فیض نوال منع نیست در گشاده و صلا در راه خوانند

این ضایعاً خداوند الهی همواره وقف عامت، خواستند از حقه و صلاح مردم در راه حق، چه کسی از روی صدق گفت آدم و به مقصد نرسید؟

بمجاز این سخن نمی گویم بحقیقت نگفته ای الله ....

امرسوم این که انسان قرآنی کتاب علیّی است . در شرح این امر باید یک کتاب یا یک رساله نوشت ، ولكن اکنون به بیان جناب فیض رضوان الله علیه در سوره مطفّفين از تفسیر صافی التّفاء می کنیم :

« في الكتاب عن الباقر عليه السلام قال : إن الله خلقنا من أعلى عليين ، وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه ، وخلق أبدانهم من دون ذلك وقلوبهم تموى إلينا لأنها خلقت مما خلقنا ، ثم تلا هذه الآية : « كلا إن كتاب الأبرار لفي عليين وما أدریک ما علیک کتاب مرقوم بشهدة المقربون » ؛ وخلق عددنا من سبعین ، وخلق قلوب شيعتهم مما خلقهم منه ، وابدانهم من ذلك فقلوبهم تموى إليهم لأنها خلقت مما خلقوا منه ، ثم تلا هذه الآية : « كلا إن كتاب الفجار لفي سبعین وما أدریک ما سبعین کتاب قوام یومئذ للمکذبین .

أقول : الأفاضل المتكررة والإعتقادات الراسخة في النفوس بمنزلة النقوش الكتابية في الألواح فمن كانت معلوماته أمراً قدسية وأخلاقية وأعماله صالحة يأتي كتابه بيمينه أي من جانبه الأتوقى الروحاني وهو جهة عليين ذلك لأن كتابه من جنس الأرواح العالية والصحف المكرمة المرفوعة المطهرة بأيدي سفرة كرام برة يشهده المقربون ؛ ومن كانت معلوماته مقصورة على الجرميات وأخلاقه سيئة وأعماله خبيثة يأتي كتابه بشماله أي من جانبه الأضعف الجسماني

وهو حجة سبّین وذلك لأنّ كتابه من جنس الأوراق السفلیة والصعاف الحسیة القابلة للاحتراق فلا جرم بعزب بالنار، واینا عوداً الأرواح إلى ما خلقت منه کال سبّیحة: کما بدّکم تعودون، فما خلق من علیین فکتابه فی علیین، وما خلق من سبّین فکتابه فی سبّین».

امچهارم در تطهیر است: مطالب رساله فارسی بنام «أنة الحق» به دو قسم و یک مقدمه منقسم شده است، قسم اول آن در طایفه ای از معارف حقّه توحیدی است؛ و قسم دوم آن در طایفه ای از معارف علمی و عملی گوهر نفس است؛ در آغاز قسم دوم بیان صادق آل محمد صلوات الله علیهم را در تفسیر کریمه «و سقیهم ربهم شراباً طهوراً» که فرمود: «أی بطهرهم عن کل شیء وسوی الله...» چنانکه در همین فصل آورده ایم، نقل کرده ایم، و بعد از آن گفته ایم: «من أمت خاتم - صلّ الله علیه و آله - از عرب و عجم، کلامی بدین پایه که از صادق آل محمد - صلوات الله علیهم - در غایت قصوای طهارت انسانیه روایت شده است از هیچ عارفی نه دیده ام و نه شنیده ام».

و بیّن، قسم دوم این علق نفس بنام «أنة الحق» در معارف علمی و عملی گوهر نفس مطالب بسیار گرفته است ارجوع بفرمایید.

و دیگر این که در رساله فریده «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» مقالتی رصین و متین، به روشی شیرین و دلنشین در مراتب طهارت انسانیه تقریر و تحریر کرده ایم که برای نفوس شیفته بکمال و شیفته بدان بسیار مفید است؛ خواننده گرامی را در معرفت به مراتب

طهارت انسانیه به رساله یاد شده ارجاع می دهیم: (ص ۴۲ - تا ص ۶۷).

و دیگر این که در آشنای سخن از این پنج، حضرت عصمه الله الكبرى فاطمه بنت رسول الله - صلوات الله علیها - را غایت حرکت و جودی و ایجاد و وصف نموده ایم؛ محض آگاهی عرض می شود که باب هشتم کتاب نعم ما بنام «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» در بیان این موضوع شریف است، خواننده گرامی را بدان کتاب مستطاب ارجاع می دهیم: «انسان کامل ثمره شجره وجود و کال عالم کوئی و غایت حرکت و جودی و ایجاد است» (ط ۲ - ص ۱۵۲).

سپس در ذیل بحث سخن از مراتب شهود به میان آورده ایم، بیان شهود در شرح فصل هجدهم همین «فصل حکمت عصمتیه فی کلمه فاطمیه» گفته آمد؛ و در تعبیر از مراتب شهود به عبارت علامه قیصر در شرح فصل شعبی از فصول الحکم شیخ الکبری الدین طائے نظر داریم (ط ۱ - چاپ سنگی - در ایران - ص ۲۸۱).

سپس به «ن والقلم» سوگند یاد کرده ایم که آنچه در این فصل از درّه توحید، عصمه الله الكبرى، امّ الأئمة العجباء، حضرت صدیقه طاهره، فاطمه تول، بنت رسول الله - صلوات الله علیها - تفسیر کرده ایم، شرحی است از هزاران کاند عبارت آمد. و این بنده که آن حضرت را می ستاید در حقیقت بدین مثبت است که:

ما دح خورشید مراح خودا که در چشم سالم و نامرید است  
الحمد لله الذی جعلنا من العتسکین بولایه خاتم النبیین و آل الطیبین المعصومین صلوات الله علیهم  
و این متمسک بذیل ولایت اگر بخواهد به انداز درایت خود از ریحانه مصطفی و شفیعه  
فاطمه زهراء سخن بگوید و کلمات عرش آن جناب و آیات و روایات را که در بیان منقبت

منزلتش در تفاسیر و جوامع روایی آمده احکایت کند و شرح دهد باید چندین مجلد از ضعف نوریه تدوین و تنظیم کند، و با این همه در حقیقت و واقع معترف است که :

درینا بد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام  
ای عزیز این قصه حاوی بیست و دو موضوع از معارف حق است که در نوزده فصل به

اجال و اختصار بلکه به ایما و اشاره از آنها سخن به میان آمده است، و برای اهل تحقیق به مواضع بحث و فحص هر یک، از صحف کریمه و مبسوط و باب معارف اشاره شده است؛ و در شرح فصل دهم راجع به عدد نوزده که حروف بسم الله الرحمن الرحیم است سخن به میان آمده. بند چهاردهم «دفتر دل» (دیوان این کتیرین - ص ۳۴۵) در این

موضوع اُغنی نوزده است، و مطلع آن این است :

بسم الله الرحمن الرحیم است	ظهوری که حدیث و کثر قدیم است
عوالم را که بیرون از شمار است	بدور محور نوزده مدار است
اشارت شخص عاقل را بسند است	حروف بسمله بنگو که چند است
وجود و واحد اندر علم اعداد	دو جسم اند و به یک روح ای نکو باد
ولی در روحشان سری عظیم است	که بسم الله الرحمن الرحیم است
بود پس مرتر این جمله شاهد	که هستی نیست جز یک شخص واحد

سخن را به همین اندازه از ایما و اشارات در شرح «فص حکه عصمیه فی کلمه فاطمیه» بسنده می کنم، و آن را به اشعار که «لکل بیت بیت فی الجنة» از استادش چند



از استاد اما جناب حکیم مثاله و فقیه منضلع و شاعر مطلق، نابغه دهر علامه ذوالضنون  
 حضرت آية الله الكبرى حاج شيخ محمد حسين غروي كمپاني - رفع الله تعالى درجاته، و  
 افاض علينا من بركات انفاسه - از انترقيم و قويم آن جناب بلام «الانوار القدسية»  
 در مريح و منقبت رياء بقیة النبوة و ریحانه مصطفى و عصمة الله الكبرى حضرت  
 أم الأئمة فاطمة زهراء - سلام الله علیها - خاتمه می دهیم:

فی موبقبة النبوة و ناسموا الله الاکبر  
 الصديقة الطاهرة سيدة النساء فاطمة سلام الله علیها

جوهره القدس من الکثر الخفي	بدت فأبدت عالمات الأخرق
وقد تجلّی من سما العظمة	من عالم الأسماء أسمى كلمة
بل هي أم الکلمات المحکمة	في غيب ذاتها نکات مبهمه
أم أئمة العقول الغرّ، بل	أم أبيها وهو علة العلل
روح النبي في عظيم المنزلة	وفي الکفاء كفون لا کفوله
تمثلت رقيقة الوجود	لطيفة جلّت عن الشهود
تطوّرت في أفضل الأطوار	نتيجة الأدوار والأکوار
تصوّرت حقيقة الکمال	بصورة بدیعة الجمال
فإنّها الحوراء في النزول	وفي الصعود محوّر <sup>العقول</sup>
يمثل الجوّب في الإمكان	عيانها بأحسن البیان

فأنهما قطب حي الوجود  
وليس في محيط تلك الدائرة  
مدارها الأعظم إلا الطاهرة  
مصونة عن كل رسم وسمه  
مرموزة في الصحف المكرمة  
صديقة لا مثلها صديقة  
تفرغ بالصدق عن الحقيقة  
هي البتة الطهر والعذراء  
كريم الطهر ولا سوء  
فأنهما سيّدة النساء  
ومريم الكبرى بلا خفاء  
وحبهما من الصفات العالية  
عليه دارت القرون الخالية  
تبتلت عن دنس الطبيعة  
فيالها من رتبة رفيعة  
مرفوعة الهمة والغزيرة  
عن نشأة الزخارف الذميمة  
في أفق المجدى الزهراء  
للشمس من زهرتها الضياء  
بل هي نور عالم الأنوار  
ومطلع الشمس والأقمار  
رضيعة الوحي من الجليل  
حليفة لمحكم التنزيل  
مفطومة من زلل الأهواء  
معصومة عن وصمة الأخطاء  
معربة بالستر والحياء  
عن غيب ذات باري الأشياء  
راضية بكل ما قضى القضاء  
بما يضيّق عنه واسع الفضاء  
زكية من وصمة القبوض  
فهي غنية عن الحدود  
يا قبله الارواح والعقول  
وكعبة الشهود والوصول

من بقدر مهانتشرفت منى ومن بها تدرك غاية المعنى

### بابها وحجابها

وبابها الرفيع باب الرحمة ومستجار كل ذى ملمة  
وما الحطيم عند باب فاطمة بنورها تطفأ نار الحاطمة  
وبيتها المعمورة كعبة السما اضحى ثراه للثريا ملثما  
وخدرها السامى رواق العظمة وهو مظان الكعبة المعظمة  
حجابها مثل حجاب الباري بارقة تذهب بالأبصار  
تمثل الواجب فى حجابها فكيف بالإشراق من قبابها

### انوارها المشرقة

يادرة العصمة والولاية من صدف الحكمة والعناية  
ما الكوكب الدرّى فى السماء من ضوء تلك الدرة البيضاء  
والنير الأعظم منها كالسما كيف ولا حد لها ومنتهى  
أشرقت العوالم العلوية بنور تلك الدرة البهية  
يادوحة جازت سنام الفلك بل جاوز السدق فرعها الركي  
يادوحة أغصانها تدلّ بموضع فيه العفوض<sup>ل</sup>ت  
دنت إلى مقام أو أدنى فلا تتبع من ذلك أعلى مثلا

### الشجرة الطيبة وثمارها

ما شجر الطور وابن الشجرة      من دوحه المجد الأثيل المثمرة  
 وإنما السدره والزيتونه      عنوان تلك الروح الميمونه  
 أثمارها الغرمجالي الذات      مظاهرا لأسماء والصفات  
 مبادئ الحياة في البدايه      ومنتهى الغايات في النهايه  
 أثمارها منابت للمعرفه      من جنة الذات غدت مقتطفه  
 أثمارها عزائم القرآن      في صفحات مصحف الامكان

خ  
م

### تهنئة سيد الرسل بها

لك الهنا يا سيد الوجود      في نشأت الغيب والشهود  
 بمن تعالى شأنها عن مثل      كيف ولا تكرر في التجلي  
 لا يتثنى هيكل التوحيد      فكيف بالنظير والنديد  
 وملتقى القوسين نقطة فلا      ترى لها ثانية أو بدلا  
 وحيدة في مجدها القديم      فريدة في أحسن التقويم  
 بشارك يا أبا العفو العشر<sup>ل</sup>      بالبضعة الطاهرة المطهرة  
 مصححة قلب عالم الإمكان      وبهجة الفردوس والجنان  
 غرّتها الغراء مصباح الهدى      يعرف حسن المنتهى بالمبتدا  
 وفي محيّاها بعين الأولياء      عيان من ماء الحياة والحياء  
 بل وجهها الكريم وجه الباري      وقبله العارف بالأسرار

## البشرى

بشراك يا خلاصة الإيجاد      بصفوة الأيجاد والأيجاد  
أم الكتاب وابنة التنزيل      ربة بيت العلم بالتأويل  
بحر الندى وجمع البحرين      قلب الهدى ومهجة الكونين

## الفلسفة العليا

واحدة النبي أول العدد      ثانية الوصي نسخة الأحد  
ومركز الخمسة من أهل العبا      ومحور السبع علواً وأباً  
لك الهناء يا سيد البرية      بأعظم المواهب السنية  
أناك طاووس رياض القدس      بنفحة من نفحات الأنس  
منجاة الصفا والأسماء      جلت عن المدح والثناء  
فارتاحت الأرواح من شميمها      واهتزت النفوس من نسيمها  
بها انتشى في الكون كل صاحب      وطابت الأشباح بالأرواح  
تحبى بها الأرض ومن عليها      ومرجع الأمر غداً إليها

## الرزية الكبرى

لهفي لها القدر أضيق قدرها      حتى توارى بالحجاب بدرها  
تجمرت من غصص الزمان      ما جاوز الحد من البيان  
وما أصابها من المصاب      مفتاح باب حديث الباب

إن حديث الباب ذشبون مما جنت به يد الخئون  
 ايهجم العدى على بيت الهدى ومهبط الوحي ومنتدى النبى  
 الضرم فى الباب

أيضرم النار بباب دارها وآية النور على منارها  
 وبابها باب نبى الرحمة وباب أبواب نجاه الأمة  
 بل بابها باب العلى الأعلى فثم وجه الله قد تجلى  
 ما اكتسبوا بالنار غير العار ومن ورائه عذاب النار  
 ما أجهل القوم فان النار لا تطفى نور الله جل وعلى

### الضلع المكسور

لكن كسر الضلع ليس ينبى إلا بصمصاء عزيز مقتدر  
 إذ رض تلك الأضلع الزكبة رزية لا مثلها رزية  
 ومن نبوع الدم من ثدييها بعرف عظم ما جرى عليها  
 وجاوز والحد بلطم الحد شلت يد الطغيان والتعدى

### يا الثارات فاطمة

فاحمرت العين وعين المعرة تذرف بالدمع على تلك الصفة  
 ولا يزيل حمرة العين سوى بيض السيوف يوم ينشر اللوى  
 وللسياط رنة صداها فى مسمع الدهر فما أشجأها

والأثر الباقي كمثل الدملج في عضد الزهراء أقوى الحجج  
ومن سواد متنها اسودّ الفضا ياساعد الله الإمام المرتضى  
وكرر نعل السيف في جنبها أتى بكل ما أتى عليها  
ولست أدري خبر المسمار سل صدرها خزانة الأسرار  
وفي جنبين المجد يد من الحشا وهل لهم إخفاء أمر قد فشي  
والباب والجدار والدماء شهود صدق ما به خفاء  
لفدجني الجاني على جنبها فاندكت الجبال من حنينها  
أهكذا يصنع بابنة النبي حرصاً على الملك فيا للجب  
أتمنع المكروبة المقرحة عن البكا خوفاً من الفضيحة  
تالله ينبغي لها تبكي دماً مادامت الأرض ودارت السما  
لفقد عزّها أيتها السام ولاهتضامها وذلّ الحامي

فاطمة سلام الله عليها والنحلة

أستباح نحلة الصديقة وارثها من أشرف الخليفة  
كيف يردّه قولها بالزور اذهورد آية التطهير  
أبوخذ الدين من الأعراي وينبذ المنصوص في الكتاب  
فاستلبوا ما ملكت يداها وارثكبو الخزية منتهاها  
ياويلهم قد سألوها البينة على خلاف السنة المبيّنة

وردّهم شهادة الشهود      الكبر شاهد على المقصود  
 ولم يكن سدّ الثغور غرضاً      بل سدّ بابها وباب الرضى  
 صدّوا عن الحقّ وسدّوا بابها      كأنهم قد آمنوا عذابها  
 أبضعة الطير العظيم قدرها      تُدفن ليلاً ويُعفى قبرها  
 ما دفنت ليلاً بستر وخفاء      إلا لوجدناها على أهل الجفاء  
 ما سمع السامع فيما سمعنا      مجهول بالقدر والقبر معاً  
 يا ويلهم من غضب الجبار      بظلمهم ربحانة المختار

شرح «فص حكمة عصمتية في كلمة فاطمية» در عصر روز جمعه نوزدهم  
 ذى القعدة سنة هزار و چهارصد و بیست هجری قمری = ۱۲۷۸ هـ،  
 به قلم ابن متمسک بن ذیل ولایت محمد وآل محمد - صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین -  
 در دارالعلم قم به پایان رسیده است؛ ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء  
 والله ذو الفضل العظيم؛ دعويهم فيها سبحانه اللهم وتجنّبهم فيها  
 سلام وآخر دعويهم أن الحمد لله رب العالمين .



